

سیری در مرثیه‌ی عاشورایی

مشخصات کتاب

سرشناسه : صاحب‌کاری، ذبیح‌الله، - ۱۳۱۳

عنوان و نام پدیدآور : سیری در مرثیه عاشورایی / تألیف ذبیح‌الله صاحب‌کاری؛ [برای]

موسسه پژوهش و مطالعات عاشورا - گروه ادبیات

مشخصات نشر : تهران: تاسوعا، ۱۳۷۹

مشخصات ظاهری : ص ۳۷۶

فروست : (پژوهش در ادبیات ۳)

شابک : ۹۶۴-۹۰۴۲۳-۶-۹۱۸۸۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۹۰۴۲۳-۶-۹۱۸۸۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- مرثی

موضوع : مرثیه و مرثیه‌سرایی -- مجموعه‌ها

موضوع : عاشورا -- شعر

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- شعر -- مجموعه‌ها

موضوع : شعر مذهبی -- مجموعه‌ها

موضوع : شعر عربی -- ترجمه شده به فارسی -- مجموعه‌ها

موضوع : شعر فارسی -- مجموعه‌ها

شناسه افزوده : موسسه پژوهش و مطالعات عاشورا. گروه ادبیات

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ص ۲۲س ۹

رده بندی دیویی : ۹۵۴۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۹۵۵۳

مقدمه مؤسسه

از همان آغاز فعالیت‌های پژوهشی و مطالعاتی مؤسسه عاشورا، بررسی ادبیات مذهبی و تألیف یک دایرةالمعارف جامع از کلیه آثار ادبی بر جا مانده در پاسداری از نظام و باورهای شیعی در طول تاریخ تا کنون از آرزوهای این مؤسسه بوده است. و لذا گروه ادبیات با اقتداری با حضور استاتید و سخن شناسان استان خراسان و دیگر یاران همراه در ولایات و شکورهای اسلامی داشت طرح بزرگ «تاریخ ادبیات تشیع» را در دستور کار دراز مدت قرار داد طرحی که جغرافیای انسانی آن از ساحل گنگ تا دروازه‌های چین و از این سوی تا آناتولی و شبه جزیره بالکان و اسپانیا و تمامی ممالک اسلامی عرب زبان فعلی را در بر می‌گرفت و تسلط بر زبانها فارسی - آذری - تاجیکی - عربی - اردو - کردی - و بسیاری از لهجه‌های محلی ملحوظ در آنها را می‌طلبید. براستی طرحی فراملیتی بود که امتی را می‌بایست در بر گیرد. چنین کار سترگی در کنار خویش احیاء تراث فراوانی را هم یدک می‌کشید، صرف نظر از ذکر دامنه‌های وسیع و لازم این کار که از حد این مقدمه بیرون است شروع در جمع‌آوری و بازبینی «ادبیات منظوم» از آغاز ظهور امامت و ولایت علوی علیه‌السلام از گویندگان فرقه‌ی ناجیه‌ی اثنی عشریه خود طرح بزرگ دیگری بود که می‌بایست بعنوان یکی از پایه‌های اساسی کار قرار گیرد. در این راستا مراثنی عاشورائی که منحصرأ به ذکر و یاد و شرح و تصویر قیام [صفحه ۱۶] حسینی علیه‌السلام پرداخته است یکی از شاخه‌های گرانبار این رشته محسوب می‌شد که به علت وسعت و تنوع و غنای ادبی به تنهایی خود طرح بزرگ دیگری بود که اندیشه‌ها را مشغول می‌داشت. تا اینکه در این گستره‌ی اعجاب‌انگیز «ادبیات شیعی» آغاز کار را به فال نیک گرفتیم و به عنوان دستمایه‌های اولیه‌ی آن طرح، حرکتی را آغاز کردیم. با همت و تبحر استاد بزرگوار جناب ذبیح الله صاحبکار «سهی» که هم از دانشوران این مرز و بوم است و هم از سخنوران این خطه‌ی ادب‌خیز در جمع اساتید گروه ادبیات می‌باشد

قرعه‌ی فال را به نام ایشان زدند و گویا باطن مقدس حسینی علیه صلوات الله این خدمت و آغاز این حرکت الهی را به ایشان محول فرموده بود که توفیق انجام آن را یافتند. آنچه در پیش روی شماست نتیجه‌ی تلاش جناب ایشان است که با سپاس فراوان از زحمات استاد و نیز سرکار خانم آمنه‌ی فخر احمد که در تنظیم و آماده‌سازی این اثر تلاش فراوان نمودند، تقدیمی دوستداران دین و ادب می‌گردد. و امید آنکه به الطاف و عنایات حضرت امام بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه مؤسسه توان انجام طرح بزرگ خویش را بیابد. انشاء الله مؤسسه پوهش و مطالعات عاشورا تابستان ۱۳۷۹ [صفحه ۱۷]

مقدمه مؤلف

در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، حادثه‌ای در جهان اسلام روی داد که در اندک زمانی شعاع آن نه تنها بر سرزمین‌های اسلامی بلکه بر تمام اقطار جهان تابید و افکار و اذهان جهانیان را به سوی خود جلب کرد و نام کربلا را بر سر زبانها افکند. امروز تا نهضت خونین کربلا و عظمت و قداست این حرکت شجاعانه به عنوان یکی از متعالی‌ترین جلوه‌های روح انسانی و ظلم ستیزی به گوش همه‌ی مردم عالم آشناست. گرچه قهرمانان این قیام مقدس تعدادی اندک بودند لیکن به زودی بزرگترین حوادث تاریخی را تحت الشعاع عظمت قیام خود قرار دادند و نبردی که در یک بامداد شروع و در نیمه‌ی همان روز پایان یافت بزرگترین جنگهای تاریخ را از خاطرها محو کرد. فرزند شجاع و جوانمرد رسول خدا صلی الله علیه و آله، سید جوانان اهل بهشت و پرورده‌ی دامن وحی و نبوت، حضرت حسین بن علی علیه السلام، به همراه گروهی قلیل از مردان فداکار در سرزمین گرم کربلا حماسه‌ای سرود که تا ابد در گوش انسانها طنین افکن خواهد بود. او در روزگاری قیام دلیرانه‌ی خود را آغاز کرد که فساد امویها به سرعت موارث نبوت و آثار اسلام جوان را از میان می‌برد و بازگشت به سوی جاهلیت به وسیله‌ی این دودمان، کاملاً آشکارا و آثار آن چشمگیر بود. خلافت اسلامی که اساسش عدالت و تقوی بود، عملاً

به سلطنتی خود کامه و استبدای بر اساس بهره کشی و ظلم و تزویر تبدیل می شد. سراسر دوران حاکمیت معاویه پر بود از بیدادگریهای عمال وی در قلمرو اسلام و قتل عام بندگان صالح خدا به دست گماشتگان بی رحم او و فتنه هایی که در جهان اسلام [صفحه ۱۸] به وجود آمد. از آن جمله است جنگ با فرزند راستین اسلام، علی علیه السلام و کشتن فرزند معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه، امام حسن مجتبی علیه السلام و... معاویه می کوشید که صورت ظاهر خلافت را حفظ کند و به هر وسیله ای ممکن حکومت خود را مشروع جلوه دهد، لیکن فرزند ناپاک او یزید پس از رسیدن به خلافت، مخالفت خود را با اسلام آشکار کرده به کفر خود اقرار می کرد و لب به انکار وحی و نبوت می گشود. [۱] یزید تمام مبانی اعتقادی و اخلاقی را به تمسخر می گرفت و همواره سرگرم شرابخواری و لذت جویی بود. [۲]. فرزندان شجاع و فداکار مکتب ولایت تردید نداشتند که در چنین شرایطی تنها با خون پاک خود می توانند این مسیر انحرافی را سد کنند. قهرمانان قیام عاشورا به خوبی دریافته بودند که خون گرمشان هرگز از جوش نخواهد افتاد و آیین ظلم ستیزی را تا جاودان زنده نگه خواهد داشت و فریاد عدالتخواهانه شان به گوش مردم جهان خواهد رسید و مهر رسوایی بر پیشانی غاصبان اهریمن صفت خلافت اسلامی خواهد زد، خونی که از هر سلاحی برنده تر است. سالار شهیدان و یاران جوانمرد او باید یکی از دو راه را انتخاب می کردند: ۱. دست روی دست نهادن و تسلیم در برابر قدرتی اهریمنی و بار ذلت و نکبت را بر دوش کشیدن و چند روز زندگی را بی خطر زیستن. ۲. چشم از حیات مستعار پوشیدن و به سوی مرگی سرخ و افتخارآمیز شتافتن و در راه حفظ کیان اسلام و معیارهای انسانی و نجات سیره ای اهل بیت علیه السلام از سر هستی [صفحه ۱۹] برخاستن. [۳]. پیداست که تربیت یافتگان مکتب بزرگواری و جوانمردی، راه دوم را بر می گزینند و دامن پاک مردان حق هرگز غبار ذلت را نمی پذیرد. این شیفتگان عشق و آزادی باید سرزمین کربلا را قبله ای دلهای خداجویان عالم سازند و قیام خود را به صورت مکتبی انقلابی و زنده، ابدیت بخشند و

بیم مرگ را از دل‌های وحشتزده‌ی مسلمانان بردارند و موجبات قیام‌های همیشگی علیه بیدادگران را برانگیزند. نهضت‌آفرینان کربلا روزی قیام خود را آغاز کردند که تأثیر آینده‌ی آن هنوز بر همگان روشن نبود و کمتر کسی می‌اندیشید که شیشه‌ی عمر ننگین جنایتکاران را در گرو این حرکت شجاعانه است. تنها رهبر قیام و یاران ایثارگر او بودند که آینده‌ی جنبش خود را در آئینه‌ی ضمیر روشن خود به خوبی می‌دیدند. ما این حقیقت را در سخنان کاروان سالار شهیدان کربلا می‌بینیم. [۴]. امروز در سرتاسر جهان کدام انسان حق‌طلبی را سراغ داریم که با شنیدن نام حسین علیه‌السلام و یاران بزرگوارش حالت احترام به خود نگیرد و آن همه عظمت را نستاید؟ کدام جوانمرد را سراغ داریم که این خورشید نورافشان خانه‌ی دلش را روشن نکرده باشد و با یاد چنین قیام مقدسی اشک شوق نبارد و بر چنین اسطوره‌های بزرگی و شجاعت درود نفرستد؟ هفتاد و دو تن قربانیان این صحنه‌ی خونین از میان دریای خون گذشتند تا بار سنگین امانت الهی را به منزل رسانند. سپاه دشمن سر تا سر بیابان را فرا گرفته و از همه‌ی امکانات برخوردار است. از سوی دیگر تعدادی بسیار اندک، همانند دژی فولادین رو در روی دشمن ایستاده و در پیروزی خود تردید ندارد. این نفوس مطمئنه، [۵] هدف خود را در یک [صفحه ۲۰] قدمی خود احساس می‌کنند و در نتیجه از هیچ پیشامدی بیم ندارند. آنان یاری فرزند امیر مؤمنان و امام معصوم خویش را بزرگترین افتخار ابدی خود می‌دانند. اگر چه در این راه بدنهای پاک در زیر سم اسب دشمن نرم شده و سرهای مقدسشان بر نیزه‌ها جای گیرد و خانواده‌شان اسیر و کودکانشان یتیم گردند. یزید، خلیفه‌ی شرابخوار اموی چنین می‌اندیشید که کارها بر وفق مراد او انجام شده و بزرگترین مانع را از سر راه سلطنت خویش برداشته است و از این پس می‌تواند به راحتی به همه‌ی آمال ناپاک خود دست یابد و سلطه‌ی جهنمی او از هیچ سو تهدید نخواهد شد. او تصور می‌کرد که چراغ آل هاشم را خاموش کرده و تنها وارث انبیا از آدم تا خادم را از میان برداشته و همه‌ی موجبات رجعت به سوی جاهلیت و نظام برده‌داری و بهره‌کشی را فراهم آورده است. او

به یاد بت پرستان و مشرکان بدر می افتاد و افسوس می خورد که کاش می بودند و سر فرزند معصوم و فداکار رسول خدا را در نزد او می دیدند و می گفتند: یزید دست مریزاد. او مستانه فریاد می زد که من انتقام شکست بدر را از پیامبر گرفتم. [۶] جگر پاره‌ی دلیر او را با همه‌ی خاندان و یاران جوانمردش قتل عام کردم و پرده‌نشینان حریمش را به اسارت گرفتم. یزید نمی‌توانست دست انتقام را در آستین مشیت الهی ببند و عقوبت سریع این فاجعه را باور کند. این ویژگی و خاصیت همه‌ی بیدادگران و ستم پیشگان است. حق همواره در مسیر خود جریان دارد و رنگ ظلمت و نابودی هرگز از چهره‌ی باطل زدوده نخواهد شد. او هرگز نابودی و رسوایی سریع دودمان خویش را باور نداشت [صفحه ۲۱] و تصور نمی‌کرد که نمایش بی‌نظیر خونین کفنان دشت سوزان طف به زودی دلهای جهانیان را تسخیر و اندیشه‌ها و احساسات را بیدار و در جهت احیای مکتب عاشورا به حرکت خواهد آورد. اکنون چهارده قرن از حادثه‌ی عاشورا گذشته است و در تمام قرون و اعصار، نام حضرت حسین علیه‌السلام و یاران بزرگوارش حیات بخش دلهای افسرده و رونق‌افزای مخافل حق‌طلبان جهان است. ما امروز در قرن استعمار جهانی به سر می‌بریم. قرن قدرت سالاری و بهره‌کشی، قرن بی‌رحمی و فساد همه‌جانبه از سوی قدرتهای شیطانی و دشمنی با اسلام و مسلمانان. اگر بخواهیم در چنین روزگاری سنگر اعتقادی و حرمت و کرامت خود را حفظ کنیم باید قیام عاشورا و مکتب حسینی را سرمشق خود قرار دهیم. مسلمانان جهان نباید افتخارات تاریخی خود را در قدم دشمنان قسم خورده‌ی اسلام قربانی کنند. پیروان قرآن نباید با سرمایه و امکانات خود چرخهای قدرت اهریمنی دشمنان قرآن را به گردش درآورند. قیام عاشورا را که از افتخارات بزرگ اسلام و جامعه‌ی اسلامی و سند روشن حقانیت این آیین الهی است و هر چه زمان می‌گذرد بر قداست و عظمت آن افزوده می‌شود، قیام حق‌طلبانه‌ی مردانی است که با بدنهای پاره پاره سر بر خاک سوزان کربلا نهادند و کرامت و شرافت انسانی را با خون خود نقشی جاودانه زدند. خاکی که بدنهای آن دلیران را در آغوش گرفت قداست جاوید

یافت [۷] و نام کربلا با اشکها و دلها پیوندی ابدی خورد. دختران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و پروردگار دامن عصمت و تنها بازمانده‌ی کاروان کربلا، حضرت علی بن الحسین علیه السلام به تفسیر و ترویج مکتب شهیدان نینوا همت گماشتند و در حالی که اسیر دشمن بودند رسالت تاریخی [صفحه ۲۲] خود را به نحو شایسته انجام دادند و اجازه ندادند که سرمایه گذاری تبلیغاتی و قدرت دوزخی حاکم، روح نهضت را دزدیده و انگیزه و عظمت آن را لوٹ گردانیده و چهره‌ی زیبای قیام را مخدوش سازد. بانوان بزرگوار که در روز عاشورا بر فرزندان خود لباس رزم پوشیده و آنان را به پیشباز مرگ روانه کردند در حالی که خود نظاره گر شهادت جگرگوشگان خویش بودند، دین خود را به قیام حسینی ادا کردند و در تمام مدت اسارت شجاعانه بار سنگین مصایب را تحمل کردند و از پیروزی و سربلندی سخن گفتند و اعصاب دشمن را درهم شکستند. در هیچ ملت و تاریخی چنین چهره‌های مقدسی را سراغ نداریم. کلمات و واژه‌ها از بیان آن همه عظمت ناتوان است. درود خدا و رسول و فرشته‌های الهی همواره نثارشان باد. [صفحه ۲۳]

شروع مرثیه‌ی عاشورایی

تاریخ آغاز سرایش شعر عاشورایی تقریباً روشن است و می‌توان روز شهادت حسین بن علی علیه السلام و یارانش را تاریخ شروع مرثیه‌ی عاشورایی نامید. زیرا چنانکه در متون تاریخی آمده است نخستین مرثیه‌سرایان، اهل بیت آن حضرت بوده‌اند و حتی در همان روز عاشورا هنگام آخرین وداع سالار شهیدان، ابیاتی از آن بزرگوار نقل شده است که خطاب به دخترش حضرت سکینه است و از جانسوزترین مراثی به شمار می‌رود: ۱. لا تحرقی قلبی بدمعک حسرتا مادام منی الروح فی جثمانی ۲. فاذا قتلت فانت اولی بالبکا یا خیره النسوان ۳. سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهان [۸]. ۱. تا جان در بدن دارم دلم را از اشک حسرت خویش مسوزان؛ ۲. ای بهترین زنان، هنگامی

که من کشته گردم تو برای گریستن بر من سزاوارترین هستی؛^۳ به زودی بر مصیبت مرگ من گریه‌های طولانی در پیش داری. و از بانوی عقلیه و عالمه حضرت صدیقه‌ی صغری، زینب کبری، دختر امیرمؤمنان علیه‌السلام مرثیه‌هایی در شهادت برادر و یاران وفادار او نقل شده که از آن جمله است: ۱. علی الطف السلام و ساکنیه و روح الله فی تلک القباب ۲. مضاجع فتیة عبدوا فناموا هجودا فی الفدافد و الروابی ۳. و صیرت القبور لهم قصورا مناخا ذات الفنیة رحاب [۹]. [صفحه ۲۴] ۱. درود بر ساکنان طف و بر روح خدا که در آن آرامگاهها آسوده‌اند. ۲. آرامگاه جوانمردان شب زنده‌داری که در دامن این دشت و تپه‌ها خدا را عبادت کردند. ۳. این آرامگاه‌ها برای آنان کاخ‌های وسیع و جاویدان شده است. ام کلثوم دختر بزرگوار امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آن بانوی بزرگوار، زینب صغری نامیده می‌شد و کنیه‌ی او ام کلثوم است. ام کلثوم بسیار جلیل‌القدر و بلیغ‌اللسان و همسر عون بن جعفر و یا محمد بن جعفر است. او پس از بازگشت از شام به مدینه پس از چهار ماه و ده روز درگذشت و روان پاکش به ملأ اعلی پیوست. از مرثی اوست: ۱. قتلتم اخی ظلما فویل لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقد ۲. سفکتم دماء حرم الله سفکها و حرمها القرآن ثم محمد ۱. وای بر ماردان شما که برادرم را به ستم شهید کردند، به زودی آتشی برافروخته پاداشتان خواهد بود. ۲. خونهایی ریختید که خدا و قرآن و سپس محمد صلی‌الله علیه و آله ریختن آن را حرام کرده‌اند. سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام و سیده‌ی زنان عصر خود بود و در عقل و ادب و هوش و عفت بر همه‌ی زنان برتری داشت. خانه‌ی او جایگاه علم و ادب و فقه و حدیث بود. این بانوی بزرگ و عبدالله شیرخوار که در کربلا شهید شد هر دو فرزندان رباب همسر سالار شهیدان بودند. گویند نامش آمنه و لقبش سکینه بوده است. زمان تولد و وفات آن مخدرة کاملاً روشن نیست. [صفحه ۲۵] از مرثی اوست: ۱. لا تعذلیه فهم قاطع طرقه فعینه بدموع ذرف غدقه ۲. ان الحسین غداة الطف یرشقه ریب المنون فما ان یخطی الحدقه ۳. بکف شر عبادالله کلهم نسل البغایا و جيش المرق الفسقه ۴. یا امه السوء هاتوا ما احتجاجکم غدا و جلکم بالسيف

قد صفقه [۱۰]. ۱. کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می بارد. ۲. در روز طف تیری به سوی امام حسین علیه السلام رها شد که خطا نمی کند و از حدقه ی چشم امام (سجاد) دور نمی شود. ۳. این کار به دست کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند. ۴. ای بدترین امت، دلیلهایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه ی شما او را با شمشیرتان زدید. ام لقمان و دختر عقیل بن ابی طالب است. هنگامی که بشیر خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی هاشم از خانه ها بیرون آمدند و شیون آغاز کردند و ام لقمان چنین به نوحه و ندبه پرداخت: ۱. ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم. ۲. بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم أسارا و منهم ضرجوا بدم ۳. ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکمان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی [۱۱]. [صفحه ۲۶] ۱. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از شما پرسد که از آخرین امت، شما چه کردید، چه می گوید؟ ۲. و بعد از من با خانواده و دودمان من چگونه رفتار کردید؟ برخی از آنان اسیر شدند و بدن برخی به خون آغشته شد. ۳. سزای نصایحی که به شما کردم چنین نبود. نباید با وابستگان من چنین ظالمانه رفتار می کردند. ام البنین نامش فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیع، برادر لبید شاعر معروف بود. وی از زنان فاضله و عالمه عابده و مادر حضرت قمر بنی هاشم و عبدالله و جعفر و عثمان بن علی است. این زن پارسا می گفت: فرزندانم و هر چه در زیر آسمانهاست فدای حسین علیه السلام باد. وی مراثنی جانگدازی سروده، از آن جمله است: ۱. لا تدعونی و یک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین ۲. کانت بنون لی ادعی بهم والیوم اصبحت و لا من بنین ۳. اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین ۱. مرا ام البنین بخوانید. زیرا به یاد شیران بیشه ی خود می افتم ۲. روزی فرزندانم داشتم که مرا به نام آنان می خواندند ولی امروز ندارم. ۳. چهار فرزند چون شاهبازهای شکاری داشتم که مرگ آنان فرار سید و رگهای گردنشان را بریدند. و نیز [صفحه ۲۷] ۱. یا من رأی العباس کر علی جماهیر النقد ۲. و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد ۳. انبت ان ابنی

اصیب برأسه مقطوع يد ۴. ویلی علی شبلی اما ل برأسه ضرب العمدة؟ ۵. لو كان سيفك في يدك لما دنى منه أحمد [۱۲]. ۱. چه کسی عباس را دید که به گروه پست حمله می کرد. ۲. در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار چون شیران در پشت سر وی بودند. ۳. شنیدم در هنگامی که دستش قطع شده بود: فرقتش مورد اصابت قرار گرفته است. ۴. وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟ ۵. (پسرم) اگر شمشیر در دست بود، احدی جرأت نداشت به تو نزدیک گردد. علی بن الحسین علیه السلام آن بزرگوار ملقب به زین العابدین، سجاد، ذوالثففات، خالص، زاهد و خاشع است. در حادثه ی کربلا بیست و سه سال از عمر مبارکش گذشته بود. زهد و عبادتش مشهور و معروف است. از مرثی آن حضرت است: ۱. فلا غرو من قتل الحسین فشیخه ابوه لعی کان خیرا و اکرم ۲. فلا تفرحوا یا هل کوفان بالذی أصاب حسینا کان ذلک اعظما ۳. قتل بشط النهر روحی فداؤه جزاء الذی ارداه نار جهنما [۱۳]. ۱. در کشتن حسین علیه السلام جای شگفتی نیست. زیرا پدر بزرگوارش را که از او برتر بود نیز شهید [صفحه ۲۸] کردند. ۲. ای مردم کوفه، بر حادثه ای که بر حسین علیه السلام گذشت، شادی نکنید. زیرا شهادت پدرش از این بزرگتر بود. ۳. جانم فدای شهیدی که در ساحل رود به خاک افتاد و پاداش قاتل او دوزخ است. رباب بنت امرؤ القیس بن عدیاء و همسر حضرت حسین علیه السلام و از افضل زنان بود و بعد از شهادت آن حضرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضرت حسین علیه السلام، اشراف از او خوستگاری کردند لکن وی نپذیرفت. سکنه بنت الحسین فرزند همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است: ۱. ان الذی کان نوراً یستضاء به فی کربلاء قتل غیر مدفون ۲. من لیتامی و من للسائلین و منیغنی و یاوی الیه کل مسکین [۱۴]. ۱. همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند. ۲. کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده ای به او پناه می برد. غیر از اهل بیت، نخستین کسی که سالار

شهیدان و یارانش را مرثیه گفته است، به نثر ناسخ التواریخ و امالی شیخ طوسی، مردی است به نام سلیمان قته از قبیله‌ی بنی‌سهم. او سه روز پس از واقعه‌ی عاشورا بر قبور خونین کفن‌ان عرصه‌ی نینوا گذشت و اشعاری در [صفحه ۲۹] مرثیه‌ی آنها سرود.

مرثیه‌ی عاشورایی در دوران ائمه‌ی طاهرین

شهادت مظلومانه‌ی امام راستین مسلمانان و قهرمان افتخار آفرین اسلام و مردان نامدار و دلیری که در آن عرصه‌ی هولناک، میثاق خود را نسبت به پیامبر خویش به بذل جان و مال و اسرت اهل و عیان گرامی داشتند و همه‌ی هستی خود را بر سر پیمان خویش نهادند، خشم و انزجار ارادتمندان اهل بیت را بر ضد دشمنانشان برانگیخت و سرایندگان بزرگ را بر آن داشت تا در سروده‌های خود به رسواگری دشمنان خاندان نبوت پردازند و مرثیه‌ی شهیدان کربلا را به عنوان یک هدف مقدس در مبارزه علیه بیدادگران قرار دهند و فریاد مظلومانه‌ی آل علی علیه‌السلام را به گوش جهانیان برسانند. امویها و دشمنان اهل بیت همواره از این سرایندگان بیم داشتند و آنان را به چشم خطرناکترین دشمنان خویش می‌نگریستند. در شعر این گویندگان که نمونه‌های آن را به توفیق الهی در این مجموعه خواهیم آورد هدف و روح قیام حسینی و ظلم‌ستیزی به خوبی آشکار است.

اثر اجتماعی و فرهنگی شعر

شعر در قرن‌های نخست، یکی از مؤثرترین عوامل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آمده و نقش رسانه‌های گروهی امروز را داشته است. شاعر در مبارزات سیاسی و اعتقادی، شعر را به جای سلاحی مؤثر به کار می‌گرفته است. [۱۵] او دشمن را [صفحه ۳۰] مورد نکوهش قرار می‌داده و چون سخن منظم دارای زیبایی و گیرایی است، مردم آنرا حفظ می‌کردند. شعر در مجامع و قبایل خوانده و نیز پیامها به وسیله‌ی آن رد و بدل می‌شد. شاعر در میان قبایل عرب مقام والایی داشت. قبیله و شیوخ قبیله‌ی خود را

می ستود و دشمن را می نکوهید و تهدید می کرد و بدین وسیله اعصاب مخالفان را درهم می شکست. نمونه های فراوانی از اینگونه اشعار در ادبیات عرب باقی مانده است. تاریخ از صف آرای شاعران جاهلیت با این سلاح در برابر قرآن مجید و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز سخن می گوید [۱۶]. شعر جاهلیت از لحاظ محتوا بسیار محدود و در حوزه ی هجو و ارجوزه و اسب و شمشیر و زن و شراب و تفاخر خلاصه می شد. لکن پس از ظهور اسلام و تعلیمات عالیه ی قرآن تحولی بنیادی در آن بوجود آمد. اعتقاد، عرفان، اخلاق، جوانمردی، گذشت و ایثار در شعر راه یافت. عشقهای مجازی که رکن اصلی شعر جاهلیت را تشکیل می داد جای خود را عشق ملکوتی و الهی سپرد. پس از این انقلاب ادبی، شاعر عهد اسلامی هرگز راضی نشد که به قتل و غارت و شراب و شمشیر و اسب افتخار کند. شاعر در پناه تربیت های اسلام هدفدار شد. شاعر اندیشمند و متعهد، ارزش والای عدالت و زشتی ظلم را دریافت و هنر خویش را در یاری از حق و بیزاری از باطل به کار گرفت. حادثه ی خونین کربلا یکی از بزرگترین پدیده های بود که تکیه گاه فکری این دسته از شاعران شیعی قرار گرفت. آنان هر خطر حتمی را پذیرفتند و به افشاگری ستم [صفحه ۳۱] و ستمگران پرداختند و از حقانیت آل رسول صلی الله علیه و آله دفاع کردند و جان بر سر این کار نهادند. اگر امروز می بینم دختر جوان شهرستان بجنورد [۱۷] می گوید: ما به خونخواهی اولاد علی آمده ایم چارده قرن گذشته ست ولی آمده ایم از همان اندیشه الهام می گیرد. چهارده قرن است که شاعر شیعه مدعی حق اولاد علی علیه السلام است و تا نامی از عدالت باقی است از پیشوایان مظلوم خویش دفاع خواهد کرد. در دوران سیاه استبداد اموی و عباسی، شاعر شیعه همواره حاکمان خود سر و هوسران و غاصب را به شدت نکوهیده و به افشاگری آنان پرداخته و رهبران راستین و مظلوم خویش را ستوده و در این راه غرامت های سنگین پرداخته است و هاشمیات کمیت و مراثنی دعبل و مدیح عذری و سید اسماعیل حمیری و... نمونه هایی از این دسته اشعار عرب است. شاعر اهل بیت، خواب راحت بنی امیه و بنی مروان و

بنی عباس را برآشت. شاعر شیعه در عهد امامان معصوم علیهم السلام تنها به جنبه‌ی بکایی شعر اکتفا نمی کرد، بلکه فریاد می زد، می خروشید و گوش دشمن را می خراشید. می کوشید تا خفتگان را بیدار و بی خبران را آگاه کند. می کوشید که مکتب زندگی بخش اهل بیت را احیا کند و نقاب تزویر را از چهره‌ی زشت دشمنان حق و عدالت به یک سو نهد. شاعر آگاه و متعهد با تبیین مصیبت بزرگ عاشورا، نایره‌ی خشم را در دلها دامن می زد و مردم را از فساد غاصبان حقوق اهل بیت آگاه می کرد و به آیندگان هدف و جهت می داد و تبلیغات سوء دشمنان عدالت را بی اثر می ساخت. شاعر آشنا به مکتب تربیتی آل علی علیه السلام کوشیده است تا سنت‌های مقدس و سیره‌ی پیشوایان بر حق زنده بماند و حماسه‌ی قهرمانان اهل بیت، دل‌های افسرده را نشاط و استقرار بخشد. او سعی داشته است سرزمینی را که رزمگاه و سپس آرامگاه جاوید [صفحه ۳۲] بدن‌های گلگون و مطهر سلاطین بی تخت و تاج عالم و افتخارآفرینان تاریخ قرار گرفته است، همواره قبله‌ی دل‌های جهانیان گرداند. نخستین شعرای عاشورایی عرب چنان که گذشت، ارکان سروده‌های خود را بر اساس حماسه و مدح و بیان فضیلت‌های اهل بیت و مذمت و قدح مخالفان و دشمنان و افشاگری علیه آنان بنا نهاده‌اند و آنجا هم که به جنبه‌های بکایی پرداخته‌اند، قصدشان این بوده که با آتش زدن دل‌ها خشم و نفرت علیه دشمنان آنان را برانگیزند و مردمان را برای همیشه در بستر تاریخ بر ضد ستم و استبداد و فساد بشورانند و به یاری مصادیق و راهیان تقوی و عدالت فراخوانند. بدون تردید در ادب هر ملتی، گذشتگان الهام بخش آیندگان هستند. به همین سبب می‌نگریم که هنوز هم پس از گذشت قرن‌ها، مرثیه در شعر عرب رنگ و بوی آثار گذشتگان را دارد و مرثیه‌ی فارسی با آن همه زیبایی و کمال و شیوایی بیان، از این جهت بدون قصور نیست. در عهد صفویان که دوران اوج مرثیه سرایی فارسی است، آثار برجسته‌ای به وجود آمده است که از لحاظ هنر شعری در حد کمال است، لیکن از نظر محتوا فاقد ویژگی‌های شعر عرب است و هر چه به دوران ما نزدیکتر شده جنبه‌های بکایی در آن بیشتر مورد نظر شاعر قرار گرفته

است. شاعران عارف به چهره‌ی عرفانی عاشورا و دیگران بیشتر به انگیزه‌های حزن‌آور آن پرداخته‌اند. خوشبختانه از حدود سی سال پیش دگرگونی خاصی در آثار گویندگان مردمی و سرایندگان آگاه به وجود آمده است و آن گرایش به سوی وجهه‌ی حماسی، ظلم‌ستیزی و بیدارگری و دعوت به پشتیبانی از حق و عدالت است. تا جایی که در دوران نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی ایران این روش به حدی رسید که شاعران، سخنان سالار شهیدان را در شعر خویش به کار می‌بردند و تأثیر شگفت آن در موفقیت مردم قابل تردید نیست. مؤلف کتاب ادبی حزب‌الشیعه [۱۸] سیزده مزیت ذیل را در شعر شاعران شیعی [صفحه ۳۳] بر شمرده است: ۱. استدلال بر امامت؛ ۲. حب اهل بیت، حب خدا و رسول است؛ ۳. حق آل‌البیت و فرزندان‌شان؛ ۴. مدح علی علیه‌السلام و فرزندان او و وصیت غدیر خم؛ ۵. تشویق بر قیام علیه بنی‌امیه؛ ۶. دشمنی شدید با بنی‌امیه؛ ۷. هجو کسانی که سب علی علیه‌السلام کرده‌اند و به او بد گفته‌اند؛ ۸. وصف شیعه و زهد آنها؛ ۹. گریه بر شهیدان شیعه؛ ۱۰. گریه بر علی علیه‌السلام و فرزندان‌ش بویژه حسین علیه‌السلام؛ ۱۱. بیزاری از غاصبان و دشمنان ائمه علیه‌السلام؛ ۱۲. دفاع از حق حضرت فاطمه (س) و ماجرای فدک؛ ۱۳. مدح عمر بن عبدالعزیز که مانع سب علی علیه‌السلام شد. البته می‌توان روح حماسی در شعر را نیز بر آنها افزود. [صفحه ۳۴]

مرثیه سرایی و تأثیر فردی و اجتماعی آن

چنان که در این مقدمه گذشت، هر گاه مرثیه همانند گذشته هدفدار و گویای واقعیت‌ها باشد، اثر آن در فرد و اجتماع قابل انکار نخواهد بود. پوشیده نیست که شعر مرثیه، علاوه بر نفوذ آن در روح و تحریک احساسات، نقش یک تاریخ منظوم را نیز بر عهده دارد و نسل‌ها را به احیای عدالت و یاری حق و مبارزه با فساد و ستم فرامی‌خواند. از این رو سروده‌های شاعران عاشورایی در گذرگاه تاریخ، یکی از گرانبهاترین میراث‌های اسلامی است و اثر تربیتی آن آشکار است و در تمام حرکات‌های انسانی و قیام‌های حق‌طلبانه

پیشگام بوده است. دشمنی حکام جور با شاعران و مرثیه‌سرایان بی‌جهت نبوده است. کمیت و فرزدق و دعل و گویندگان دیگر از این قبیل، با قبول محرومیت‌ها و خطرهای به خوبی از عهده‌ی وظیفه‌ی سنگین خود برآمده‌اند. آنان الگو و اسوه‌ی شاعران بعد از خود به شمار می‌آیند و نسلهای آینده را به احیای عاشورا که یکی از بارزترین شاخصه‌ها و نمودارهای مکتب اهل بیت است فراخوانده‌اند. مرثیه‌سرایان متعهد همواره مورد توجه و احترام و محبت پیشوایان و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و مورد خشم مخالفان اهل بیت بوده‌اند و «این سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» را شعار خود می‌دانسته‌اند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

دیدگاه‌ها

شمول و ابعاد و جامعیت حادثه‌ی عاشورا موجب شده است که شعرا هر یک از دیدگاهی خاص به آن بنگردند. گروهی از صوفیه و عارفان، جنبه‌ی عرفانی آن را به نظم کشیده و بعضی از آنان در این شیوه آثار گرانمایی به وجود آورده‌اند. گروهی دیگر به جنبه‌های سیاسی و انگیزه‌های اجتماعی اخلاقی آن پرداخته‌اند و لکن اکثر شعرا به ویژه در قرون اخیر بعد بکایی آنرا مطمح نظر قرار داده‌اند. نگارنده‌ی اصرار دارد که باید شاعر و یا مداح مسلمان همه‌ی جوانب این مکتب آموزنده را در نظر داشته باشد و تنها به جنبه‌های بکایی آن اکتفا نکند. اشک شیعه باید سیلی خروشان باشد که بنیاد دشمنان دین و انسانیت را نابود سازد. مگر اشکی که از [صفحه ۳۵] خشم مظلوم سرچشمه می‌گیرد برای ظالم از هر سلاخی خطرناکتر نیست؟ گریه‌ی ما بر حسین بن علی علیه السلام و یارانش گریستن بر فضیلت و شجاعت و انسانیت است که مورد ستم قرار گرفته است. دشمنی ما با قاتلان آنان، دشمنی با ستم و بیداد و فساد است و نیز باید توجه داشت که گریه‌ای که خشم را برمی‌انگیزد. با گریه‌ای که خشم را فرومی‌نشاند و گریه‌ای که آرام می‌کند با گریه‌ای که انفجار می‌آفریند یکسان نیست. هنگامی که عیدالله در بصره استقرار یافت و عمر

سعد، امیر کوفه شد، زنان کوفه نخست بر شهادت امام حسین علیه السلام سخت گریستند، و سپس تهاجم کرده و کسی را که دست به خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آلوده بود از کوفه بیرون کرده و گفتند ما نه به بنی امیه و نه به پسر مرجانه نیاز داریم. [۱۹]

نگارنده‌ی ادب الطف در مقدمه می گوید: در هر جای دنیا که نبرد و طغیان علیه ظلم و ستم صورت گیرد از جهتی رنگ نهضت حسینی دارد. به هر حال عاشورای حسینی برای همیشه مکتبی پویاست که به انسانها کرامت می بخشد و آنها را بر ضد هر طغیانی بر می انگیزاند. پیروان مکتب عاشورا عملاً باید از دیگران متمایز باشند. برداشتها از چنین حادثه بزرگ و افتخارآمیزی نباید به انحراف گراید تا جایی که جنبه‌ی آموزشی خود را از دست بدهد. وظیفه‌ی اهل منبر و شاعر و مداح سنگین است. نگارنده از همان دوران جوانی آرزومند بود که کنگره‌ها و سمینارها برای توجیه و تعلیم روح نهضت حسینی تشکیل گردد و صاحب نظران و دانشمندان به دیگران آموزش و آگاهی دهند. زیرا اگر مردم موجبات قیام حسینی و حقیقت آن را دریابند قطعاً اخلاق اجتماعی دگرگون و ارزش فضیلتها در جامعه بهتر شناخته خواهد شد. [صفحه ۳۶] مرحوم علامه‌ی شهید مرتضی مطهری (ره) در این راه قدمهای مؤثری برداشت. دریغا که آن ستاره‌ی درخشان زود به افول گرایید و به کاروان عاشورا پیوست. او این مهم را به عهده‌ی دیگران گذاشت تا این راه را همواره دنبال کنند. هم اکنون که از همه‌ی جوانب فتنه و فساد، چنگ و دندان می نماید راه و روش حسینی است که می تواند موجب بقای حرمت و کیان مسلمانان قرار گیرد.

فرمانروای دلها

بسیار اتفاق افتاده که شاعری، عزیز را از دست داده، داغ فرزندگی را دیده و یا به سوگ برادر جوانی نشسته و یا سراینده‌ای چندین داغ پیاپی بر دلش رسیده است. در این حال، شاعر برای آرامش دل خویش قصیده یا ترکیب بند و یا چند بیتی سروده است، چنان که

مسعود سعد سلمان در مرگ فرزند دانشمند خود و جامی در رثای فرزند و خاقانی در غم جوان ناکام خویش و محتشم در رثای برادرش و... هر گاه بخواهیم این گونه مرثیه‌ها را گردآوری کنیم، در مقایسه با سروده‌های عاشروایی به مثابه‌ی قطره‌ای در برابر دریا خواهد بود. با آن که بسیاری از این سروده‌ها به علیت بیم از حکام جور، مخفی نگهداشته شده و در نتیجه اکثر آنها از میان رفته است، در عین حال تعداد سروده‌های موجود بیش از حد شمار می‌باشد. بعضی از شاعران عرب چندین دیوان در مرثیه‌ی عاشورا سروده‌اند. [۲۰]. در تاریخ جهان هیچ پیشوا و یا قهرمان و یا قطبی نتوانسته است همانند حسین بن علی علیه‌السلام دلها را تسخیر و اندیشه‌ها را به خود جلب کند و محبت او این همه آثار نظم و نثر بیافریند و هیچ شهید مظلومی این همه سیل اشک مستمر از دیده‌ی مردم [صفحه ۳۷] جاری نکرده است.

شهیدان راه آزادی و عدالت

شهیدان کربلا، در جایگاهی قرار گرفته‌اند که دست اندیشه از دامانشان کوتاه است. جبران خلیل جبران گفته است: کسی را سراغ نداریم که همانند حسین بن علی علیه‌السلام کرامت و ارزش انسانی را در تاریخ با خون خود ثبت کرده باشد. مردم مظلوم و عدالتخواه جهان در همه‌ی دوران تاریخ، نبرد شهیدان کربلا را نبرد حق بر ضد باطل و پیکار عدالت با ظلم و بیداد می‌شناسند و به همین سبب نهضت حسینی همواره پویاست و هرگز در بستر تاریخ کهنه نخواهد شد. این خونهاى مقدس مدام می‌جوشد و مردم جهان را به یاری حق و قیام در برابر فساد و باطل فرامی‌خواند. چنانکه گاندی پیشوای آزادیخواه هند گفته است: ما هنگامی می‌توانیم از زیر بار ننگ استعمار و استثمار نجات یابیم که از روح بزرگ حضرت حسین بن علی علیه‌السلام الهام بگیریم.

عاشورا در ادب فارسی

علی رغم شعر عرب که گسترده‌ترین بخش آن را مرثیه‌ی عاشورایی تشکیل می‌دهد و سرایندگان عرب در این زمینه آثار جاویدانی به وجود آورده و کاخ رفیعی در این قلمرو برافراشته‌اند، متأسفانه سرایندگان فارسی نه از جهت کمیت و نه از لحاظ کیفیت هرگز به شاعران عرب نرسیده‌اند. شاعران بزرگ و صاحب‌نامی که در طلب کنیزکی یا پوستینی یا سبوی شرابی و یا حتی مشتی کاه برای مرکب خود، پادشاه و یا امیر خونخوار و نالایقی را در قصاید غرا مدح و فضیلت‌های دروغینی در حد اغراق برای آنان جعل کرده‌اند، گویی از نهضت مقدسی که روح ایمان و عدالت و ظلم‌ستیزی در آن موج می‌زند بی‌خبر [صفحه ۳۸] بوده‌اند. گرچه شرایط حاکم بر محیط و همچنین استیلای اقوام بیگانه در این قصور بی‌تأثیر نبوده است، لیکن چنین عذری را نمی‌توان به عنوان علت تامه پذیرفت. در دوران صفوی، شعر مرثیه‌ی عاشورایی جای گسترده‌ای را در ابیات ایران گشوده و تشویق بزرگان کشور در این مورد تأثیر بسزایی داشته است. در این عهد کمتر شاعری است که مرثیه‌ای در میان آثارش نباشد. این مرثی‌نویسان بیشتر به جنبه‌های حزن‌انگیز حادثه می‌پردازد و از این جهت با اشعار متقدمین از شاعران عرب که علاوه بر بعد بکایی موضوع، روح انقلابی و مبارزه را دربر دارد متفاوت است. بسیاری از شاعران مرثیه‌سرای متقدم، سالهایی از عمر خود را به آوارگی و یا در زندان گذرانیده‌اند و یا همواره دار خویش را بر دوش داشته‌اند. چنانکه دعبل خزایی گفته است: پنجاه سال که دار خویش را بر دوش خود حمل می‌کنم. [۲۱] تعداد سرایندگان که جان خود را بر سر این اعتقاد نهاده‌اند کم نیست. از آن جمله‌اند: ۱. ابن السکیت یعقوب بن اسحاق بغدادی، به سال ۲۴۴ ه. ق به دست متوکل عباسی به جرم تشیع شهید شد. [۲۲] ۲. شیخ یوسف حضرمی [۲۳] ۳. ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی، در سال ۱۴۵ ه. ق شهید شد. [۲۴] ۵. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، در قرن سوم در حبس ابومسلم خراسانی کشته شد. [۲۵] ۶. سلیمان بن صرد الخزاعی، در سال ۶۵ به همراه توابین کشته شد. [۲۶] [صفحه ۳۹] عبدالله بن سعد بن نفیل، به سال ۶۵ با توابین کشته شد. [۲۷] ۸. مسیب بن

نجبه الفزاری، به سال ۶۵ با تواین کشته شد. [۲۸]. ۹. رفاعه بن شداد البجلی، به سال ۶۶ با تواین کشته شد. [۲۹]. ۱۰. ابراهیم بن مالک اشتر، به سال ۶۶ کشته شد. [۳۰]. ۱۱. ابوزهیر مهلهل بن نصر حمدان تغلبی، به سال ۳۳۹ شهید شد. [۳۱]. ۱۲. امیر ابوالحسن احمد بن عضدالدوله فناخسرو، به سال ۳۸۷ به قتل رسید. [۳۲]. ۱۳. المقلد بن المسیب العقیلی حسام الدوله حاکم موصل، به سال ۳۹۱ به قتل رسید. [۳۳]. ۱۴. امیر قراوش بن المقلد العقیلی، به سال ۴۴۴ به قتل رسید. [۳۴]. ۱۵. عبدالله بن سعید بن سنان خفاجی حلبی، به سال ۴۶۶ مسموم شد. [۳۵]. ۱۶. طغرای حسین بن علی صاحب لامیه العجم، به سال ۵۱۵ یا ۵۱۸ به قتل رسید [۳۶]. ۱۷. امیر دبیس بن سیف الدوله صدقه الاسدی، به سال ۵۲۹ به دستور مسعود سلجوقی به قتل رسید. [۳۷]. ۱۸. قاضی احمد بن علی بن ابراهیم مصری غسانی به سال ۵۶۲ به قتل رسید. [۳۸]. ۱۹. شهید اول محمد بن مکی عاملی جزینی، به سال ۷۸۶ شهید شد. [۳۹]. ۲۰. شیخ یوسف حصری، شهید مسجد کوفه در قرن ۱۲ هجری. [۴۰]. ۲۱. سید نصرالله بن حسین حائری، به سال ۱۱۵۵ ه. ق شهید شد. [۴۱]. [صفحه ۴۰] ۲۲. کمیت، به سال ۱۲۶ در زمان خلافت مروان کشته شد. [۴۲]. ۲۳. منصور النمری بن سلمه الزبرقان بن شریک، هارون الرشید فرمان به قتلش داد لیکن قبل از اجرای فرمان در بیماری در گذشت. سپس به دستور هارون قبر او را نبش کرده جسدش را سوزاندند. [۴۳]. ۲۴. ابو محمد عبدالله بن عمار برقی، وقتی متوکل شعر او را شنید دستور داد زبانش را بریدند. وی پس از چند روز به سال ۲۴۵ در گذشت. [۴۴]. و شاعران فراوان دیگری نیز بوده اند که این مقدمه گنجایش ذکر نامشان را ندارد. بنابر آنچه گذشت شاعران عرب چه از لحاظ کثرت و چه از جهت محتوای سخن شاعران پارسی گوی برتری دارند.

نسل امروز و شعر مرثیه

همانگونه که یادآور شدیم پس از انقلاب اسلامی ایران، شعرای ما به ویژه نسل جوان به سوی هدف اصلی مرثیه‌ی عاشورایی بازگشتند و امروز دگرگونی چشمگیری در شعر مرثیه به وجود آمده است. برداشت این نسل از نهضت حسینی و هدف مقدس آن در آثار شعر کلاسیک و شعر نو، در ادب فارسی متجلی شده است. شاعر روشن‌نگر و آگاه امروز دریافته است که نهضت بی‌نظیر عاشورا آن قدر عظمت دارد که توصیف کامل آن در قالب کلمات نمی‌گنجد و نیازی نیست که برای بزرگ نشان دادن آن مطالبی نادرست بر آن افزوده گردد. این قیام مقدس چنان روشن است که با خرافه سازگاری ندارد و یکی از ویژگی‌های این پدیده‌ی بزرگ تاریخی همین است. خطبه‌های شورانگیز رهبر قیام و بازماندگان کاروان شهیدان به هنگام [صفحه ۴۱] اسارت، منزل به منزل و در شام و کوفه در کاخهای دشمن، آیینی تمام‌نمای هدف نهضت است. شعر عاشورایی همواره این هدف را دنبال کرده است و اگر گاهی تحریفهایی در آن راه یافته باید از دامن پاکش زدوده گردد و بار این مسئولیت بر دوش گویندگان و شاعران و محققان و نویسندگان است.

وسعت دامنه‌ی نهضت

قیام جوانمردانه‌ی سید جوانان بهشت و یاران بهشتی او در تاریخ ضرب‌المثل شده و در ادبیات به صورت الگو متجلی گردد شعری که مستقلاً به سرودن مرثیه نپرداخته‌اند و به مناسبت‌های مختلف حتی در اشعار توصیفی به آن اشاره کرده‌اند، که اکنون به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود: ۱. سید حسن غزنوی (۵۳۵-۵۶۵ ه.ق) لاله‌ی غرقه به خون هم‌چو حسین سوسن زنده نفس هم‌چو حسن‌والله که ماتم شرف‌الملک، بوعلی از ماتم حسین علی هست یادگار ۲. ادیب ترمذی (ف. ۵۶۴ ه.ق) به کربلا چو دهان حسین از او نچشید همی‌دهند زبانها یزید را دشنام‌هجران تو دشت کربلا بود زو حصه‌ی من همه بلا شد ۳. رشید وطواط (ف. ۵۷۳ ه.ق) در خون من مشو که به خون شسته‌ام دو رخ بی‌تو، به حق خون

شهیدان کربلا [صفحه ۴۲] ۴. انوری (ف. ۵۸۳ هـ.) به من آن کربت و بلا آمد که نیاورد کربلا به حسین ۵. مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵ هـ.) چندان کزین دو دیده‌ی من رفت جوی اشک هرگز نرفت خون شهیدان کربلا ۶. جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ.) کردم ز دیده پای سوی مرقد حسین هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین ۷. ضمیری اصفهانی (ف. ۹۷۳ هـ.) به سر بایست رفتن در طریق کربلا، ای دل که تا یابی طواف پادشاه دین و دنیا را ۸. کلیم همدانی (ف. ۱۰۶۱ هـ.) جوشید باز خون شهیدان ز چشم من تخمیر دیده‌ام مگر از خاک کربلاست ۹. محمد جان قدسی (قرن دهم هجری) بس گوهر نهفته که غواص خاطرمد دارد به نذر مدح شه کربلا گره ۱۰. صابر زواره‌ای (قرن یازدهم هجری) بر نیزه کرده‌ای سر گلدسته‌ی رسول ای روزگار خوش گلی آورده‌ای به بار ۱۱. زمانی یزدی (ف. ۱۰۲۱ هـ.) خاکستر وجود مرا گر دهی به باد از اشتیاق رو به سوی کربلا رود [صفحه ۴۳] ۱۲. زایر همدانی (قرن یازدهم هجری) به خاک کربلا زایر بیفشان دانه‌ی اشکی که هر کس بهر خود روز قیامت کشته‌ای دارد ۱۳. محمد قلی سلیم تهرانی (ف. ۱۰۵۷ هـ.) خرده‌ی من شال طوس و سبحة خاک کربلاست نیست چندان منتی بر من ز هند اکبری ۱۴. علی ترکمان خراسانی (قرن دهم هجری) خاک دشت کربلا را جوش از سر تازه شد باد برد آنجا مگر بویی ز محنت‌های من [۴۵]. ۱۵. میر افضل الله آبادی (ف. ۱۱۵۰ هـ.) محرم آمد و گردید حال دهر تباه کشید تیغ مصیبت هلال بر سر ماه ۱۶. عباسقلی خان شالمو (قرن یازدهم هجری) کی گهر دارد بها عباس، در بازار حشر؟ از زمین کربلا یک سبحة وارم آرزوست

اسوه‌های عدالت

ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظمکم لعلکم تذكرون. [۴۶]. عدل، واژه‌ای است مقدس با مفهومی گسترده که یکی از موارد آن عبارت است از عدالت اجتماعی. بر هر جامعه‌ای که خورشید عدالت نتابد، آن جامعه

رایحه‌ی سعادت را استشمام نخواهد کرد. به همین جهت یکی از تکیه‌گاه‌های مهم تبلیغات انبیاء الهی و پیشوایان دینی دعوت به عدل و قسط می‌باشد. قرآن کریم در مورد بسیاری این واژه [صفحه ۴۴] و مشتقات آن را به کار برده و ثمرات آن را تبیین فرموده است. در پناه عدالت است که ضعیفان از تجاوز و بیداد زودمندان ایمن و حقوق مظلومان از دستبرد ظالمان محفوظ می‌ماند و عدالت است که به فرد فرد جامعه اعم از فقیر و غنی آرامش و امنیت می‌بخشد. یکی از اهداف مهم نهضت عاشورا احیای عدالت اجتماعی و نابودی جور و ستم بود. همین عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی باعث شد که نه تنها مسلمانان بلکه اکثر آگاهان به تاریخ از هر ملت و مذهب، این حرکت بی‌نظیر انسانی را ستوده‌اند و نهضت آفرینان بزرگوار و شجاع نهضت عاشورا نیز در سخنان خود بر آن تکیه کرده و مقدس‌ترین خونها را در راه حیات حق و عدالت نثار فرموده است. صاحب‌نظران دریافته‌اند که هر ملتی بدون حکومت عدل، محکوم به نابودی و فناست و یکی از بزرگترین امتیازات اسلام، اقامه‌ی عدل و بیزاری از ظلم و بیدادگری است. تا نامی از عدالت باقی است، خون پاک حضرت حسین بن علی علیه‌السلام و یاران جوانمردش همچنان جوشان است و نام بلندشان بر تارک تاریخ بشریت خواهد درخشید و جهانیان را به اقامه‌ی حق و عدالت فراخوانده و خواهد خواند. درود خدا و فرشتگان و مؤمنان تا جاوان بر آنان باد.

آخرین سخن

روزگار ما قرن بیداری و آگاهی است و هنگام شناخت کرامت انسانی فرارسیده است. شاعر این روزگار بار وظیفه‌ای سنگین بر دوش دارد. او می‌داند که باید استعداد خدادادی خود را بیهوده هدر ندهد، بلکه شایسته است که این سرمایه‌ی ارزشمند را در راه احیای حق و عدالت و مبارزه با ظلم و الحاد و ستایش انسانهای الهی [صفحه ۴۵] نقش داشته‌اند. پیشوایانی که برای گشودن بند جهل و نادانی از پای مردم جان خود را نثار کرده‌اند. شاعر امروز باید قصور گذشتگان را جبران کند. آری قصور مداحان چاپلوس و آزمندی که

را که در ستایش صاحبان زر و زور و غاصبان حقوق انسانی، سخن خود را به حد غلو و اغراق رسانیده و نقش تاریکی از خود بر جای نهاده‌اند. هماهنگی شاعران و مداحان اهل بیت علیهم السلام می‌تواند چهره‌ی حوادث تاریخ را به روشنی نشان داده و ارزش حرکت انسانهای حق طلب را بیان کند و بدین وسیله در اصلاح جامعه بکوشد.

یادآوری

این مجموعه در سه فصل تنظیم شده است. فصل اول منتخبی از بهترین سروده‌های شعرای عرب است که بر حسب تاریخ مرتب شده‌اند و فصل دوم اشعار شاعران فارسی گوی از اولین دوران شعر فارسی و فصل سوم اشعار برگزیده‌ای از شاعران معاصر است. در این مجموعه سعی شده است که اولاً تقدم تاریخی و ثانیاً انتخاب بهترین سروده‌ها مراعات شود و به همین منظور در بسیاری از قطعات و قصاید و مثنویها تا آنجا که ارتباط میان ابیات از بین نرود، بیت‌هایی حذف شده است. حتی در بعضی از موارد از یک شعر طولانی جز چند بیت مختصر برگزیده نشده است و نیز در این مجموعه جای سروده‌های استادان مشهوری نیز خالی است. زیرا نظر گردآورنده نمونه‌های عالی شعر بوده است، چه از شاعری مشهور و چه از گوینده‌ای غیر مشهور. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. در پایان از مساعدت و همکاری خانم آمنه فخر احمد در تنظیم این جزوه سپاسگزارم. بمنه و کرمه، ذبیح اله صاحبکار [صفحه ۴۹]

نمونه‌هایی از سروده‌های شاعران عرب

ابوالاسود دلی

ظالم بن عمرو، از یاران حضرت علی علیه السلام که در جنگ جمل نیز شرکت کرده است. گفته‌اند که او واضع علم نحو است. وی به سال ۶۹ ه. ق در سن ۸۵ سالگی در شهر

بصره به علت بیماری طاعون در گذشته است. ۱. اقول و ذاک من جزع و وجد ازال الله ملک بنی زیاد. ۲. وابعدهم بما غدروا و خانوا کما بعدت ثمود و قوم عاد. ۳. و لا رجعت رکائبهم الیهم الی یوم القیامه و التناد [۴۷]. ۱. من در همه حال باهیجان و بی تاب می گویم: خدا ملک فرزندان زیاد را نابود کند. ۲. آنان مکر و حیل کردند. خدا آنانرا همانند قوم ثمود و عاد براند. ۳. و تا روز قیامت و ندا در دادن، مقام و منصب به آنها برنگردد. [صفحه ۵۰]

یحیی بن حکم

برادر مروان حکم است که نارضایتی خود را از حادثه‌ی عاشورا با خواندن این ابیات در مجلس یزید اعلام کرده است: ۱. لهام بجنب الطف ادنی قرابه من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل. ۲. سمیه امسی نسلها عدد الحصى و بنت رسول الله لیس بذی نسل [۴۸]. ۱. خویشاوندی آنکه در طف شهید شده نزدیک تر است از ابن زیاد که خود برده است و نسب معروفی ندارد. ۲. نسل سمیه به تعداد ریگ بیابان زیاد شده در حالی که برای دختر رسول الله فرزندی نمانده است. [صفحه ۵۱]

عقبه بن عمرو السهمی

او از طایفه‌ی بنی سهم بن عوف بن غالب بود. گفته‌اند که عقبه نخستین کسی است که در رثای عاشوراییان شعر سروده است. او در اواخر قرن اول هجری به کربلا رفت، نزدیک قبر امام حسین علیه السلام ایستاد و این مرثیه را گفت: ۱. مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من دموعی غزیرها. ۲. و لا برح الوفاد زوار قبره یفوح علیهم مسکها و عبیرها [۴۹]. ۱. در کربلا بر قبر حسین علیه السلام گذشتم. اشک فراوانی از دیدگانم فرو ریخت. ۲. آنجا که رایحه‌ی مشک و عبیر بر شامه‌ی زایرانیش همیشه می‌وزد. [صفحه ۵۲]

بشیر بن جذلم

از اصحاب امام علی بن حسین علیه السلام است که بعد از حادثه‌ی عاشورا به همراه آن حضرت به مدینه رفت و اولین کسی است که به مدینه وارد شده و خبر قتل امام حسین علیه السلام را به مردم داده و این مرثیه را سروده است. ۱. یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار ۲. الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القنأ یدار ۳. یا اهل یثرب شیخکم و امامکم ما منکم احد علیه یغار [۵۰]. ۱. ای اهل مدینه، شما را در این شهر جایگاهی نماند، حسین علیه السلام شهید شد و اشک من به دشت فرومی‌ریزد. ۲. بدن او در کربلا به خاک و خون آغشته شد و سرش بر نیزه‌ها به گردش درآمد. ۳. ای اهل مدینه، امام حسین علیه السلام شیخ و امام شماست، آیا کسی از شما برای او غیرت نمی‌ورزد؟ [صفحه ۵۳]

ابوالرمیح خزاعی

عمیر بن مالک بن حنظل بن عبد الشمس خزاعی، اشعار فراوانی در رثاء امام حسین علیه السلام سروده است. پدر او مالک بن حنظل از صحابه بوده و ابوالرمیح در حدود سال ۱۰۰ ه.ق. در گذشته است. مرثیه‌ای که ابوالرمیح برای امام حسین علیه السلام سروده شباهت زیادی به شعر سلیمان بن قته دارد: ۱. أجالت علی عینی سحائب عبرة فلم تصح بعد الدمع حتی ارمعلت ۲. و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قیش فذلت ۱. ابرهای گریه و دلتنگی چشمم را پوشانده و چشمم بعد از این همیشه گریان است. ۲. کشته‌ی کربلا که از نسل هاشم است، قریش را شکسته و آنها را ذلیل کرد. [صفحه ۵۴]

سلیمان بن قته

سلیمان بن قته عدوی تیمی، برده‌ای از تیم بن مره بوده و به سال ۱۲۶ ه.ق. در دمشق در گذشته است. همه‌ی اشعار او به بنی‌هاشم اختصاص دارد. او بعد از حادثه عاشورا به

کربلا رفته و مرثیه‌ای را در برابر کشتگان کربلا سروده است: ۱. ألم تر أن الشمس أضحت مریضه لقتل حسین و البلاد اقشعرت ۲. و ان قتل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمين فذلت [۵۱]. ۱. مگر نمی‌بینی که خورشید به خاطر قتل امام حسین علیه‌السلام بیمار است و تمام دنیا بر شهادت او می‌لرزد؟ ۲. شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردنهای مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد. [صفحه ۵۵]

کمیت

ابوالمستهل کمیت بن زید اسدی، به سال ۶۰ ه. ق. متولد شده و به سال ۱۲۶ ه. ق. در گذشته است. گفته‌اند که کمیت بهترین شاعران اولین و آخرین است و او اول کسی است که استدلال و احتجاج در شعر را به شیعه آموخته و نیز نخستین سراینده‌ی هاشمیات می‌باشد. ۱. ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شامت او حاسد ۲. و بقى على ظهر البسطة واحد فهو المراد و انت ذاك الواحد [۵۲]. ۳. بنی‌هاشم رهط النبی فانی بهم و لهم ارضی مرارا و أغضب [۵۳]. ۴. فقل لبنی أمیه حیث كانوا و ان خفت المهند و القطیعا ۵. أجاع الله من اشبعتموه و أشبع من بجورکم أجيعا [۵۴]. ۱. کسانی که پناه مردم بودند رفتند و جز شماتت‌گران و حاسدان کسی نمانده است. ۲. و بر گستره‌ی زمین یکی باقی ماند که مقصود و آروزی من است و آن یکی تو هستی. ۳. خشنودی و خشم من همواره به خاطر بنی‌هاشم و برای آنان است زیرا خاندان و پیروان راستین پیامبرند. ۴. به بنی‌امیه در هر جا که هستند بگو، حتی اگر می‌ترسی که بر تو شمشیر بکشند یا تو را از خود برانند. ۵. (بگو) الهی کسی که شما او را سیر کردید همیشه گرسنه بماند و آنکه از ستم شما گرسنه مانده سیر شود. [صفحه ۵۶]

جعفر بن عفان طائی

ابو عبدالله جعفر بن عفان طائی، معاصر با امام صادق علیه السلام بود. وی که از شعرای کوفه بود روزی مرثیه اش را در حضور امام صادق علیه السلام خواند. امام علیه السلام سخت گریست و فرمود: ای جعفر، اینک خدا بهشت را بر تو واجب ساخت. او به حدود سال ۱۵۰ ه.ق. وفات یافت. ۱. لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه و استحلّت ۲. الابل محوا أنوارهم بأکفهم فلا سلّم تلک الا کف و شلت [۵۵]. ۱. بگذار هر گریه کننده ای بر اسلام بگرید. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده اند. ۲. با دست های خود به خاموش کردن نور آنها پرداختند. امیدوارم آن دست ها سالم نماند و فلج شود. [صفحه ۵۷]

سید حمیری

ابوهاشم اسماعیل بن محمد، به سال ۱۰۵ ه.ق. در عمان به دنیا آمد ولی در بصره زندگی کرد. او هر چه در فضیلت امیرالمؤمنان علی علیه السلام گفته شده بود به نظم درآورد و در مجلسی که ذکر اهل بیت علیهم السلام در آن نبود، درنگ نمی کرد. وی به سال ۱۷۳ یا ۱۷۸ ه.ق. در بغداد در گذشته و در جنبه دفن شده است. ۱. امرر علی جدث الحسین و قل لأعظمه الزکیة ۲. یا أعظمنا لازلت من و طفاء ساکبة رویة ۳. مالذ عیش عبد رضک بالجیاد الأ عوجیه ۴. فاذ مرت بقبره فأطل به وقف المطیة ۵. و ابک المطهر للمطهر والمطهرة الزکیة [۵۶]. ۶. و اذا الرجال توسلوا بوسيلة فوسیلتی حبی لآل محمد [۵۷]. ۱۰. بر قبر حسین علیه السلام بگذر و به استخوان های پاک او بگو: ۲. ای استخوان هایی که هنوز تر و تازه و شاداب هستید، ۳. بعد از اینکه اسبهای اصیل، شما (استخوان ها) را از هم پاشیدند و له کردند دیگر زندگی لذتی ندارد. ۴. هر گاه بر قبر او بگذری در آنجا مرکب خود را برای مدتی طولانی نگه دار، ۵. و گریه کن بر این قبر پاک و مادر پاک و معصوم او. ۶. در آن زمان که مردمان هر یک بوسیله ای متوسل می شوند، من به محبت آل محمد توسل می جویم. [صفحه ۵۸]

منصور نمری

منصور بن سلمه بن زبرقان از طایفه‌ی نمر بن قاسط نزاری بود. کنیه‌ی او او الفضل الشاعر الجرجزی البغدادی بود. وی از خواص بارگاه هارون الرشید بوده ولی در باطن به اهل بیت علیهم السلام ارادت می‌ورزیده است. او به سال ۱۹۰ یا ۱۹۳ ه.ق در گذشته است. ۱. و قد شرقت رماح بنی‌زیاد بری من دماء بنی‌الرسول ۲. برثنا یا رسول‌الله ممن أصابک بالاذاه و بالذحول ۳. الا یا لیتنی وصلت یمینی هناک بقائم السیف الصقیل ۴. فجدت علی السیوف بحر وجهیو لم أخذل بنیک مع الخذول [۵۸]. ۱. نیزه‌های بنی‌زیاد آنقدر از خون فرزندان رسول صلی الله علیه و آله نوشیدند که گلوی آنها گرفت. ۲. ای رسول‌خدا، من از تمام کسانی که تو را آزرده و به کین و دشمنی تو برخاستند، بیزارم و از آنان تبری می‌جویم. ۳. ای کاش من در آنجا بودم و (در یاری تو) شمشیر بران به دست می‌گرفتم. ۴. و با چهره‌ای گشاده خود را سپر شمشیرها قرار می‌دادم و هرگز مانند دیگر مردم نمی‌شدم و نمی‌گذاشتم که فرزندان تو را خوار کنند. [صفحه ۵۹]

امام شافعی

محمد بن ادريس بن عباس شافعی قرشی، به سال ۱۵۰ ه.ق. در غزه یا عسقلان یا یمن متولد شده و در مکه و مدینه زندگی کرده و درس خوانده است. او اشعار بسیاری در مدح اهل بیت علیهم السلام دارد که بسیار مشهور است. شافعی به سال ۲۴۰ ه.ق. در مصر درگذشت. ۱. تزلزلت الدنيا لآل محمد و کادت لهم صم الجبال تذوب ۲. و غارت نجوم و اقشعرت کواکب و هتک أستار و شق جیوب ۳. یصلی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی بنوه ان ذا لعجیب ۴. لئن کان ذنبی حب آل محمد فذلک ذنب لست عنه أتوب [۵۹] ۵. آل النبی ذریعتی و هموا الیه وسیلتی ۶. أرجو بأن أعطی غذا بیدی الیمین صحفیتی [۶۰] ۱. دنیا بر آل محمد صلی الله علیه و آله متزلزل شد تا حدی که نزدیک بود کوه‌های

خارا آب گردد. ۲. ستارگان فرومردند و کواکب بر خود لرزیدند و حجابها کنار رفته و گریبانها چاک شد. ۳. بر پیامبر خدا درود می فرستد و فرزندان او را غارت می کنند. این خیلی شگفت است. ۴. اگر گناه من دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله است، گناهی است که هرگز از آن توبه نخواهم کرد. ۵. آل نبی پناهگاه من هستند و وسیله ی روی آوردن من به خدایند. ۶. امیدوارم که (به خاطر آنان) فردا نامه ی من به دست راستم داده شود. [صفحه ۶۰]

دعبل خزاعی

ابو علی دعبل بن علی بن رزین از خاندان طاهر ذوالیمینین بود. او به سال ۱۴۸ ه.ق. در کوفه متولد شده و در بغداد سکونت گزید و به سال ۲۴۶ ه.ق. در شهر طیب که بین واسط و خوزستان قرار دارد وفات یافت. ۱. فکیف و من أنى يطالب زلفه الى الله بعد الصوم و الصلوات ۲. و هند و ما ادت سمیه و ابنها اولوا الکفر فى الاسلام و الفجرات ۳. تراب بلا قربی و ملک بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هداة ۴. فکیف یحبون النبى و رهطه و هم ترکوا أحشاءهم و غرات ۵. أفاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات ۶. اذا للطمت الخد فاطم عنده و أجريت دمع العين فى الوجنات [۶۱]. ۷. یا آل محمد مالقیم بعده؟ من عصبه هم فى القیاس مجوس ۸. صبرا موالینا فسوف ندیلکم یوما علی آل اللعین عبوس [۶۲]. ۹. یا امه السوء ما جازیت أحمد فى حسن البلاء علی التنزیل و السور ۱۰. لم یبق حى من الأحياء نعلمه من ذی یمان و لا بکر و لا مضر ۱۱. الا و هم شرکاء فى دمائهم کما تشارک ایسار علی جزر ۱۲. قتلا و اسرا و تخویفا و منهبه فعل الغزاه بأهل الروم و الخزر [صفحه ۶۱] ۱۳. أرى أمیه معذورین أن قتلوا و لا أرى لبنی العباس من عذر ۱۴. قبران فى طوس، خیر الناس کلهم و قبر شرهم، هذا من العبر ۱۵. ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر [۶۳]. ۱۰. چگونه و به چه وسیله ای (جز توسل به اهل بیت) بعد از نماز و روزه طالب نزدیکی به خدا هستی؟ ۲. در حالیکه هند و

سمیه و فرزندانش ریشه‌ی کفر هستند و در اسلام فساد کرده‌اند. ۳. ارث آنان بدون نسب و سلطنت آنان بدون ارشاد به آنها رسیده و حکومتشان استبدادی و بدون مشورت است. ۴. پس چگونه پیامبر و بستگان او را دوست دارند در صورتی که پهلوه‌ای خاندان او را شکافتند؟ ۵. ای فاطمه، اگر می‌دانستی که حسین علیه‌السلام با کام تشنه در کنار فرات سر به خاک شهادت نهاده، ۶. جز لطمه بر صورت نمی‌زدی و غیر از اشک بر گونه نمی‌ریختی. ۷. ای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از او از قومی که در مقایسه مانند گبران هستند، بر شما چه گذشت؟ ۸. آقایان من شکبیا باشید، به زودی روزی فرامی‌رسد که بر آن دودمان لعنتی بسیار سخت باشد. ۹. ای مردم بد، پاداش شما برای پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر این نعمت نیکو که قرآن را برایتان آورد، چه بود؟ [صفحه ۶۲] ۱۰. تمام قبایل عرب، از ذی یمن و بکر و مضر و کسانی که ما می‌شناختیم هیچ یک باقی نمانده‌اند، ۱۱. مگر اینکه همانگونه که در تقسیم نذرهای زمان جاهلی شرکت می‌کردند، در ریختن خون شهدای نینوا هم شرکت داشته‌اند. ۱۲. همانطور که غزاه به اهل روم و خزر حمله بردند، آنها هم در قتل و اسارت و ترساندن و یغمای اهل بیت علیه‌السلام دخالت داشته‌اند. ۱۳. برای بنی‌امیه در قتل و کشتن (آل علی علیه‌السلام) بهانه و دستاویزی می‌بینم ولی هیچ عذری برای بنی‌عباس نمی‌یابم. ۱۴. دو قبر در توس هست که یکی قبر بهترین مردم دنیاست و دیگری قبر بدترین مردم، آری این یک عبرت است. ۱۵. اگر ناپاکی و پلیدی در نزدیکی پاکی و طهارت واقع شود هیچ سودی برایش ندارد و این نزدیکی به پاکی هم هیچ ضرری نمی‌رساند. [صفحه ۶۳]

علی بن محمد بسامی

ابوالحسین علی بن محمد بن نصر بغدادی معروف به بسامی، به سال ۳۰۲ یا ۳۰۳ ه.ق. درگذشته است. در اسل ۲۳۶ ه.ق. که متوکل قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام را خراب کرد ابیات ذیل را سروده است: ۱. تالله ان کانت أمیه قد ات قتل ابن بنت نبیها

مظلوماً ۲. فلقد أتاها بنو أبيه بمثله هذا لعمر ك قبره مهدوماً ۳. سفوا على أن لا يكونوا شايعوا في قتله فتتبعوه رميماً [۶۴] ۱. به خدا سو گند اگر بنی امیه، پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه شهید کردند ۲. بستگان او (بنی عباس) هم همان کار را کردند (قبر آن حضرت را خراب کردند) ۳. آنها از اینکه در کشتن وی با بنی امیه همکاری نکردند افسوس می خورند و به جستجوی بقایای جسد او پرداخته اند. [صفحه ۶۴]

صنوبری

ابوبکر احمد بن محمد بن حسن بن مراد ضبی حلبی انطاکی معروف به صنوبری، به سال ۳۳۴ ه. ق. وفات یافت. او در حلب و دمشق سکونت داشته است. مضامین اشعارش وصف باغها و گلها و مدیح و مراثی اهل بیت علیهم السلام است. ۱. يوم الحسين هرقت دمع الارض بل دمع السماء ۲. حيث الاسنة في الجواشن كالقواكب في السماء ۳. من للمحنت بالتراب و للمغسل بالدماء [۶۵] ۴. ما في المنازل حاجة نقضيها الا السلام و ادمع نذريها ۵. أبكى المنازل و هي لا تدري الذي بعث البكاء لكنت أستبكيها ۶. صلوا على بنت النبي محمد بعد الصلاة على النبي أبيها ۷. وابكوا دماء لو تشاهد سفكها في كبرلاء لما ونت تبكيها ۸. تلك الدماء لو أنها توقى اذا كانت دماء العالمين تقيها ۹. لو ان منها قطرة تفدى اذا كنا بنا و بغيرنا نفديها [۶۶] ۱۰. روز شهادت امام حسين عليه السلام نه تنها اشك همه‌ی چیزهای روی زمین را درآورد، بلکه هر چه در آسمان نیز بود بر او گریه کرد ۲. هنگامی که نیزه‌ها در داخل جوشنها فرو رفته اند، همانند شعاع نور ستارگان در آسمان، ۳. چه کسی یاری می کند که آن را که به خاک حنوط شده و به خون غسل داده شده است؟ [صفحه ۶۵] ۴. در این جایگاهها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم ۵. بر این جایگاهها می گریم در حالیکه خود این جاها هم علت گریه ام را نمی دانند. اگر درك می کردند آنها را هم به گریه می انداختم ۶. پس از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دخترش فاطمه (س) صلوات بفرستید ۷. و بر خونهای گریه کنید

که اگر ریختن آنها را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی‌ایستادید. ۸. اینها خونهای بود که اگر می‌شد از ریختن آنها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همه‌ی جهانیان را فدای آنها کنند. ۹. اگر می‌شد برای هر قطره‌ای از آن فدیة داد، ما و دیگران فدای آن می‌شدیم. [صفحه ۶۶]

ابوالقاسم زاهی

ابوالقاسم علی بن خلف بغدادی معروف به «زاهی» در سال ۳۱۸ ه. ق. متولد شده و در سال ۳۵۲ ه. ق. در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش دفن شده است. گویند او از قریه‌ی زاه از قرای نیشابور بوده و نیز او را از اهالی شام دانسته‌اند. ۱. یا آل أحمد ماذا کان جرمکم فکل ارواحکم بالسيف تنتزع؟ ۲. أستم خیر من قام الرشاد بکم و قوضت سنن التضريل والبدع؟ ۳. ماللحوادث لا تجری بظالمکم؟ ما للمصائب عنکم لیس ترتدع [۶۷]. ۴. بنوالمصطفی تفنون بالسيف عنوة و یسلمنی طیف الهجوع فأهجع؟ ۵. ظلمتم و ذبحتم و قسم فیئکم و جار علیکم من لکم کان یخضع؟ ۶. فما بقعه فی الارض شرقا و مغربا و الا لکم فیہ قتیل و مصرع [۶۸]. ۱۰. ای فرزندان احمد صلی الله علیه و آله گناه شما چیست که روحهایتان همیشه با شمشیر از بدنتان خارج می‌شود؟ ۲. آیا شما بهترین کسانی نیستید که به هدایت مردم پرداخته‌اند؟ و آیا شما به از بین بردن سنتهای گمراهی و بدعت قیام نکرده‌اید؟ ۳. چرا حوادث و بلایا بر سر دشمنان ستمگر شما فروود نمی‌آید؟ چرا مصایب از آمدن به سوی شما خودداری نمی‌کند؟ [صفحه ۶۷] ۴. ای فرزندان مصطفی صلی الله علیه و آله شما به زور شمشیر نابود می‌شوید در حالیکه من در خواب و آرامش مانده‌ام؟ ۵. بر شما ستم شد و سرهایتان از بدن جدا شد و اموالتان غارت گردید و کسانی که در برابر شما سرافکنده بودند به حق شما تجاوز کردند. ۶. در شرق و غرب جهان بقعه‌ای نیست مگر اینکه شهادتگاه شما بوده و کشته‌ای از شما در آن است. [صفحه ۶۸]

سعید بن هاشم خالدي

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعلہ، بصری عبدی یا ابو عثمان خالدي اصغر، به سال ۳۷۱ ه.ق. وفات یافته است. او از اهالی خالديه، قریه‌ای از قرای موصل بوده و نسبش به قبیله‌ی عبدالقیس می‌رسد. ۱. و حمائم نبهنی و اللیل داجی المشرقین ۲. شبهتهن و قد بکین و ما ذرفن دموع عین ۳. بنساء آل محمد لما بکین علی الحسین [۶۹]. ۱. در شبی که سراسر تاریکی بود، صدای کبوترها مرا بیدا کرد. ۲. آنها بدون اشک گریه می‌کردند و من آنها را تشبیه کردم، ۳. به زنان اهل بیت در آن هنگام که بر حسین علیه‌السلام می‌گریستند. [صفحه ۶۹]

جوهری

ابوالحسین عی بن احمد جرجانی معروف به جوهری، به سال ۳۸۰ ه.ق. در گذشته است. او از ندیمان و شعرای بارگاه صاحب بن عباد بوده و قصاید فاخری درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام دارد. ۱. یا اهل عاشور یا لهفی علی الدین خذوا حدادکم یا آل یاسین ۲. الیوم شقق جیب الدین و انتهت بنات أحمد نهب الروم و الصین ۳. الیوم نال بنو حرب طوائهم مما صلوه بدر ثم صفین ۴. یا امه ولی الشیطان رایتها و مکن الغی منها کل تمکین ۵. ما المرتضی و بنوه من معویة و لا الفواطم من هند و میسون [۷۰]. ۱. ای اهل عاشورا، دلم برای دین می‌سوزد. ای آل یاسین ماتم را شروع کنید. ۲. امروز گریبان دین دریده شد و دختران احمد صلی الله علیه و آله چون اسیران روم و چین گرفتار شدند. ۳. امروز فرزندان حرب (بنو امیه) به آرزوی خود رسیدند و انتقام شکست خود در بدر و صفین را گرفتند. ۴. ای امتی که زیر پرچم شیطان در آمدید و کاملاً زیر سلطه‌ی ظلم و ستم ماندید، ۵. علی و فرزندان کجا و معاویه کجا؟ فاطمه و دخترانش کجا و هند و میسون کجا؟ چه نسبتی بین آنهاست؟ [صفحه ۷۰]

صاحب بن عباد

ابوالقاسم کافی الکفاه اسماعیل بن ابی الحسن دیلمی اصفهانی قزوینی طالقانی، وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی بود. وی به سال ۳۲۶ ه. ق. در اصطخر فارس متولد شده و به سال ۳۸۵ ه. ق. در ری درگذشت. جسدش را در اصفهان دفن کردند او ده هزار بیت در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله سروده است. ۱. لم يعلموا ان الوصى هو الذى سبق الجميع بسنة و کتاب ۲. لم يعلموا ان الوصى هو الذى لم يرض بالانصام و الانصاب ۳. لم يعلموا ان الوصى هو الذى أتى الزكاة و كان فى المحراب ۴. لم يعلموا ان الوصى هو الذى حكم الغدير له على الأصحاب ۵. أيشك فى لعنى امية انها جارت على الاحرار و الاطياب ۶. و سبوا بنات محمد فانكهم طلبوا دخول الفتح و الاحزاب [۷۱]. ۱. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در سنت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟ ۲. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت و انصاب بیزار بوده است؟ ۳. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟ ۴. آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلم شد؟ ۵. آیا در لعن کردن من بر بنی امیه جای شک است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند. ۶. آنان دختران محمد صلی الله علیه و آله را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکه و جنگ احزاب بودند. [صفحه ۷۱]

محمد بن هاشم خالدی

ابو محمد بن هاشم بن وعله، خالدی کبیر. او از اهالی خالديه، قریه ای از قرای موصل بوده و به سال ۳۸۶ ه. ق. وفات یافته است. ۱. أظلم فى كربلا يومهم ثم تجلى و هم ذبائح ۲. عفرتم بالثرى جبين فتى جبريل بعد الرسول ماسحه [۷۲]. ۱. در روز قتل آنان کربلا خیلی تاریک شد (در هنگام جنگ گرد و غبار زیادی برخاسته و هوا را تیره کرده بود) و

هنگامی روشن شد که سرهمه‌ی آنان از بدن جدا شده بود. ۲. (ای مردم)، پیشانی جوانی را به خاک کشیدند که بعد از رسول خدا، جبرئیل به آن دست می کشید. [صفحه ۷۲]

ابن حماد العبدی

ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله عبدی بصری، در اوایل قرن چهارم متولد شده و در اواخر همان قرن وفات یافته است. ۱. لا تأمن الدهر ان الدهر ذو غیر و ذو لسانین فی الدنیا و وجهین ۲. اخنی علی عتره الهادی فشتهم فما تری جامعاً منهم بشخصین ۳. بعض بطیئه مدفون و بعضهم بکربلاء و بعض بالغریین ۴. و أرض طوس و سامرا و قد ضمنت بغداد بدرین حلاً وسط قبرین ۵. صلی الاله علیهم کلما طلعت شمس و ما غربت عند العشائین [۷۳]. ۶. دعنی أنوح و أسعد النواحا مثلی بکی یوم الحسین و ناحا ۷. مستشرفاً فی رأس رمح رأسه کالشمس یتخذ البروج رماحاً ۸. صلی الاله علیکم یا سادتی ما ساد نجم فی الماء و لاحا [۷۴]. ۹. سيعلم أعداء الحسین و رهطه اذا ما هم یوم المعاد أعیدوا ۱۰. و أقبلت الزهراء فاطم حولها ملائکة الرب الجلیل جنوداً ۱۱. و فی یدها ثوب الحسین مضمخ دما و دج یجری به و ورید ۱۲. فتبکی لها الاملاک کلا و عندها ینادی منادی الحق این یزید [صفحه ۷۳] ۱۳. فیؤتی به سحبا و یؤتی بقوله و أوجههم بین الخلائق سوداً ۱۴. و یحشرهم ربی الی ناره الی یكون بها للظالمین خلود [۷۵]. ۱۰. از دهر امان مجوی زیرا در تغیر و دگرگونی است و (اهل آن) دارای دو زبان و دو چهره است. ۲. او بر عترت پیامبر هدایت کننده‌ی مردم، خیانت کرد و آنان را پراکنده ساخت. چنان که دو تن از آنان را در کنار هم نمی بینی. ۳. بعضی از آنان در مدینه مدفون هستند و بعضی در کربلا و برخی در کوفه و نجف. ۴. برخی در طوس و سامرا، و بغداد و نیز دو ماه از آنان را در کنار گرفته است، که در میان دو قبرند. ۵. تا مادامی که خورشید در صبح و شب طلوع و غروب می کند، خدا بر آنان رحمت می فرستد. ۶. بگذار تا نوحه سرایی کنم و کسانی را که همانند من بر قتل حسین علیه السلام گریه و نوحه می کنند شاد کنم. ۷. سر او بر بالای نیزه به همه جا

اشراف دارد و مانند خورشید از فراز نیزه‌ها نورافشانی می‌کند. ۸. ای سروران من، تا هنگامی که ستاره در آسمان نور می‌افشاند، خدا بر شما درود فرستد. ۹. به زودی دشمنان حسین علیه‌السلام و پیروانشان (نیتجه‌ی کار خود را) خواهند فهمید و آن هنگامی است که به عرصه‌ی رستاخیز فراخوانده شوند. ۱۰. روزی که فاطمه‌ی زهرا (س) در حالی که سپاه فرشتگان همراه اویند وارد عرصه‌ی رستاخیز می‌شود. [صفحه ۷۴] ۱۱. روزی که جامه‌ی خونین حسین علیه‌السلام را که خون رگهایش بر آن جاری است در دست دارد. ۱۲. در حالی که فرشتگان بر فاطمه (س) می‌گیرند، ندا دهنده‌ای از سوی خدا ندا می‌دهد که یزید کجاست؟ ۱۳. در آن حال یزید و گروهش را بر زمین می‌کشند و می‌آورند و صورتهایشان سیاه است. ۱۴. آنگاه پروردگار من آنان را در دورن آتشی جاوید که جای ستمگران است جای می‌دهد. [صفحه ۷۵]

ابونصر بن نباته

ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن محمد، مشهور به ابن نباته، به سال ۴۰۵ ه.ق. در بغداد در گذشته است. او بیشتر عمر خود را در شهرهای مختلف گذرانده و به مدح امیران و وزیران پرداخته است. ۱. والحسین الذی رأى فی العز حیاة و العیش فی الذل قتلا [۷۶]. ۱۰. حسین کسی است که مرگ با عزت را زندگی و زندگی با ذلت را مرگ می‌شمرد. [صفحه ۷۶]

شریف رضی

ذوالحسین ابوالحسن محمد بن ابی‌احمد حسین بن موسی به سال ۳۵۹ ه.ق. در بغداد به دنیا آمد. نسب او به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسد. او به سال ۴۰۶ ه.ق. درگذشت و در بغداد دفن شد، ولی مدتی بعد جسد او را به کربلا منتقل کردند. ۱. کربلا لا زلت کربا و بلا مالقی عندک آل‌المصطفی ۲. کم علی تربک لما صرعوا من دم سال و من دمع

جری ۳. یا رسول الله لو عایتهم و هم ما بین قتل و سبا ۴. من رمیض یمنع الظل و من عطش یسقی أنایب القنا ۵. لرأت عیناک منهم منظرا للحشا شجوا و للعين قذی ۶. لیس هذا لرسول الله یا امه الطغیان و الغی جزی ۷. لو رسول الله یحیی بعده قعد الیوم علیه للعزی [۷۷] ۸. كانت ماتم بالعراق تعدها أمویة بالشام من اعیادها ۹. یا غیره الله اغضبی لنبیه و ترحزحی بالبیض عن أعمادها ۱۰. من عصبه ضاعت دماء محمد و بنیه بین یزید ها و زیادها ۱۱. صفدات مال الله ملء أكفها و أكف آل الله فی أصفادها ۱۲. یا یوم عاشوراء کم لك لوعه تترقص الأحشاء من ایقادها [۷۸]. [صفحه ۷۷] ۱. ای کربلا، به خاطر پیش آمدهایی که در تو برای آل مصطفی صلی الله علیه و آله رخ داد، همیشه محنت و بلا هستی. ۲. هنگامی که آنها کشته شدند، چقدر خون و اشک بر خاک تو جاری شد. ۳. ای رسول خدا، اگر آنها را در هنگامی که به قتل و اسارت گرفتار شدند می دیدی، ۴. کسانی که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آنها را نیزه ها سیراب می کرد، ۵. منظره ای می دیدی که با دین آن حزنی سنگین تو را فرامی گرفت و چشمانت به درد می آمد. ۶. ای امت سرکش و طغیانگر، پاداش رسول خدا این نیست. ۷. اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین علیه السلام) عزاداری بر پا می کند. ۸. در عراق ماتم هایی است که امویه در شام آنها را عید به حساب می آورند. ۹. ای غیرت خدا، بر آنچه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده خشم بگیر و شمشیرها را از غلاف بیرون آور و انتقام بگیر. ۱۰. گروهی که از یزید تا زیاد خون محمد صلی الله علیه و آله و فرزندانش را ضایع کردند، ۱۱. دستهای آنها از اموال خدا پر بود در حالیکه دست آل الله در زنجیر بود. ۱۲. ای روز عاشورا، آنقدر اندوه دورنی داری که از سوزش آن تمام احشاء به جنبش در آمده اند. [صفحه ۷۸]

ذوالمجدین ابوالقاسم علی بن ابی‌احمد حسین بن موسی، به سال ۳۵۵ ه.ق. متولد شد. نسبت او به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسید و ملقب به علم الهدی است. او به سال ۴۳۶ ه.ق. وفات یافت و در ابتدا در بغداد دفن شد، ولی بعد از مدتی جسدش را به کربلا منتقل کردند. ۱. قف بالدیار المغفریات لعبت بها أیدی الشتات ۲. فاذا سألت فلیس تسأل غیر صم صامتات ۳. و اسأل عن القتلی الالی طرحوا علی شط الفرات ۴. و تیقنوا أن الحیاء مع المذلة کالمات ۵. و منیتی فی نصرهم أشهی الی من الحیاء [۷۹]. ۶. ان یوم الطف یوم کان للذین عصیبا ۷. لم یدع فی القلب منی للمسرات نصیبا ۸. انه یوم نحیب فالتزم فیہ النحیب [۸۰]. ۱. در سرزمینی که بازیچه‌ی دست پراکندگی قرار گرفته و ویران شده، بایست. ۲. اگر بخواهی درباره‌ی آن ویرانی سوال کنی، باید از اشیاء و کر و لال پرسی (همه چیز از بین رفته است). ۳. از کشتگانی که در کنار فرات بر روی زمین افتاده‌اند پرسی. [صفحه ۷۹] آنها یقین دارند که زندگی با خواری چون مرگ است. ۵. اگر در یاری آنها بمیرم، برایم از زندگی لذتبخش‌تر است. ۶. روز عاشورا برای دین روزی سخت بود. ۷. جای هیچ شادی در قلب من نگذاشت. ۸. این روز، روز غم و گریه است. پس در این روز همیشه گریان باش. [صفحه ۸۰]

ابوالعلاء معری

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلمان معری تنوخی، از قبیله‌ی قضاة بود. او در سال ۳۶۳ ه.ق. در معرة النعمان متولد شد و در سال ۴۴۹ ه.ق. در همان شهر وفات یافت. ۱. و علی الدهر من دماء الشہیدین علی و نجله شاهدان ۲. فهما فی أواخر اللیل فجرا ن و فی اولیاته شفقان ۳. ثبتا فی قمیصه لیجیء ال حشر مستعدیا الی الرحمن [۸۱]. ۴. أری الأيام تفعل کل نکر فما أنا فی العجائب مستزید ۵. ألیس قریشکم قتلت حسینا و کان علی خلافتکم یزید [۸۲]. ۱. روزگار از خون علی علیه‌السلام و فرزندش دو گواه (همیشگی) دارد. ۲. و آن دو گواه، رنگینی شفق در هنگام غروب و صبح‌دمان است. ۳. (این رنگ) بر دامن

(آسمان) ثبت شده است تا هنگامی که (در رستاخیز) نزد خدای به دادخواهی برخیزد. ۴. می بینم که روزگار هر کار ناپسندی را انجام می دهد و برای به شگفت آوردن من به بیش از این احتیاجی نیست. ۵. مگر نه این است که قریش شما، حسین علیه السلام را شهید کردند و یزید را بر مسند خلافت نشاندند؟ [صفحه ۸۱]

یزید بن سهل موصلی نحوی

او به مرز که معروف بود و در سال ۴۵۰ ه. ق. در گذشت. ۱. فلولا بکاء المزن حزنا لفقده لما جاءنا بعد الحسين غمام ۲. و لو لم يشق الليل جلبا به اسی لما انجاب من بعد الحسين ظلام [۸۳]. ۱. اگر گریه ی ابرها برای شهادت حسین علیه السلام نبود، بعد از او ابری در آسمان پیدا نمی شد. (ابرها برای آن پیدا شده اند که بر او بگریند). ۲. اگر شب در مصیبت حسین علیه السلام از ناراحتی جامه بر تن نمی درید، هیچ گاه شب پایان نمی یافت و صبحی نمی دمید. [صفحه ۸۲]

امیر عبدالله خفاجی

ابومحمد عبدالله بن محمد بن سنان خفاجی حلبی از ادیبان بزرگ شیعه، در سال ۴۶۶ ه. ق. در گذشته است. جنازه اش را به حلب برده و دفن کردند. ۱. یا امه کفرت و فی افواهها القرآن فیه ضلالها و رشادها ۲. أعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم أعوادها ۳. تلک الخلائق بینکم بدریه قتل الحسین و ما خبت احقادها [۸۴]. ۱. ای امتی که از قرآن و هدایت و ضلالت آن سخن می گفتید و لیکن کافر شدید، ۲. آیا بر منبرها آشکارا دشنام به کسی می دهید که چوبهای منبرها با شمشیر او برای شما ساخته و نصب شده است؟ ۳. این اخلاق و خصلتهای ناپسند در شما از آثار جنگ بدر است، با آن که حسین علیه السلام را کشتند آتش کینه شان هنوز خاموش نگردیده است. [صفحه ۸۳]

طلایع بن رزیک

ملک طلائع بن رزیک به سال ۴۹۵ ه.ق. در آذربایجان متولد شده و در سال ۵۵۹ ه.ق. به قتل رسیده است. او وزیر خلیفه‌ی الفائز بوده و از فقیهان شیعه شمرده شده است. ۱. از ضیع القوم الشریعه فیہ لحفظم الشریعه ۲. منعت لذیذ الماء منه کتائب منهم منیعه ۳. غدرت هناك و ما وفت مضر العراق و لا ربیعه ۴. لما دعتہ أجابها و دعا فما کانت سمیعه ۵. شاع النفاق بکربلا فیهم و قالوا: نحن شیعه ۶. یا فعلة جاؤا بها فی الغدر فاضحه شیعه [۸۵]. ۷. یا بقعه بالطف حشو ترابها دنیا و دین ۸. أضحت كأصداف یصادف ضمنا الدر الثمین [۸۶]

۱. آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند. ۲. گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند. ۳. قبایل مضر و ربیعه در عراق به او خیانت کرده و به عهدشان وفا نکردند. ۴. چون او را فراخواندند دعوتشان را پذیرفت. لیکن هنگامی که او آنان را فراخواند پاسخش ندادند. ۵. آنها می‌گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است. ۶. آنها به زشت‌ترین و رسواترین نوع خیانت دست یازیدند. ۷. ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد. ۸. در این بقعه صدفهایی وجود دارد که درون آنها پر از مروارید گرانبها است. [صفحه ۸۴]

قاضی جلیس

ابوالمعالی عبدالعزیز بن حسین بن حباب اغلبی معروف به قاضی جلیس، از ندمای ملک طلائع بن رزیک بوده. او به سال ۵۶۱ ه.ق. در حالیکه حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشته، زندگی را در مصر بدرود گفته است. ۱. ان ضل بالعجل الیهو د فقد اضلکم البعیر ۲. أیمار فوق الارض فیض دم الحسین و لا تمور؟ ۳. أم کیف اذ منعه ورد الماء لم تغر البحور؟ [۸۷]. ۱. (ای قوم) اگر یهودیان را گوساله‌ای گمراه کرد، باعث گمراهی شما یک شتر بود. ۲. آیا خون امام حسین علیه‌السلام بر روی زمین جاری می‌شود و زمین

را ذوب نمی کند؟^۳ یا چگونه است که هنگامی که او را از رسیدن به آب منع کردند، آب دریاها خشک نشد؟ [صفحه ۸۵]

حسن بن علی زبیر

ابومحمد حسن بن علی بن ابراهیم بن زبیر ملقب به قاضی مذهب، از ندمای صالح بن رزیک وزیر مصر بود. در سال ۵۶۱ ه. ق. در مصر وفات یافت. او و برادرش رشید هر دو شاعر بوده اند. ۱. و هجرت قوما ما استجاز سواهم قدما قرى الضیفان بالذیفان ۲. الا الاولى نزل الحسین بدارهم و اختار أرضهم علی البلدان ۳. و سقوه اذ منعوا الشریعة بعدما رفضوا الشریعة ماء کل یمان ۴. حتی لقد ورد الحمام علی الظما أکرم به من وارد ظمآن ۵. تالله ما نقضوا هناک بقتله الايمان [۸۸] بل نقضوا عری الايمان ۶. نزلوا علی حکم السیوف و قد أبوا فی الله حکم بنی أبی سفیان ۷. و تخيروا عزالمات و فارقوا فیہ حیاء مذلة و هوان ۸. و انیخ فی تلك القفار حمامهم فأتیح لحم اللیث للسرхан ۹. عجباً لهم نقلوا رؤسهم و قد نقلوا فضالهم عن القرآن ۱۰. فالمشركون أخف جرماً منهم و اشف يوم الحشر فی المیزان [۸۹] ۱. از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سم مهلک تهیه کردند و قبل از آنان کسی این [صفحه ۸۶] چنین نکرده بود. [۹۰] ۲. مگر کسانی که حسین علیه السلام به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام سرزمینها، سرزمین آنها را اختیار کرد. ۳. آنها بعد از رها کردن دین و جلوگیری او از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند. ۴. تا اینکه او تشنه کام به طرف مرگ رفت. چه بزرگوار است کسی که تشنه لب به سوی شهادت می رود. ۵. به خدا سوگند که با کشتن حسین علیه السلام نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را در هم شکستند. ۶. (حسین علیه السلام و یارانش) در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان ابوسفیان نرفتند. ۷. آنان مرگ با عزت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذلت و خواری دست کشیدند. ۸. مگر آنان در این بیابان منزل کرده بود. به همین دلیل خوردن گوشت شیران برای گرگها آسان شده است. ۹. چه

شگفت است که سر آنها را (بالای نیزه) جابجا می کنند در حالیکه از فضائل آنان که در قرآن آمده است حرف می زنند. ۱۰. بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آنها سبکتر است. [صفحه ۸۷]

صردر

ابومنصور علی بن حسن بن فضل معروف به صردر، به سال ۵۶۵ ه.ق. در راه خراسان وفات یافت. ۱. واسمعهم مواعظه فقالوا سمعنا یا حسین و قد عصینا. ۲. فآلفوا قوله حقا و صدقا و ألقى قولهم كذبا و مینا. ۳. و تسبی المحصانا الی زید کان له علی المختار دینا [۹۱]. ۱. (امام حسین علیه السلام) پندهایش را به گوش آنها رسانید ولی آنها گفتند که سخنان را شنیدیم اما عصیان می کنیم. ۲. آنها فهمیدند که سخنان او حق و درست او و او هم می دانست که حرف آنان کذب و نادرست است. ۳. زنان اهل بیت علیهم السلام را اسیر کرده به سوی یزید بردند. گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله به یزید بدهی و دینی دارد. [صفحه ۸۸]

سعید بن مکی نیلی

سعید بن احمد بن مکی نیلی، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم است که در بغداد می زیسته، او حدود ۱۰۰ سال عمر کرده و به سال ۵۶۵ ه.ق. در گذشته است. ۱. أبکی علیه و لو ان البكاء علی سوی بنی أحمد المختار ما خلقا. ۲. تالله کم قصموا ظهرا لحیدره و کم بروا للرسول المصطفی عنقا. ۳. والله ما قابلوا بالطف یومهم الا بما یوم بدر فیهم سبقا [۹۲]. ۱. برای او (امام حسین علیه السلام) گریه می کنم زیرا گریه فقط برای فرزندان پیامبر آفریده شده است. ۲. سوگند به خدا که چه بسیار پشت حیدر را شکستند و چه بسیار سر رسول مصطفی صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کردند. ۳. سوگند به خدا که جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود. [صفحه ۸۹]

فقیه عماره یمانی

نجم الدین ابو محمد عماره بن حسین حکمی یمنی، از فقهای شیعه‌ی امامیه بوده است. بعد از انقراض خلافت فاطمیان در مصر، برای آنها مرثیه سروده و در سال ۵۶۹ ه.ق. در مصر کشته شده است. ۱. و قعودهم فی رتبه نبویه لم یبها لهم ابوسفیان ۲. حتی أضافوا بعد ذلك انهم أخذوا بئار الکفر فی الایمان [۹۳]. اگر این کلمه را به صورت «ایمان» بخوانیم معنی بیت چنین می‌شود: تا این که بعد از آن و بنابر سوگندهای قبی خود و پیمانهایی که بسته بودند خونبهای کفر را گرفتند. @۱. در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند در حالیکه این مرتبت از پدرشان ابوسفیان به آنها نرسیده بود. ۲. تا اینکه بعد از آن، خونبهای کفر را از ایمان گرفتند. [صفحه ۹۰]

ابن الصیفی

شهاب الدین ابوالفوارس سعد بن محمد تمیمی، فقیهی عالم و شاعری ادیب بوده و گفته‌اند که او داناترین فرد نسبت به اشعار و اختلاف لغات عرب بوده است. او به سال ۵۷۴ ه.ق. در بغداد وفات یافته و در مقابر قریش دفن شده است. ۱. ملکنا فکان العفو منا سحیه فلما ملکتم سال بالدم أبطح ۲. و حللتم قتل الأساری و طالما غدونا عن الأسری نعف و نصف ۳. فحسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح [۹۴]. ۱. هنگامی که ملک به دست ما افتاد، روش ما عفو و بخشایش بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون ما را چون سیل جاری کردید. ۲. و کشتن اسیران را حلال شمردید در حالیکه ما اسیران شما را می‌بخشیدیم و آنها را آزاد می‌کردیم. ۳. همین قدر تفاوت میان ما و شما بس. آری هر چه در ظرف باشد همان به بیرون می‌تراود. [۹۵]. [صفحه ۹۱]

ابن معلم واسطی

ابوالغنائم نجم الدین محمد بن علی بن فارس واسطی معروف به ابن معلم، از اهالی قریه‌ی هرث در نزدیکی واسط بوده و به سال ۵۹۲ ه.ق. در همان قریه درگذشته است. ۱. اما امیرالمؤمنین فذکره فی محکم التنزیل ذکر أرفع ۲. من قال فیہ محمد أقضاکم بعدی و أعملکم علی الاروع ۳. حفظوا عهود الغدر فیم بینهم و عهود أحمد یوم خم ضیعوا ۴. قتلوا بعرضه کربلا اولاده و لهم بغفران المهیمن مطمع ۵. منعوا ورود الماء آل محمد و غدت ذئاب البر منه تکرع ۶. آل الضلال بنو أمیه شرع فیہ و و سبط الطهر أحمد یمنع ۷. لهفی له والخیل تعلق صدره والرأس منه علی الاسنه یرفع [۹۶]. ۱. نام امیرالمؤمنین در قرآن نامی رفیع است. ۲. کسی که محمد صلی الله علیه و آله دربارہی او گفته است: بهترین قاضی و داناترین عالم و پرهیزگارترین فرد پس از من، اوست. ۳. آنها پیمانهای مکر را در میان خود حفظ کردند و عہدهای روز غدیر خم را با پیامبر صلی الله علیه و آله تباه کردند. ۴. در عرصه‌ی کربلا، اولاد او را کشتند در حالیکه از خدا آمرزش می‌طلبیدند. ۵. فرزندان محمد صلی الله علیه و آله را از دستیابی به آب بازداشتند و در همان حال گرگهای بیابان از آن آب سیراب می‌شدند. ۶. گروه گمراه بنی‌امیه آب می‌نوشیدند و نواده‌ی پاک احمد صلی الله علیه و آله از آن آب ممنوع بود. ۷. دلم بر او می‌سوزد که اسبها بر سینه‌ی او تاختند و سرش بر نیزه بلند شد. [صفحه ۹۲]

احمد بن عیسی هاشمی

پدر خلیفه الواثق بالله به ابن الغریق بوده. او به سال ۵۹۳ ه.ق. وفات یافته است. ۱. لم أکتحل فی صباح یوم أریق فیہ دم الحسین ۲. الا لحزنی و ذاک انی سودت حتی بیاض عینی [۹۷]. ۱. در صبح روزی که خون امام حسین علیه‌السلام ریخته شد، سرمه نمی‌کشم، ۲. مگر برای ابراز غصه و انده، زیرا می‌خواهم بوسیله‌ی سرمه، سفیدی چشم خود را سیاه پوش کنم. [صفحه ۹۳]

صفوان بن ادریس

ابوالبحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی، از شعراء شیعه‌ی اندلس بوده است. او به سال ۵۶۱ ه.ق. متولد شده و به سال ۵۹۸ ه.ق. درگذشته است. ۱. سلام کأزهار الربی یتنسم علی منزل منه الهدی یتعلم ۲. علی مصرع للفاطمین عیبت لأوجهم فیه بدور و أنجم ۳. علی مشهد لو کنت حاضر اهلہ لعا ینت أعضاء النبی تقسم ۴. مصارع ضجت یثرب لمصابها وناح علیهن الحطیم و زمزم ۵. و مکة والاستار و الرکن والصفاء و موقف جمع و المقام المعظم [۹۸]. ۱. سلامی چون شمیم گل‌های پاک بیابانها، بر سرزمینی که هدایت از آنجا آموخته می‌شود. ۲. بر قتلگاه فاطمی‌ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید. ۳. بر شهادتگاهی که اگر آنجا بودی می‌دید که اعضای بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را در آنجا پاره پاره می‌کنند. ۴. رزمگاهی که یثرب بر آنها فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه سرایی کرده و گریستند. ۵. و مکة و پرده‌ها و رکن و صفا و موقف و مقام با عظمت، بر آن اشک ریختند. [صفحه ۶۴]

عبدالرحمن کتانی

بدرالدین عباد الرحمن بن ابی‌القاسم بن غنائم کتانی عسقلانی، به سال ۵۸۳ ه.ق. متولد شده و به سال ۶۳۵ ه.ق. درگذشته است. این شعر را در روز عاشورایی سروده که در فصل تابستان واقع شده و باران زیادی باریده بود. ۱. مطرت بعاشورا و تلک فضیلة ظهرت فما للناصبی المعتدی ۲. والله ما جاد الغمام و انما بکت السماء لرزء آل محمد [۹۹]. ۱. این فضیلتی که در عاشورا باران فراوانی بارید ولی ناصیب تجاوزگر فضیلتی ندارد. ۲. سوگند به خدا که ابرها قصد بخشش نداشتند بلکه این آسمان بود که بر مصیبت آل محمد صلی الله علیه و آله گریست. [صفحه ۹۵]

ابوالحسن خلیعی

ابوالحسن جمال الدین علی بن عبدالعزیز بن ابی محمد خلیعی موصلی حلی، در حله زندگی می کرد و در حدود سال ۷۵۰ ه.ق. در آنجا وفات یافته و در همانجا دفن شد. ۱. لَهْف قَلْبِی وَ طِفْلَه فِی یَدِیْهِ یَتَلْطِی وَ النَّحْر مِنْهُ خَضِیْبَتٌ ۲. لیت انی فداک لو کان بالعبد یفدی المولی الحسیب النسیب [۱۰۰]. ۳. لَهْفِی لِمُسْلِمٍ وَ الرِّمَاحُ تَنْوِشُهُ لَا بِالْجَزْوِعِ لَهَا وَ لَا الْمَرْتَاعُ ۴. وَ هُوَ مِنَ الْقَصْرِ الْمَشْهُومِ مَهْلًا وَ مَکْبَرًا تَجْلُو صَدِی الْأَسْمَاعِ ۵. لَهْفِی لَهُ فَوْقَ التَّرَابِ مَجْدَلًا دَامِی الْجِیْنِ مَهْشَمِ الْأَضْلَاعِ [۱۰۱]. ۱۰. دَلَمْ بَرَّ کُودَکِی مِی سَوَزْدُ کِه بَر رُوی دَسْتُ او اَز تَشَنَکِی بَر خُودِ مِی پِیچِید دَر حَالِیکِه کُلُویْش اَز خُون رَنگِین بُوَد. ۲. (ای مولا) کَاش فِدایت مِی شُدَم اَمَّا بَنَدَه چَکُونَه مِی تِوانَد فِدِیْهِی مَوْلایی شُود کِه دَارای حَسَب وَ نَسَب عَالِی اسْتُ؟ ۳. دَلَمْ بَرای مُسْلِم بَه دَرْدِ آمَد دَر وَقْتِی کِه نِیزه ها بَه او اَصَابَت کُرد وَ او نَه جَزَع کُرد وَ نَه تَرسِید. ۴. بَدَنَش اَز بَالای قَصْرِ شُوم دَشْمَن بَه پائِین رِها شُد دَر حَالِیکِه صَدای تَکبِیرش دَر هَمِه جَا پِیچَدَه وَ گُوشِ مَرْدَم رَا پَر کُردَه بُوَد. ۵. دَلَمْ بَر آن شَهِید مِی سَوَزْد کِه بَا پِیشانی شَکِستَه وَ خُونِین وَ اسْتِخْوَانِهای شَکِستَه سَر بَر خَاکِ نِهاد. [صفحه ۹۶]

حسن بن راشد حلی

از شرح حال او این قدر اطلاع داریم که او در سال ۸۳۰ ه.ق در حیات بوده است. ۱. لَهِ وَ قَعَةُ عَاشُورَاءِ اَنْ لَهَا فِی جَبْهَةِ الدَّهْرِ جِرْحًا غَیْرَ مُنْدَمِلٍ ۲. اَبَدُوا خَفَايَا حَقُودِ کَانَ یَسْتَرُهَا مِنْ قَبْلِ خَوْفٍ غَرَارِ الصَّارِمِ الصَّقْلِ ۳. فَقَاتَلُوهُ بَیْدَرِ اَنْ ذَا عَجَبٍ اِذْ یَطْلُبُونَ رَسُولَ اللَّهِ بِالذَّحْلِ ۴. مِنْ کُلِّ مَکْتَهْلٍ فِی عِزْمٍ مُقْتَبِلٍ وَ کُلِّ مُقْتَلٍ فِی حِزْمٍ مُکْتَهْلٍ ۵. قَرَمَ اِذَا الْمَوْتُ اَبَدِی عَنْ نَوَاجِذِهِ ثَنٰی لَهُ عَطْفٌ مُسْرُورٌ بَه جَذَلٍ ۶. خَوَاضَ مِلْحَمَةً فِیاضَ مَکْرَمَةٍ فِضَاضَ مَعْظَمَةٍ خَالَ مِنَ الْخَلَلِ ۷. اَنْ طَالَ اَوْصَالٌ فِی یَوْمِی عَطَا وَ سَطَا فَالْغِیْثُ فِی خَجَلٍ وَ الْیْثُ فِی وَجَلٍ ۸. قَوْمٌ اِذَا الْیْلِ اُرْخِی سِتْرَهُ اَنْتَصَبُوا فِی طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ دَاعٍ وَ مُبْتَهْلِ ۹. حَتٰی اِذَا اسْتَعْرَتْ نَارَ الْوُغٰی قَذَفُوا نَفْسَهُمْ فِی مَهاوِی تَلْکُمُ الشَّعْلِ [۱۰۲]. ۱۰. خَدای رَا، کِه وَاقِعِی عَاشُورَا

چون زخمی التیام ناپذیر بر پیشانی روزگار باقی مانده است. ۲. آنها کینه‌هایی را که از ترس شمشیرها پنهان داشته بودند، آشکار کردند. ۳. به خاطر خونخواهی جنگ بدر با آنان مبارزه کردند و این شگفت است که به انتقام گرفتن از رسول خدا برخاستند. ۴. پیران آنها عزم و اراده‌ای چون جوانان داشتند و جوانان آنها دوراندیشی و حزم پیران را. ۵. هر یک از آنان قهرمانی بود که چون مرگ به او دندان نشان می‌داد، او با خوشحالی به مرگ لبخند می‌زد. [صفحه ۹۷] ۶. هر کدام از آنان یک حماسه‌ساز بود و کرامات از او می‌جوشید و مشکلات بزرگ را حل می‌کرد و از هر نقصی مبرا بود. ۷. ابر از عطا و بخشش آنها شرم‌منده و شیر‌زیان از سطوت و حمله‌ی آنان به هراس می‌افتاد. ۸. آنها همیشه در طول شب به دعا و مناجات قیام می‌کردند. ۹. و زمانی که آتش جنگ شعله‌ور شد، خود را در دل آن شعله‌ها افکندند. [صفحه ۹۸]

شیخ جعفر خطی

شیخ ابوالبحر شرف الدین جعفر بن محمد بن حسن بن خطی بحرانی، در اوایل مداح امرای بحرین و بزرگان آن دیار بود. او در سفری که به ایران داشته با شیخ بهایی در اصفهان ملاقات کرده و به سال ۱۰۲۸ ه.ق. در فارس در گذشته است [۱۰۳]. ۱. و لکن هلم الخطبة فی رزء سید قضی ظماً و الماء جار و راكد ۲. کانی به فی ثله من رجاله کما حف باللیث الاسود و الحوارد ۳. اذ اعتلقوا سمر الرماح و جردوا سیوفا اعارتها البطون الاساود ۴. فلیس لها الا الصدور مراکز و لیس لها الا النحور مغامد ۵. یلاقون شدات الکماء بأنفس اذا غضبت هانت علیها الشدائد ۶. الی أن ثووا الترب صرعی کأنهم نخیل أمالتهن أید عواضد [۱۰۴]. ۱. دربارهی مصیبت آقایی صحبت کن که با تشنگی شهید شد، در حالیکه آب جاری و راكد در آنجا وجود داشت. ۲. او در میان افرادش چون شیر بزرگ بود که گروه شیران خشمگین او را احاطه کرده بودند. ۳. وقتی نیزه به دست گرفتند و شمشیر برکشیدند، قلبهای سیاه (دشمنان) را به آنها بخشید. ۴. برای نیزه‌ها غیر از سینه‌های

آنها قرارگاهی وجود نداشت و شمشیرها غیر از گردنهای آنها غلافی نداشتند. ۵. با جانهای خود که در هنگام خشم همه چیز را آسان می‌شمرد به قهرمانان سهمگین حمله می‌بردند، ۶. هنگامی که به خاک افتادند، گویی درختان نخل هستند که دستهای قوی نیرومندی آنها را خم کرده است. [صفحه ۹۹]

شیخ بهایی

محمد بن حسین معروب به بهاءالدین عاملی، یکی از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ اسلام است. وی از اکثر علوم روزگار خویش بهره‌ی کامل داشت. این دانشمند فرهیخته به سال ۹۵۳ ه.ق. در بعلبک چشم به جهان گشود و سپس به همراه پدر به ایران آمد و سالها چون خورشید در حوزه‌ی پر بار علمی اصفهان درخشید. شیخ بهایی در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ه.ق. در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه‌ی او را به مشهد رضوی نقل و در جوار حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام دفن کردند. او بعلاوه‌ی کتب مختلف علمی، در شعر فارسی و عربی آثار ارزشمندی بر جای نهاده است. ۱. مصابک یا مولای اورث حرقة و امطر من أجفاننا هائل المزن ۲. فلو لم یکن رب السماء منزها عن الحزن قلنا انه لك فی الحزن [۱۰۵]. ۱. آقای من، مصائب تو آتشی در دلم بر جای نهاد و از دیدگانم باران بسیار فرو ریخت. ۲. اگر خداوند آسمان‌ها (و زمین) از اندوه منزّه نمی‌بود، می‌گفتم که او نیز برای تو اندوهناک شد. [۱۰۶]. [صفحه ۱۰۰]

معتوق موسوی

سید شهاب الدین احمد بن ناصر معتوق موسوی حویزی، به سال ۱۰۲۵ ه.ق. متولد و به سال ۱۰۸۷ ه.ق. درگذشته است. او دارای دیوانی از مدایح و مراثی و موضوعات دیگر است. ۱. حر بنصر أخیه قام مجاهدا فیهی الممات علی الحیاء و آثار ۲. حفظ الاخاء و عهد فوفی له حتی قضی تحت السیوف معفرا ۳. ویل لمن قتلوه ظمأنا أما علموا بأن أباه یسقی

الکوثرا ۴. لعن الاله بنی أمیه مثلما داود قد لعن الیهود و کفرا [۱۰۷]. ۱. جوانمرد آزاده‌ای که در یاری برادر به جهاد پرداخت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد، ۲. آنقدر در حفظ برادر خود و میثاق با او تلاش کرد تا در زیر شمشیرها به خاک و خون غلتید. ۳. وای بر کسانی که او را تشنه شهید کردند، در حالی که می‌دانستند پدرش ساقی کوثر است. ۴. خداوند بنی امیه را لعنت کند چنانکه داود علیه‌السلام یهود را لعن و تکفیر کرد. [صفحه ۱۰۱]

امیر حسین کوبانی

سید حسین بن عبدالقادر کوبانی، از مشاهیر یمن بوده و به سال ۱۱۱۲ ه.ق. در گذشته است. فی خدک الشفق القانی بدی و علی قتل الحسین دلیل حمرة الشفق [۱۰۸]. ۱. بر گونه‌ی تو سرخی شفق آشکار شده، زیرا کشته شدن حسین علیه‌السلام دلیل سرخی شفق است. [صفحه ۱۰۲]

علی فقیه عادل

شیخ علی بن احمد ملقب به فقیه عادل عاملی مشهدی غروی. او با سید حیدر حلی معاصر بوده. صاحب اعیان الشیعه می‌گوید که او در سال ۱۱۲۲ ه.ق. در حیات بوده است. ۱. مصاب سبط رسول الله من ختمت بجده انبیاء الله و الرسل ۲. دعوه للنصر حتی اذ اتی نکثوا ما عاهدوه علیه بئس ما فعلوا ۳. والسبط فی صحبه کالبدر حیث بدا بین الکواکب لم یرهقهم الوجمل ۴. من کل قرم اشم الانف یوم وغی ضرغام غاب و لکن غابه الاسل [۱۰۹]. ۱. بر نوه‌ی رسول الله که خاتم پیامبران است مصیبتی سنگین وارد شد. ۲. او را دعوت کردند و به او وعده‌ی یاری دادند اما به عهدشان وفا نکردند و این زشت‌ترین کارها بود. ۳. حسین علیه‌السلام در میان یارانش مانند قرص ماه در میان ستارگان می‌درخشید و ترس در صورت یارانش اثر نگذاشته و آنها را مکدر نکرده بود. ۴. در روز

جنگ، اصحاب او همه افرادی شجاع و سرافراز بودند مانند شیرانی در بیشه که نی‌های آن بیشه، نیزه‌های جنگجویان بود. [صفحه ۱۰۳]

محمد امیرالحاج

سید محمد بن حسین بن محمد امیرالحاج حسینی نجفی، از عالمان نجف و ادیبی سخنور بود. او به سال ۱۱۸۰ ه. ق در نجف اشرف در گذشت و در همانجا دفن شد. ۱. بذلت أبا عباس نفسا نفیسة لنصر حسین عز بالجد عن مثل ۲. أبيت التذاذ الماء قبل التذاذ و حسن فعال المرء فرع عن الاصل ۳. فأنت اخو السبطين فی يوم مفخر و فی يوم بذل الماء انت ابو الفضل [۱۱۰]. ۱. ای عباس، تو جان با ارزش خود را در راه یاری حسین علیه السلام بخشیدی و این کاری بی نظیر است. ۲. از نوشیدن خودداری کردی، چون او (حسین علیه السلام) تشنه بود. رفتار نیک هر کس نشانه‌ی اصل پاک اوست. ۳. در هنگام فخر، افتخار تو این بس که برادر سبطین هستی و در روز بخشیدن آب، بخشندگی و فضل تو آشکار شد. [صفحه ۱۰۴]

ابراهیم حاریصی عاملی

از اهالی قریه‌ی حاریص از قاری تبیین لبنان بوده. قصاید او شامل علوم و اطلاعات تاریخی و حکم و امثال است. او به سال ۱۱۸۵ ه. ق وفات یافته است. [۱۱۱]. ۱. فلما رأى أن لا محيص من الردى و طاف به الجيش اللهم العرمم ۲. سطا سطوة الليث الغضنفر مقدما و فی کفه ماضی الغرارین مخذم ۳. وصال علیهم صولة علوية فولوا على الاعقاب خوفا و أحجموا ۴. الى أن دنا ما لا مرد لحكمه و ذاك على كل الانام محتم [۱۱۲]. ۱. هنگامی که دید از مرگ گریزی نیست و اطراف او را لشکری انبوه فرا گرفته است، ۲. مانند شیری خشمگین برای حمله به پیش رفت در حالیکه شمشیر تیز و برنده‌ای در دست داشت. ۳. همانند علی علیه السلام به آنان حمله برد و آنها از ترس به عقب فرار کردند و پنهان

شدند. ۴. تا وقتی که سرنوشت محتومی که برای هر کس پیش می آید و کسی نمی تواند از آن بگریزد، برایش پیش آمد. [صفحه ۱۰۵]

ملا کاظم اُزری

ملا کاظم بن محمد بن مهدی اُزری بغدادی، به سال ۱۱۴۳ ه.ق. در بغداد متولد شده و به سال ۱۲۰۱ ه.ق. وفات یافته و در کاظمین مدفون شده است. ۱. لله صخره وادی الطف ما صدعت الا جواهر کانت حلیه الزمن ۲. من مبلغ سوق ذاک الیوم ان به جواهر القدس قد بیعت بلا ثمن [۱۱۳]. ۱. به خدا سو کنند، در دل صخره‌ی زمین طف جواهری است که آرایش دهنده‌ی روزگاران است. ۲. در روز عاشورا (در کربلا)، بازاری بر پا شد که در آن گوهر عالم قدس را به رایگان فروختند [صفحه ۱۰۶]

مهدی بحر العلوم

سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید و محمد حسینی بروجردی، معروف به بحر العلوم طباطبایی به سال ۱۱۵۵ ه.ق. در کربلا متولد شد و به سال ۱۲۱۲ ه.ق. در نجف وفات یافت. آرامگاه او در کنار قبر شیخ طوسی است. [۱۱۴]. ۱. الدین من بعدهم أقوت مرابعه و الشرع من بعدهم غارت شرایعه ۲. قد اشتفی الکفر بالاسلام مذ رحلوا والبغی بالحق لما راح صادعه ۳. کمین جیش بدا یوم الطفوف و من یوم السقیفه قد لاحت طلایه ۴. یا رمیه قد أصابت و هی مخطیئه من بعد خمسين قد شطت مرابعه [۱۱۵]. ۵. عین جودی لمسلم بن عقیل لرسول الحسین سبط الرسول ۶. کان یوما علی الحسین عظیمما و علی الال ای یوم مهول ۷. کم فدی بالنفوس آل علی آل خیر الانام آل عقیل ۸. فأتاهم و قد أتى اهل غدر بايعوه و اسرعوا فی النکول ۹. صال کاللیث ضاربا کل جمع بشبا حد سیفه المسلول ۱۰. و هوی الجسم لصعید نزولا و علا الروح صاعدا للجلیل ۱۱. فهو النجم قد هوی من سماء بل هو الشمس قد هوت للافول [۱۱۶]. ۱۰. بعد از (قتل) آنها سبزه زارهای

دین خشک و رودهای جاری شریعت از آب خالی شد. [صفحه ۱۰۷] ۲. روزی که آنها رفتند، دل کفر از اسلام آرام یافت و حقی که مانع ستم و تجاوز بود، از بین رفت و باطل از حق تشفی یافت. ۳. طلایه‌ی سپاهی که در روز طف آشکار شد، در روز سقیفه پدیدار گشته بود. ۴. تیر ناراستی که پنجاه سال پیش از کمان رها شد، اکنون به هدف خورده است. ۵. ای چشم، بر مسلم بن عقیل اشک فراوان ببار که او نماینده‌ی حسین علیه‌السلام نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ۶. روز شهادت او برای امام حسین علیه‌السلام مصیبتی بزرگ و برای خانواده‌ی او روزی وحشتناک بود. ۷. آل عقیل برای فرزندان علی علیه‌السلام که بهترین مردمانند چه بسیار فداکاری کردند. ۸. مسلم به سوی مردمی آمد که اهل غدر و نیرنگ بودند و با آنکه با او بیعت کرده بودند، بیعت و عهد خود را شکستند. ۹. مانند شیر حمله می‌برد و شمشیر برنده خویش را بر هر گروهی فرود می‌آورد. ۱۰. بدن مسلم (از روی قصر) به پایین افتاد و روحش به پیشگاه خدا به سوی بالا عروج کرد. ۱۱. او مانند شهاب از آسمان به زمین افتاد و مانند خورشید افول کرد. [صفحه ۱۰۸]

ابراهیم عاملی

شیخ ابراهیم بن یحیی بن شیخ محمد عاملی طیبی، به سال ۱۱۵۴ ه.ق. در قریه‌ای از جبل عامل متولد شده و بعدها در دمشق سکونت گزید. او به سال ۱۲۱۴ ه.ق. در دمشق وفات یافت و در باب‌الصغیر دمشق دفن گردید. [۱۱۷] ۱. بنفسی اعمار تهاوت بکربلا و لیس لها الا القلوب لحدود. ۲. فقل لابن سعد أتعس الله جده أحظک من بعده الحسين یزید. ۳. نسجت سراویل الضلال بقتله و مزقت ثوب الدین و هو جدید [۱۱۸] ۱. جانم فدای ماههایی باد که در کربلا افول کردند و دلهای مردم آرامگاه آنهاست. ۲. به ابن سعد که خدا بهره و بخت او را نابود سازد بگو آیا حظ و بهره‌ی تو پس از حسین افزایش

می‌یابد. ۳. لباسهای گمراهی را با شهادت او بافتی و لباس دین را که نو و تازه بود پاره پاره کردی. [صفحه ۱۰۹]

جواد عاملی

سید محمد جواد بن سید محمد بن محمد عاملی شقرایی نجفی، در حدود سال ۱۱۶۰ ه.ق. در شقراء یکی از قرای جبل عامل متولد شد و در سال ۱۲۲۶ ه.ق. در نجف وفات یافته و در همانجا دفن شد. ۱. هذا الحسين ابن النبي و سبطه أمسي طريحا في الطفوف معفرا. ۲. فلتلبس الدنيا ثياب حدادها فالنور نور الله غيب في الثرى [۱۱۹]. ۱. این حسین علیه السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و نواده‌ی اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است. ۲. دنیا باید برای او لباس حزن بپوشد. این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است. [صفحه ۱۱۰]

ابراهیم بغدادی

سید ابراهیم بن سید محمد بن سید علی حسنی بغدادی، پدر سید حیدر بوده است. آل حیدر از خانواده‌های مشهور در کاظمیه و بغداد از نسل او هستند. سید ابراهیم به سال ۱۲۲۷ ه.ق. وفات یافته. او شاگرد سید مهدی بحر العلوم بوده است. [۱۲۰]. ۱. لهفی لتلك الرؤوس يرفعها على رؤوس الرماح اوضعها. ۲. لهفی لتلك الجسوم عارية و ذاریات الصبا تلفعها. ۳. لهفی لتلك الصدور توطا بالخیل و منها العلوم اجمعها. ۴. لهفی لتلك الاسود قد ظفرت بها كلاب الشقا و اضبعها. ۵. لهفی لتلك الغصون ذاویة و من أصول التقى تفرعها [۱۲۱]. ۱. برای سرهایی که پست ترین افراد، آنها را بر سر نیزه‌ها افراشته‌اند، دلم می‌سوزد. ۲. برای بدنهای برهنه‌ای که بادهای شنی و گرم آنها را می‌سوزاند، دلم می‌سوزد. ۳. برای سینه‌هایی که اسبها بر آنها گام می‌نهند و همه‌ی علوم دنیا در آنها جمع است، دلم می‌سوزد. ۴. برای شیرهایی که به دست سگهای هار و کفتارها افتادند دلم

می‌سوزد. ۵. برای شاخه‌های پژمرده‌ای که از اصل پاکی و طهارت روییده‌اند، دلم می‌سوزد. [صفحه ۱۱۱]

ابراهیم عطار

سید ابراهیم بن محمد بن علی بن سیف الدین، از امرای مکه بوده است، نسب او از جهت پدر به امام حسن مجتبی علیه‌السلام و از جهت مادر به امام حسین علیه‌السلام می‌رسد. او در بغداد متولد شده و در آنجا تحت تربیت پدر خود که از علما بوده، پرورش یافته است. وفات او را به سال ۱۲۱۵ یا ۱۲۳۰ ه.ق. نوشته‌اند. ۱. صدر یرضض بالخیول و انه کنز العلوم و عیبه الاسرار. ۲. یا منیه الکرار بل یا مهجه المختار بل یا صفه الجبار [۱۲۲]. ۱. سینه ای که در زیر سم اسبها لگد مال شد، گنجینه‌ی دانشها و صندوق اسرار بود. ۲. ای آرزوی حیدر کرار و ای پاره‌ی قلب محمد مختار، تو برگزیده‌ی خداوند جبار هستی. [صفحه ۱۱۲]

هاشم کعبی

حاج هاشم بن حاج حردان کعبی دورقی، در دورق در نزدیکی اهواز متولد شده سپس به کربلا و نجف رفت. به سال ۱۲۲۱ یا ۱۲۳۱ ه.ق. وفات یافت. خطبا شعر او را در مجالس عزاء بر منبر می‌خوانند. ۱. و معارضی أسل الرماح بعارض الخد الاسیل. ۲. وردوا علی الظماء الردی ورد الزلال السلسیل [۱۲۳]. ۳. والشمس غابت بعد ما هدت الانام الی سیل. ۴. کف بها امک الزهراء قد ضربوا هی التی أختک الحوارا بها سلبوا. ۵. و ان ناروغی صالیت جمرتها کانت لا کف ذاک البغی تحتطب [۱۲۴]. ۶. تالله لا أنسی ابن فاطم والعدی تهدی الیه بوارقا و رعودا. ۷. قتلوا به بدرا فاطلم لیلهم فغدوا قیاما فی الضلال قعودا. ۸. ساموه أن یرد الهوان أو المنیة والمسود لا یکون مسودا. ۹. فانصاع لا یعبا بهم عن عدۀ کثرت علیه و لا یخاف عیدا [۱۲۵]. ۱۰. مابعد یوم ابن النبی سوی المدامع و السهاد [صفحه ۱۱۳]. ۱۱.

قتل ابن بنت محمد لرَضی یزید عن زیاد ۱۲. اشلأؤه فوق الصعید ورأسه فوق الصعاد [۱۲۶]

۱. با گونه‌ای نرم و لطیف در جلو ضربه‌ی نیزه‌ها ایستاد. (سپر او گونه‌ی نرم او بود). ۲. با حالت تشنگی، مرگ را همچون آب زلال سلسبیل نوشید. ۳. بعد از اینکه مردم را به راه راست هدایت کرد، خورشید غروب کرد. ۴. با همان دستی که مادرت زهرا را زدند، به اسارت خواهرت دست یازیدند. ۵. همان دست ستمگر بود که برای آتش جنگی که تو در آن سوختی هیزم فراهم آورد. ۶. به خدا سوگند که هرگز پسر فاطمه (س) را در آن هنگام که دشمنان مانند رعد و برق به او حمله‌ور شدند، فراموش نمی‌کنم. ۷. با کشتن او گویی ماه کامل را کشته‌اند و شب آنها تیره و تاریک شده و در همه حال در گمراهی به سر می‌برند. ۸. به او گفتند: یا ذلت را بپذیر یا مرگ را. ولی مولا هیچگاه برده نمی‌شود. ۹. آنها را رها کرد و به ایشان اهمیتی نداد و با اینکه تعدادشان زیاد بود ترسی از آنها به دل راه نداد. ۱۰. بعد از شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از اشک و اندوه چیزی نمانده است. ۱۱. فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد تا یزید از (ابن) زیاد راضی شود. ۱۲. بدن او پاره پاره بر خاک افتاد و سر او بر بالای نیزه رفت. [صفحه ۱۱۴]

محمد علی اعسم

شیخ محمد علی اعسم بن شیخ حسین بن شیخ محمد زبیدی نجفی، در حدود سال ۱۱۵۴ ه. ق. در نجف متولد شده و به سال ۱۲۳۳ ه. ق. در نجف وفات یافت و در صحن مرتضوی دفن شد. ۱. و کم منزل قد سما بالنزیل و لو طاولته السما طالها. ۲. بنفسی کراما سخت بالنفوس بیوم سمت فیه امثالها. ۳. و صالوا کصوله اسد العرین رأی ید القوم اشبالها. ۴. تری أن فی الموت طول الحیاء فکادت تسابق آجالها. ۵. و لم یبق للسط من ناصر یلاقی من الحرب احوالها. ۶. بنفسی فریدا احاطت به عداه فجاهد ابطالها. ۷. الی ان هوی فوق وجد الثری «و زلزلت الارض زلزالها» [۱۲۷]. ۸. تراهم علی الارض مثل النجوم مع البدر و الخسف قد غالها. ۹. قد استأصلوا عتره المصطفی و لم یخلق الیها [۱۲۸]. ۱۰. چه

منزل بلند مرتبه‌ای است که ساکنان آن در رفعت از آسمان بالاترند. ۲. جان من فدای افراد کریمی باد که در روزی که با یاران خود به آسمان ها پرواز کردند، جان خود را بخشیدند. ۳. آنها مانند شیرانی که فرزندان خود را گرفتار می‌بینند (به دشمن) حمله کردند. [صفحه ۱۱۵] ۴. آنها چون می‌دیدند که طول زندگی در مرگ است، در رسیدن به مرگ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. ۵. برای نوهی پیامبر صلی الله علیه و آله یاوری باقی نماند که در رویارویی آن نبرد سخت ایستادگی کند. ۶. جانم فدای کسی باد که دشمنان او را محاصره کردند و او با قهرمانان آنها مجاهده کرد. ۷. تا آنگاه که بر زمین افتاد و زلزله‌ای زمین را لرزاند. ۸. آنان که بر خاک افتادند، گویی ستارگانی بودند که به همراه قرص ماه منخسف شدند. ۹. آنها خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را که هستی به خاطر آنها خلق شده است، درمانده کردند. [صفحه ۱۱۶]

محمد بن خلفه

شیخ محمد بن اسماعیل بغدادی حلی مشهور به ابن خلفه، به سال ۱۲۲۷ یا ۱۲۴۷ ه.ق. در شهر حله وفات یافت و جسد او را به نجف اشرف منتقل کردند. ۱. یا مهر ابن الذی بصلاته يعطی الصلات بعفء و تکریم [۱۲۹]. ۲. یا مهر این ابن الذی مهر امه ماء الفرات و قلبه منه ظمی [۱۳۰]. ۱. ای اسب، کجاست پسر کسی که در هنگام نماز بخششی همراه با عفت و کرامت دارد؟ ۲. ای اسب، کجاست پسر کسی که رود فرات مهریه‌ی مادرش بود و جگر او از تشنگی می‌سوخت؟ [صفحه ۱۱۷]

عبدالحسین أعسم

شیخ عبدالحسین أعسم بن شیخ محمد علی بن حسین بن محمد أعسم زبیدی نجفی، در حدود سال ۱۱۷۷ ه.ق. متولد شد و در سال ۱۲۴۷ ه.ق. در نجف وفات یافت و در همانجا دفن شد. ۱. ورد الحسین الی العراق و ظنهم ترکوا النفاق اذا العراق کما هیه ۲. تبکیک

عینی لا لأجل مثوبه لكنما عینی لأجلک باکیه ۳. أنست رزیتکم رزایانا التی سلفت و هونت الرزایا الآتیة ۴. و فجائع الايام تبقى مدّة و تزول و هی الى القيامة باقیه ۵. والله يغضب للبتول بدون أن تشکو فکیف اذا أتته شاکیه [۱۳۱]. ۱. حسین علیه السلام به عراق وارد شد در حالیکه گمان می کرد آنها نفاق را کنار گذاشته اند. ولی عراق همانگونه بود که بود. ۲. چشم من فقط بر غم شما گریه می کند نه برای ثواب. ۳. مصیبت های شما، مصائب گذشته را به فراموشی سپرد و مصائب آینده را بر ما آسان ساخت. ۴. حوادث ناگوار دنیا مدتی کوتاه می پاید و سپس از بین می رود ولی مصیبت شما تا قیامت برجاست. ۵. بدون اینکه حضرت زهرا علیه السلام شکایتی بکند، خدا از آنچه برای او پیش آمده خشمگین است. اگر شکایت کند چه می شود؟ [صفحه ۱۱۸]

محمد ادهمی

در سال ۱۱۷۰ ه. ق. در اعظمیه متولد شد. نسبت او به امام موسی کاظم علیه السلام می رسد. وی در شهر حله منصب قضاوت داشته و به سال ۱۲۴۹ ه. ق. به امر حاکم حله کشته شده است. ۱. عجباً لقوم یدعون ولاءه عاشوا و فی الايام عاشوراء ۲. من لم یمت بعد الحسین تأسفا عندی و اعداء الحسین سواء [۱۳۲]. ۱. شگفت است که گروهی دعوی دوستی او (حسین علیه السلام) را دارند و زنده هستند در حالیکه در دنیا روز عاشورایی وجود دارد. ۲. کسی که بعد از (قتل) حسین علیه السلام از تأسف نمیرد، نزد من با دشمنان او یکسان است. [صفحه ۱۱۹]

صادق عاملی

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملی، عالمی فاضل و شاعری ادیب است که از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. او به سال ۱۲۵۰ ه. ق. در قریه ی طیه در جنوب لبنان وفات یافته است. ۱. قبر ثوی فیہ الحسین و حوله أصحابه کالشهب حفت بالقمر ۲. مولی

دعوه للهوان فهاجه و الليث ان اخرجته يوما زأر [۱۳۳] ۱. حسین علیه السلام در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او که در اطرافش مدفونند همانند ستاره‌ها اطراف او را فرا گرفته‌اند. ۲. (حسین علیه السلام) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالیکه هر گاه شیر را در تنگنا بگذارند غرش می‌کند. [صفحه ۱۲۰]

علی کاشف الغطاء

شیخ علی بن شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء بن شیخ خضر مالکی نجفی، از قبیله‌ی بنی‌مالک در عراق است. او در نجف متولد شده و عالمی فقیه و اصولی بوده. پایان عمرش را در کربلا گذرانیده و به سال ۱۲۵۳ ه.ق. در کربلا وفات یافته است و او را در نجف دفن کردند. ۱. مررت بکربلاء فهاج وجدی مصارع فتیة غر کرام ۲. أسائل ربعا عن ساکنیه ولأه العز و الرتب السوامی ۳. و مثل لی الحسین بها غریبا عنائی للغریب المستضام ۴. یحامی عن حقیقته وحیدا بنفسی ذلک البطل المحامی ۵. و لم أر مثل رزئک لیس ینسی علی الأيام عاما بعد عام ۶. الا یا کربلا کم فیک بدر علاه الخسف من بعد التمام [۱۳۴] ۱۰. بر کربلا که قتلگاه جوانان برازنده است گذشتم و اندوه و حزن من شدت یافت. ۲. از زمین کربلا دربارهی ساکنین آن پرسیدم. آنان که درای عزت و شرف و مراتب عالی هستند. ۳. روزی را به خاطر آوردم که امام حسین علیه السلام در آنجا غریب و تنها بود و رنج و اندوه من به خاطر این غریب (بزرگوار) و مصیب اوست. ۴. در آن هنگام او از حقیقت خود به تنهایی دفاع می‌کرد. جان من فدای این قهرمان مدافع حقیقت باد. ۵. من مصیبتی چون مصیبت شما ندیدم که هیچگاه با گذشت زمان فراموش نمی‌شود. ۶. ای کربلا، چه ماههایی در تو بودند که قرص کامل آنها به خسوف گرایید و ناپدید شد. [صفحه ۱۲۱]

صالح تمیمی

ابو سعید شیخ صالح بن علی معروف به شیخ صالح تمیمی، به سال ۱۲۱۸ ه.ق. در کاظمیه به دنیا آمده و به سال ۱۲۶۱ ه.ق. در همان شهر وفات یافته و دفن شده است. ۱. قساوړه یوم القراع رماحهم تکفلن ارزاق النصور القشاعم ۲. مقلده من عزمها بصوارم لدی الروع امضی من حدود الصوارم ۳. اشد نزالا من لیوث ضراغم و اجری نوالا من بحور خضارم ۴. غدا ضاحکا هذا و ذا متبسما سرورا و ما ثغر المنون بباسم ۵. و ما سمعت اذنی من الناس ذاهبا الی الموت تعلوه مسره قادم ۶. کأنهم یوم الطفوف و للظبا هنالك شغل شاغل بالجماجم [۱۳۵] ۷. رجال طلقوا الدنیا و من ذا صبا لطلاق کاعبه النهود ۸. دعاهم نجل قاطمه لیوم یشیب لذکره رأس الولید ۹. کأن رماحهم تتلوا علیهم لصدق الطعن اوفوا بالعقود ۱۰. اذا ما هز عسال تصابوا کما یصبی الی هز القدود ۱۱. فلیس یصافح الحوراء الا فتی یهوی مصافحه الحدید [۱۳۶] ۱. آنها در روز جنگ ماند شیرهای بودند که نیزه‌هایشان رزق کرکسهای بزرگ را تأمین می‌کرد. [صفحه ۱۲۲] ۲. در هنگام جنگ، عزم و اراده‌ای را همانند شمشیر به خود بسته بودند که (این اراده) از لبه‌های شمشیرهایشان تیزتر و استواتر بود. ۳. مبارزه‌ی آنها با دشمنان از مبارزه‌ی شیران خشمگین، سخت‌تر و قدرت آنها در جنگ مانند دریای طوفانی بود. ۴. چهره‌های آنان خندان و متبسم و شادمان بود. ولی مرگ با قیافه‌ی خشمگین به سوی آنان می‌شتافت. ۵. هیچ‌گاه نشیده‌ام که گروهی از مردم چنین شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزیزی استقبال می‌کنند. ۶. گویی آنان در طف با لبه‌ی تیز شمشیرها به جدا کردن جمجمه‌های دشمن، سخت مشغول بودند. ۷. آنها مردانی بودند که دنیا را طلاق دادند. غیر از آنها چه کسی می‌تواند دختری زیبا روی را طلاق دهد. ۸. پسر فاطمه (س) آنها را برای روزی فراخواند که یاد آن، طفل را پیر می‌کند. ۹. چون با خلوص نیت می‌چنگیدند گویی نیزه‌ها به آنها می‌گفتند: به عهدتان وفا کنید. ۱۰. حرکت نیزه‌ها در نظر آنان همانند

رقص زیبارویان بود. ۱۱. با حوریان بهشتی کسی مصافحه و دیدار نمی کند مگر جوانمردی که با آهن (شمشیر و نیزه) مصافحه نماید. [صفحه ۱۲۳]

عبدالباقی عمری

عبدالباقی بن سلیمان بن احمد عمری فاروقی موصلی، به سال ۱۲۰۴ ه.ق. در موصل متولد شده و در بغداد مناصب حکومتی داشته است. او به سال ۱۲۷۹ ه.ق. در بغداد وفات یافت و در همانجا دفن شد. نسب او به عمر بن خطاب می رسد و قصیده ای در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارد. ۱. قضی نجه فی یوم عاشور من غدت علیه العقول و العشر تلطم بالعشر. ۲. قضی نجه من ارح للحرب خائضا بیحر دم فانصب بحر علی بحر [۱۳۷]. ۱. عقول ده گانه در مصیبت کسی که در روز عاشورا به شهادت رسید، دست بر سر زدند. ۲. او دریایی از علم بود که (در روز عاشورا) در میان دریایی از خون غرق شد. [صفحه ۱۲۴]

حسن قفطان

شیخ حسن بن علی عبدالحسین سعدی، به سال ۱۱۹۹ ه.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۲۷۹ ه.ق. در همانجا درگذشت و در ایوان بزرگ صحن مرتضوی مدفون گردید. ۱. يتلسقون مطهما يستصحبون مثقفا يتقلدون مذکرا. ۲. نصرُوا ابن بنت نبیهم فتسنموا عزاء لهم فی النشأتین و مفخرًا. ۳. حتی أبیدوا و الریاح تکفلت بجهازهم کفنا حنوطاً أقبرا. ۴. یا کربلا طلت السماء مراتبا شرفا تمت بعرضه ام القری [۱۳۸]. ۵. نفسی الفداء لسید خانت موافقه الرعیه. ۶. رامت امیه ذلّه بالسم لا عزت امیه. ۷. فأبی اباء الاسد مختارا علی الذل المنیة. ۸. فهناک صالت دونه آساد غیل هاشمیه. ۹. سلبت محاسنه القنا الا مکارمه السنیة [۱۳۹]. ۱۰. (آنان) در حالیکه شمشیرهای برده او حمایل کرده و نیزه های بلند و استوار بدست گرفته بودند، بر اسبهای نیرومند سوار شده و، ۲. به یاری فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند. ۳. تا اینکه به شهادت رسیدند و بادهای

کفن پوشان و حنوط و دفن آنها را عهده‌دار شدند. [صفحه ۱۲۵] ۴. ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنانکه ام‌القری (مکه) قدری از این شرافت را آرزو می‌کند. ۵. جانم فدای آقایی که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند. ۶. بنی‌امیه می‌خواستند به مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچگاه آنها را عزیز نگرداند. ۷. او مانند شیری به اختیار خود مرگ را به ذلت ترجیح داد و آن را برگزید. ۸. در آن صحنه، شجاعان بنی‌هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند. ۹. نیزه، سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد. [صفحه ۱۲۶]

صالح بن طعان

شیخ صالح بن طعان بن ناصر بن علی ستی بخرانی برکویانی، به سال ۱۲۸۱ ه.ق. در مکه به بیماری طاعون درگذشت. او دیوانی در مرثی اهل بیت علیهم السلام دارد. ۱. کل تلوذ بأخری خوف أسرها لود القطا خوف بأس الباشق الضخم [۱۴۰]. ۱. هر یک از آنان (زنان و کودکان) از بیم اسارت به دیگری پناه می‌برد مانند پرندگان که از ترس باز شکاری پنهان شوند. [صفحه ۱۲۷]

ابراهیم مخزومی عاملی

شیخ ابراهیم بن شیخ صادق مخزومی عاملی، به سال ۱۲۲۱ ه.ق. در یکی از نواحی جبل عامل متولد شد و به سال ۱۲۸۴ ه.ق. در همانجا درگذشت. او مردی عالم بود و اشعار فراوانی از وی نقل شده است. [۱۴۱]. ۱. (آنان) بزرگوارانی بودند که جامهای زلال دوستی را از چشمه‌ی یقین نوشیدند. ۲. در آن هنگام که خمیر آدم سرشته نشده بود، جد آنها در آفرینش بر آدم علیه‌السلام پیشی گرفته بود. ۳. آنها هیچ عیب و نقصی نداشتند مگر اینکه در جنگ از مرگ نمی‌هراسیدند. [صفحه ۱۲۸]

صالح کواز

ابوالمهدی بن حاج حمزه از قبیله‌ی خضیرات است. او به سال ۱۲۳۳ ه.ق. متولد شده و در سال ۱۲۹۰ ه.ق. درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگ و در ادب و نحو کم‌نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود. ۱. کأن جسمک موسی مذهوی صعقا و ان رأسک روح الله مذ رفعا [۱۴۲]. ۲. و معشر راودتهم عن نفوسهم بیض الضبا غیر بیض الخرد العرب ۳. فانظر لاجسادهم قد قد من قبل اعضاؤها لا الی القمصان و الاهی [۱۴۳] ۴. فقل بهاجر اسماعیل احزنها متی تشظ عنوه بحر الظما توب ۵. و ما حکتها و لا أم الکلیم آسی غداة فی الیم القته من الطب ۶. هدی الیها ابنها و قد عاد مرتضعا و هذه قد سقی بالبارد العذب ۷. فاین هاتان ممن قد قضی عطشا رضیعها و نای عنها و لم یؤب ۸. شارکنها فی عموم الجنس و انفردت عنهن فیما یخص النوع من نسب [۱۴۴] ۹. و لو رآک بارض الطف منفردا عیسی لما اختار ان ینجو و یرتفع ۱۰. و لا أحب حیاة بعد فقد کم و لا أراد بغير الطف مضطجعا ۱۱. قوموا فقد عصفت بالطف عاصفه مالت بأرجاء طود العز فانصدعا [صفحه ۱۲۹] ۱۲. لا أنتم أنتم ان لم تقم لکم شعواء مرهوبه مرأی و مستمعاً ۱۳. نهارها أسود بالنقع مرتکم و لیلها أبيض بالقضب قد نصعاً ۱۴. فلتلطم الخیل خد الارض عادیه فخذ علیا نزار للثری ضرعاً ۱۵. و لتذهل الویم منکم کل مرضعه فطفله من دما أوداجه رضعا [۱۴۵] ۱۰. گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاده و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح الله بود. ۲. (آنها) گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جانهای آنها می‌دویدند، نه دختران سفید روی جوان. ۳. به اجساد آنها نگاه کن، این اعضاء بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آنها (زیرا هرگز پشت به دشمن نکرده‌اند). ۴. هنگامی که هاجر از تشنگی به هر طرف می‌دوید (وجود) اسماعیل ناراحتی او را کم می‌کرد. ۵. داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت کننده نیست در آن هنگام که فرزندش را که فرعون در طلب او بود به دریا افکند. ۶. این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا سیراب کرد. ۷. این دو زن کجا و آن که کودک شیرخواره‌اش تشنه لب مرد و از او دور شد و دیگر برنگشت

کجا؟ ۸. این زن با آن دو نفر از یک جنسند ولی از نظر نسب و نوع از آنها جدا و ممتاز است. [صفحه ۱۳۰] ۹. اگر عیسی علیه السلام می‌دید که تو در سرزمین طف تنها هستی، هیچگاه نجات خویش را بر نمی‌گزید و (به سوی آسمان) بالا نمی‌رفت. ۱۰. و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی‌داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی‌جست. ۱۱. بپا خیزید که در اطراف کوه عزت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره پاره می‌کند. ۱۲. اگر نبرد پرخونی که دیدن و شنیدن آن سهمناک است برای شما بر پا نشود شما به مراتب والای خود دست نمی‌یابید. ۱۳. جنگی که در آن از گرد و غبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن گردیده است. ۱۴. (در آن جنگ) باید اسبها بر گونه‌ی زمین لطمه زنند [۱۴۶] چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است. ۱۵. در این روز هر شیر دهنده ای باید شیرخوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است. [صفحه ۱۳۱]

احمد بن قفطان

شیخ احمد بن شیخ حسین قفطان سعدی نجفی، در سال ۱۲۳۵ ه.ق. متولد و به سال ۱۲۹۳ ه.ق. درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد. ۱. لولا المحرم ما سفکت معدامعاً لسوی المحرم سفکهن محرم ۲. یوم الحسین بکربلاء و صبحه ظربوا القباب علی البلاء و خیموا [۱۴۷]. ۱. اگر محرم نبود هیچ اشکی نمی‌ریختم زیرا اشک ریختن بر غیر از محرم، حرام است. ۲. همان محرمی که در آن، امام حسین علیه السلام و یارانش در آغوش بلا خیمه زدند و بر بلا ساکن شدند. [صفحه ۱۳۲]

موسی طالقانی

سید موسی بن سید جعفر بن علی بن سید حسین طالقانی نجفی، به سال ۱۲۵۰ ه.ق. در نجف متولد و به سال ۱۲۹۸ ه.ق. وفات یافته و در نجف دفن شد. او به فضل و ادب

مشهور بود. ۱. یا نازلین بکربلا کم مهجئه فیکم بفادحه الکروب تصاب ۲. و معانق سمر الرماح كأنها تحت العجاج کواعب أتراب ۳. بطل ینکره الغبار و عابد ما أنکرته الحرب و المحراب ۴. کم موقف لهم به خرس الردی رعبا و ضاقت بالکماء رحاب [۱۴۸]. ۱۰. ای کسانی که در کربلا فرود آمدید، چون خون جگرها و مصائب و اندوه به شما روی آورد. ۲. شما نیزه‌ها را در میان گرد و غبار چنان در آغوش گرفتید که دختران زیبا را در آغوش می گیرند. ۳. او قهرمانی است که در زیر غبار شناخته نمی شود و زاهدی است که شبها محراب نیز با او آشناست. ۴. برای آنها موقعیت‌هایی پیش آمد که مرگ (با دیدن آنها) از ترس لال شده و فضا را بر دلاوران تنگ ساخت. [صفحه ۱۳۳]

عبدالرضا خطی

او پسر شیخ حسن و از شاعران برجسته‌ی قرن سیزدهم هجری است ولی از شرح حال او اطلاعی نداریم. ۱. یا مخرس الموت ان سمتک نادبه من النوادب کیف اغتالک الشجب؟ ۲. لو تعلم البیض من أردت مضاربها نبت و فل شباهها الروح و الرهب ۳. و لو درت عادیات الخیل من وطأت أشلاءه لا عترها العقر و النقب ۴. راموا بمقتله قتل الهدی فجنوا عارا تجدده الاعوام و الحقب [۱۴۹]. ۱۰. ای کسی که زبان مرگ را بسته‌ای و گریه کننده بر تو می گرید، غمها چگونه می توانست تو را از پای در آورد؟ ۲. اگر شمشیرها می دانستند که بر چه بدنهایی فرود می آیند، خودشان می مردند و لبه‌های آنها از ترس می شکست. ۳. اگر اسبهای دونده می دانستند که بر سینه‌ی چه کسی گام می گذارند، نسلشان نابود می شد یا به بیماری جرب مبتلا می شدند. ۴. (دشمنان) با کشتن او آرزوی نابودی هدایت را داشتند و با این کار، ننگ و عاری برای خود گرد آوردند که هر سال تجدید می شود. [صفحه ۱۳۴]

ابراهیم قفطان

شیخ ابراهیم بن شیخ حسن بن نجم سعدی رباحی نجفی، از آل رباح مشهور به قفطان است. آل قفطان در شهر نجف از خانواده‌های قدیمی مشهور به علم و فضل بوده‌اند. آل قفطان در شهر نجف از خانواده‌های قدیمی مشهور به علم و فضل بوده‌اند. شیخ ابراهیم در نجف متولد شده و در همانجا تحصیل کرد و در همان شهر وفات یافته و مدفون است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست ولی پدرش به سال ۱۲۷۹ وفات یافته است. ۱. آنیخت لهم عند الطفوف رکاب و ناداهم داعی القضا فأجابوا۲. یقودون للحرب العوان شوازبا لها بین ارجاء الفضل هباب۳. تقل علیها من لؤی فوارس شداد علی وقع النصال صلاب۴. اذا جانب الهندی فی الحرب غمده فما الغمد الا هامة و رقاب۵. عسی ان یغیث الدین فی الله تائر به الحکم فصل والمقال صواب۶. فعدل و لا عفو و قتل و لا فدا و أمن به الف السوام ذئاب [۱۵۰]. ۱. مرکبهایشان در زمین طف توقف کرد و آنها به ندای دعوت کننده‌ی به مرگ، پاسخ دادند. ۲. به عزم پیکار بر اسبهای اصیل سوار شدند و از حرکت آنها همه جا را غبار گرفته بود. ۳. آنها سوارکارانی از نسل لؤی بودند که با شمشیر، ضربه‌های سهمگینی بر دشمن فرود می‌آوردند. ۴. هر شمشیر هندی که از غلافش بیرون می‌آمد، بر یک سر یا یک گردن فرود می‌آمد و آن را غلاف خود قرار می‌داد. [صفحه ۱۳۵] ۵. به آرزوی روزی که به یاری دین خدا بیاید و قضاوت نهایی و حرف عادلانه و درست را با خود بیاورد. ۶. در آن زمان عدالت اجرا می‌شود و دشمنان جنایتکار (که آن جنایت‌ها را درباره‌ی اهل بیت مرتکب شده‌اند) مورد عفو قرار نمی‌گیرد و قصاص می‌شود و دیه و فدیة از آنان پذیرفته نمی‌شود و امنیتی برقرار می‌شود که گرگ و میش با هم الفت می‌یابند. [صفحه ۱۳۶]

داود حلی

سید داود بن داود حسینی حلی، عموی سید حیدر، شاعر و ادیب مشهوری بوده است. ۱. یا امه لمحمد فی الآل لم یرعوا ذمامه۲. قتلوا الحسین بکربلا ءولم تخالطهم نداه۳. و

رضیعه قبل الفطام رأی بسهمهم فطامه ۴. قد أضرموها فتنه عمیا الی یوم القیامه [۱۵۱]. ۱. ای مردم، حق محمد صلی الله علیه و آله و خانواده‌ی او را مراعات نکردند. ۲. حسین علیه السلام را در کربلا شهید کردند و از این کار پشیمان نشدند. ۳. فرزند شیر خوارش را قبل از اینکه از شیر گرفته شود با تیر از شیر گرفتند. ۴. آتش فتنه‌ای را افروختند که تا قیامت خاموش نمی‌شود. [صفحه ۱۳۷]

حیدر حلّی

سید حیدر به سال ۱۲۴۶ ه.ق. در شهر حله متولد شد. نسبت او به امام حسین علیه السلام می‌رسد. او در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت. به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در حله وفات یافت و او را در نجف اشرف و در صحن مرتضوی دفن کردند. ۱. تعثر حتی مات فی الهام حده و قائمه فی کفه ما تعثرا ۲. کأن اخاه السیف أعطی صبره فلم یبرح الهیجاء حتی تکسرا ۳. له الله مفطور من الصبر قلبه و لو کان من صم الصفا لتفطرا ۴. و منعظفا اهوی لتقبیل طفله فقبل منه قبله السهم منحرا ۵. لقد ولدا ساعه هو والردی و من قبله فی نحره السهم کبرا [۱۵۲]. ۶. مالی اسالم قوما عندهم ترتی لا سالمتنی ید الايام ان سلموا ۷. الخیل عندک ملتها مرابطها والبیض منها عری أغمادها السأم ۸. اعیند سیفک ان تصدی حدیدته و لم تکن فیہ تجلی هذه الغمم ۹. و لا غضاضة یوم الطف أن قتلوا صبرا بهیجاء لم تثبت لها قدم ۱۰. فالحرب تعلم ان ماتوا بها فلقد ماتت بها منهم السیاف لا الهمم [۱۵۳]. ۱۱. کفانی ضنا ان تری فی الحسین شفت آل مروان اضغانها ۱۲. غریبا أری یا غریب الطفوف توسد خدک کثبانها [صفحه ۱۳۸] ۱۳. و قتلک صبرا باید أبوک ثناها و کسر أوثانها [۱۵۴]. ۱۴. یلقى الکتیبه مفردا فتفر دامیه الجراح ۱۵. و بهامها اعتصمت مخا فة بأسه بیض الصفاح ۱۶. و تسترت منه حیاء فی الحشا سمر الرماح ۱۷. مازال یورد رمحه فی القلب منها و الجناح ۱۸. و حسامه فی الله یسفع من دماء بنی السفاح ۱۹. حتی دعاه الیه أن یغدو فلبی بالرواح [۱۵۵]. ۲۰. عفیرا متی عایتته الکماء یختطف الرعب ألوانها ۲۱. فما

أجلت الحرب عن مثله قتيلا يجبن شجعانها [۱۵۶]. ۱. شمشیرش آنقدرها بر سرها فرود آمد تا کند شد، اما قبضه‌ی شمشیر همچنان در دست توانای او استوار ماند. ۲. گویی شمشیر برادر وفادار او بود که تا قطعه قطعه نشد از یاری او در جنگ دست نکشید. ۳. خدای من، گویی دل او یکپارچه شکیبایی بود که اگر سنگ هم در برابر این مصائب قرار می‌گرفت، می‌ترکید. ۴. برای بوسیدن طفلش خم شد اما قبل از او تیر گردن طفل را بوسید. ۵. آن طفل و مرگ همزادند. قبل از اینکه پدر در گوشش اذان بگوید، تیر در گوش او تکبیر گفت. [صفحه ۱۳۹] ۶. چگونه با گروهی مسالمت کنم که خونی ایشانم و باید از آنان خونخواهی کنم؟ روزگار مرا به سلامت نگذارد اگر آنان را به سلامت رها کنم و از آنان انتقام نگیرم. ۷. اسبها از ماندن در اصطبل خود بیزار و غلاف شمشیرها از پوشاندن آنها خسته شده‌اند. ۸. پناه به خدا می‌برم که شمشیر تو زنگ بگیرد و هم و غم را با آن از بین ببری. ۹. برای آنها ننگ نبود که در جنگ با شکیبایی کشته شوند و تا آخر باقی نمانند. ۱۰. این جنگ نیز می‌داند که اگر آنها کشته شدند، همتایشان پابرجا مانده است. ۱۱. همین درد برای من کافی است که با قتل امام حسین علیه‌السلام دلهای پرکینه‌ی آل مروان شفا یافته است. ۱۲. ای غریب طف، چه شگفت است که می‌بینم گونه‌ی تو بر روی شنها قرار گرفته، ۱۳. و کشته شدن صبورانه‌ی تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آنها را خم کرد و بتهای آنها را شکست. ۱۴. به تنهایی با یک لشکر مبارزه می‌کرد و همه‌ی آن لشکر مجروح می‌شدند و می‌گریختند. ۱۵. و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می‌کردند. ۱۶. و نیزه‌ها از شرم او در داخل شکم‌ها مخفی می‌شدند. ۱۷. نیزه‌ی او پیوسته در دل و پهلوهای آنها فرومی‌رفت. ۱۸. و شمشیر او در راه خدا خون زنازادگان را می‌ریخت. ۱۹. تا زمانی که خدا او را خواند و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت. ۲۰. هنگامی که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک آلوده دیدند، از ترس رنگ از چهره‌شان پرید. ۲۱. هیچ‌گاه در پایان جنگ دیده نشده که کسی که کشته شد، شجاعان را بترساند. [صفحه ۱۴۰]

عباس زغیب

شیخ عباس زغیب بن شیخ محمد بن عباس، در قریه‌ای در قرای بعلبک متولد شده و به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در همانجا در گذشته است. او حدود ۳۰ سال عمر کرده است. [۱۵۷]. ۱. و لا مجد حتی تائف النفس ذلها و تختار دون الضیم للحتف مشربا. ۲. کما سنه یوم الطفوف ابن حیدر فاروی صدور السمر و البیض خضبا. ۳. کریم ابت ان تحمل الضیم نفسه و ان یسلک النهج الذلیل المؤمنا [۱۵۸]. ۱. هرگاه از ذلت متنفر شوی و راهی برای مرگ بدون پستی و خواری بیابی، به مجد و بزرگی می‌رسی. ۲. همانگونه که در روز طف پسر حیدر علیه‌السلام سنتی نهاد و سرنیزه‌ها را سیراب و شمشیرها را حنایی رنگ کرد. ۳. او کریمی بود که از ذلت دوری می‌کرد و به راه ذلت و خواری که سرزنش بار می‌آورد، نرفت. [صفحه ۱۴۱]

حسون عبدالله

شیخ حسون (حسین) بن عبدالله بن حاج مهدی حلی، در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در شهر حله متولد شد. او از خطبا و شعرای مشهور عصر خود بود. به سال ۱۳۰۵ ه.ق. در حله وفات یافته و او را در نجف دفن کردند. ۱. ظللت ابث الوجد حتی کاننی لشجوی علمت الحمام بکائیا [۱۵۹]. ۲. عباس هدی جیوش الکفر قد زحفت نحوی بثرات یوم الدار تطلبنی. ۳. نصب نفسک دونی للقنا غرضا حتی مضیت نقی الثوب من درن. ۴. کسرت ظهری و قلت حیلتی و بما قاسیت سرت ذوو الأحقاد و الظغن [۱۶۰]. ۱. حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کرده‌ام تا آنجا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم. ۲. ای عباس، لشکریان کفر برای گرفتن خونبهای قتل عثمان در «یوم‌الدار» به سوی من آمده‌اند. ۳. تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا اینکه پاکدامن از دنیا گذشتی. ۴. پشت مرا شکستی و (بعد از تو) چاره‌ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی که کینه‌ی مرا دارند خوشحال شدند. [صفحه ۱۴۲]

محسن ابوالحب

محسن بن محمد حویزی حائری مشهور به ابوالحب، به سال ۱۲۳۵ ه.ق. متولد شد. او از خطبا و فضلاى مشهور بود. در سال ۱۳۰۵ ه.ق. در کربلا وفات یافته و همانجا دفن شد. ۱. لا أرى كربلاء يسكنها اليوم سوى من يرى السرور محالا. ۲. سميت كربلاء كى لا يروم الكرب منها الى سواها ارتحالا [۱۶۱]. ۳. كلهم فى الكمال فرد و حتى ذكرهم فى الزمان جاء فريدا. ۴. وقفوا وقفه لو ان الرواسى وقفت مثلها لكانت صعيدا. ۵. كانت ام الحروب قبل عقيما صيروها بعد العقام ولودا. ۶. ولدت منهم الوفاء فكانوا والدا و الوفاء كان وليدا. ۷. كان طوفانهم كطوفان نوح ذاك ماء يجرى و هذا حديدا. ۸. لو زمان الخليل كانوا لما ارتاع لهول و لم يخف نمرودا. ۹. سادة فى الزمان كانوا و لكن لابن بنت النبى صاروا عبيدا. ۱۰. لم يكن عندهم اعز من النفس فجادوا بها و ناهيك جودا. ۱۱. كلما باد واحد منهم قام اخوه مقامه كى يبيدا. ۱۲. كيف يسترضع الحديد دماهم و لهم هيبه تذهب الحديد؟ [۱۶۲]. [صفحه ۱۴۳] ۱. گمان نمى برم که امروز کسی در کربلا مقیم باشد مگر آنان که شادی را محال پندارند. ۲. این زمین کربلا نامیده شد تا اندوه و غم از این سرزمین به جای دیگر منتقل نگردد. ۳. همه ی آنها در کمال یگانه بودند و حدیث آنان نیز در طول زمان یگانه مانده است. ۴. آنها در وضعیت و موقعیتی بودند که اگر کوهها در آن موقعیت قرار می گرفتند خاک می شدند. ۵. پیش از این ما، در جنگ عقیم بود ولی آنها او را زاینده ساختند. ۶. مادر جنگ از آنها فرزند وفا را به دنیا آورد. پس وفا فرزند آنها و آنها پدرش بودند. ۷. آنها طوفانی چون طوفان نوح برانگیختند، ولی در آن طوفان به جای آب، آهن روان بود. ۸. اگر آنها در زمان ابراهیم خلیل علیه السلام بودند، حضرت خلیل به حمایت آنان از نمرود نمى هراسید. ۹. آنان (اصحاب) بزرگان و اشراف روزگار بودند. ولی در مقابل پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله عبد و برده شده بودند. ۱۰. از جان خود چیزی گرامی تر نداشتند که آن را هم بخشیدند. این بخشش برایشان کافی است. (بالاتر از آن

چه می شود؟) ۱۱. هر کدام که از پای افتاد، برادرش به جای او به پا خواست تا او هم از پا در افتاد. ۱۲. در حالیکه هیبت آنها آهن را آب می کرد، آهن چگونه توانست خونشان را مانند شیر بمکد؟ [صفحه ۱۴۴]

صالح قزوینی نجفی

سید صالح قزوینی نجفی بغدادی، به سال ۱۲۰۸ ه.ق. در نجف اشرف متولد شده و در سال ۱۳۰۶ ه.ق. در بغداد وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. او شاگرد محمد حسن صاحب جواهر الکلام است. ۱. فکانما لهم الرماح عرائس تجلی و هم فیها هیام و لع ۲. یمشون فی ظلل القنا لم تنهم وقع القنا و البیض حتی صرعوا ۳. یا کوب العرش الذی من نوره الكرسي و السبع العلی تشعش ۴. کیف اتخذت الغاضریه مضجعا و العرش ود بأنه لك مضجع؟ [۱۶۳]. ۱. نیزه ها برای آنها مانند عروسهایی هستند که شدیداً به آنها عشق می وزند. ۲. در سایه ی نیزه ها راه می رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آنها را خم نمی کرد تا اینکه کشته شدند. ۳. ای ستاره ی عرشی که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است، ۴. چگونه زمین غاضریه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالیکه عرش آروزی مدفن تو را داشت؟ [صفحه ۱۴۵]

جعفر حلی

سید جعفر کمال الدین حلی نجفی، به سال ۱۲۷۷ ه.ق. در قریه ای در نزدیکی حله به نام قریه ی ساده متولد شد و در سال ۱۳۱۵ ه.ق. وفات یافته و در وادی السلام نجف دفن شد. ۱. و تعطل الفلک المدار کأنما هو قطبه و علیه کان یدور ۲. فکانما بیض الحدود بواسما بیض الحدود لها ابتسمن ثغور [۱۶۴]. ۳. متقلدین صوارما هندیه من عزمهم طبعث فلیس تکهم ۴. ابن ابرقت رعدت فرائض کل ذی بأس و أمطر من جوانبها الدم ۵. عبست وجوه القوم خوف الموت والعباس فیهم ضاحک متبسم ۶. قلب الیمین علی الشمال و

غاص فی الاوساط یحصد بالرؤس و یحطم ۷. و ثنی ابوالفضل الفوارس نکصا فرأوا أشد ثباتهم أن یهزموا ۸. ما کر ذو بأس له متقدما الا و فر و رأسه المتقدم [۱۶۵]. ۱. فلک از گردش باز ایستاد، گویی که او (امام حسین علیه السلام) مرکز فلک بود و فلک به دور او می چرخید. ۲. گویی شمشیرها به او تبسم می کردند و زخم روی گونه‌ی سفید او نیز به شمشیرها لبخند می زد. ۳. آنان (یاران امام حسین علیه السلام) شمشیرهای هندی را حمایل کرده بودند و شمشیرهایشان از [صفحه ۱۴۶] اراده‌ی آنها الهام گرفته بود زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی پذیرفت. ۴. هنگامی که شمشیرهایشان برق می زد، قهرمان نیرومند دشمن فریاد می زدند و می گریختند و پهلوهایشان دریده می شد. ۵. دشمن از بیم مرگ چهره‌اش دژم بود و عباس علیه السلام در میان میدان تبسم بر لب داشت. ۶. از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عباس علیه السلام آنان را درو می کرد و می کوبید. ۷. او (عباس علیه السلام) سواران را در هم کوبید و آنان را به عقب راند و آنها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند. ۸. هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر اینکه گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می دوید. [صفحه ۱۴۷]

عباس زیوری

ملا عباس زیوری پسر قاسم بن ابراهیم، اصل آنان از بغداد بود ولی در حله ساکن بودند. او در بغداد متولد شد و در سال ۱۳۱۶ ه.ق. در طهران وفات یافت. او را در قم دفن کردند. ۱. اذا رفعت رأسا الی الله ابصرت رؤسا تعلی کالنجوم الثواقب ۲. و ان طأطأت رأسا الی الارض أبصرت جسوما کساها البین ثوب المصائب ۳. أو التفتت من شجوها عن یمینها و یسرتها او بعض تلك الجوانب ۴. رأی صبیئ للمرتضی فوق هزل من العیس تسبی مع نساء نوادب [۱۶۶]. ۱۰. (زنان اهل بیت) اگر سرشان را به سوی خدا بلند کنند، سرهایی را می بینند که مانند ستاره‌های درخشان بر اوج قرار گرفته‌اند، ۲. و اگر سرشان را به طرف

پایین بیندازند، اجسادى را مى بینند که مرگ به آنها لباس مصیبت و بلا پوشانده، ۳. یا اگر از غصه و اندوه به چپ و راست خود یا دیگر جوانب بنگرند، ۴. بچه های کوچک مرتضى عليه السلام را بر بالای شتران لاغر و زنان زاری کننده را به همراه آنها مى بینند. [صفحه ۱۴۸]

علی ترک

سید علی بن ابی القاسم بن فرج الله موسوی مشهور به ترک، در سال ۱۲۸۵ ه.ق. در نجف اشرف متولد شد. دروس مقدماتی را نزد پدرش خواند. در عهد مظفرالدین شاه قاجار به ایران سفر کرد و در سال ۱۳۲۴ ه.ق. در سفر حج وفات یافت. ۱. صامت بیوم الطف لکن صیرت عصب الضلالة بالدماء افطارها ۲. ما جاءها الموت الزؤام مقطباً الا رئی بوجوهها استبشارها ۳. خطبوا لبيضهم النفوس و صيروا الاعمار مهرا و الرؤس نثارها ۱. (یاران امام حسین علیه السلام) در روز طف روزه گرفتند ولی گروه گمراه، روزهی آنها را با خون گشودند. ۲. مرگ با چهره ی گرفته به سوی آنها آمد ولی آنها با شادی او را استقبال کردند. ۳. آنها برای شمشیرهای خود به خواستاری نفوس دشمن رفتند که مهریه ی آن عمرها و نثار آن سرهایشان بود. [صفحه ۱۴۹]

حمادی نوح

ابوهبة الله محمد بن سلیمان بن نوح غریب کعبی، اصل او اهوازی است ولی ساکن حله بود. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. متولد شده و به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در حله وفات یافت. او را در نجف دفن کردند. ۱. یا حجر اسماعیل جاوزک الهدی مذ بان عن غدک الحسین الا طهر ۲. یفدی ذیحک کبشه و علی الظما حنقا صفی الله جهرا ینحر ۳. أصفاء زمزم لا صفوت لشارب و حشا الهدی بلظى الظما تتفطر [۱۶۷]. ۱. (یاران امام حسین علیه السلام) در روز طف روزه گرفتند ولی گروه گمراه، روزهی آنها را با خون گشودند. ۲. مرگ با

چهره‌ی گرفته به سوی آنها آمد ولی آنها با شادی او را استقبال کردند. ۴. آنها برای شمشیرهای خود به خواستاری نفوس دشمن رفتند که مهریه‌ی آن عمرها و نثار آن سرهایشان بود. [صفحه ۱۴۹]

حمادی نوح

ابو هبه الله محمد بن سلیمان بن نوح غریبی کعبی، اصل او اهوازی است ولی ساکن حله بود. در سال ۱۲۴۰ ه.ق. متولد شده و به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در حله وفات یافت. او را در نجف دفن کردند. ۱. یا حجر اسماعیل جاوزک الهدی مذ بان عن غدک الأطهر. ۲. یفدی ذبیحک کبشه و علی الظما حنقا صفی الله جهرا ینحر. ۳. أصفاء زمزم لا صفوت لشارب و حشا الهدی بلطی الظما تتفطر [۱۶۸]. ۱. ای حجر اسماعیل، بعد از آنکه حسین علیه السلام از تو دور شد، هدایت هم از تو جدا شد. ۲. گوسفندی فدای ذبیح تو (اسماعیل) شد در حالیکه صفی الله (امام حسین علیه السلام) از روی کینه در حالت تشنگی و بطور آشکار کشته شد. ۳. ای زمزم زلال، ای کاش که برای نوشندگان، آب زلالی نباشی زیرا که اندرون هدایت از حرارت تشنگی از هم گسیخت. (اشاره به امام حسین علیه السلام است). [صفحه ۱۵۰]

عبدالحسین جواهر

شیخ عبدالحسین بن شیخ بعد علی بن شیخ محمد صاحب جواهر، در سال ۱۲۸۲ ه.ق. در نجف متولد شد و در همانجا وفات یافته و مدفون شد. او شاگرد ملا کاظم صاحب کفایه بود. ۱. جمعیت شملهم ضحی فعدا الخط ب علیهم ففرقتهم مساء. ۲. و أبوا لذة الحیاء بذل و رأوا عزة الفناء بقاء [۱۶۹]. ۱. آنها گروهی بودند که در هنگام صبح جمع بودند ولی روزگار بر آنها گذشت و در هنگام شب پراکنده شدند. ۲. لذت زندگی را با خواری همراه بود قبول نکردند و نابودی با عزت را بقای خود یافتند. [صفحه ۱۵۱]

حسین محمود

در سال ۱۳۰۵ ه.ق. در نجف متولد شد. خانواده‌ی او اهل حله بودند. پدر او، شیخ علی بن حسین حمود که عالم و فقیه عالی قدری بود به نجف کوچ کرد. شیخ حسن در سال ۱۳۳۷ ه.ق. در نجف وفات یافته و در صحن حیدری دفن شد. ۱. نأی عنها الحسین فهد منها بناء البيت ذی العمد الطوال ۲. سری نحو العراق بأسد غاب تعد الموت عیدا فی النزال ۳. تعادی للكفاح علی جیاد ضوامر أنعلتها بالهلال ۴. عجت لضمیر تعدو سراعاً و فوق متونها شم الجبال ۵. تسابق ظلها فتثیر نقعابه سلك القطا سبل الضلال [۱۷۰]. ۱. حسین علیه السلام از کعبه دور شد و با رفتن او ستونهای بلند کعبه فرو ریخت. ۲. او به همراه شیران بیشه که مرگ در جنگ را شادمانی خود می دیدند. ۳. آنها سوار بر اسبهای میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش می رفتند. ۴. در شگفتم که این اسبهای لاغر چگونه با سرعت می دویدند، در حالی که بر پشت آنان کوههای بلند قرار گرفته بودند. ۵. اسبها با سایه‌های خود به مسابقه می پرداختند و از شدت غباری که بر می انگیختند پرنده‌ی قطا گمراه می شد. [صفحه ۱۵۲]

ابوبکر حسینی

سید ابوبکر بن شهاب علوی حسینی حضرمی، نسبت او به امام جعفر صادق علیه السلام می رسد. او به سال ۱۲۶۲ ه.ق. در قریه‌ای از بلاد حضرموت متولد شده و به سال ۱۳۴۱ ه.ق. در حیدرآباد دکن از بلاد هند وفات یافته است. ۱. فهاجت جماهیر الضلال و أقبلت بجیش لحرب ابن بتول عرموم ۲. و حین استوی فی کربلاء مخیما بتربتها أکرم به من مخیم ۳. ابت نفسه السماء الا کریهه بموت بها موت العزیز المکرم ۴. هو الموت مر المجتنی غیر انه ألد و أحلی من حیاء التهضم ۵. و قارع حتی لم یدع سیف باسل بمعترک الهیجاء غیر مثلهم ۶. هی الفتنة الصماء لم یلف بعدها منار من الایمان غیر مهدم [۱۷۱]. ۱. مردم

گمراه به صورت یک لشکر بزرگ با هیجان برای جنگ با پسر بتول پیش آمدند. ۲. تا اینکه او در زمین کربلا خیمه زد. چه خیمه زنده‌ی بزرگواری بود! ۳. نفس بزرگوار او تسلیم نشد و مرگ با عزت و کرامت را برگزید. ۴. ثمره‌ی مرگ تلخ است. ولی اینگونه مردم لذتبخش‌تر و شیرین‌تر از زندگی با خواری است. ۵. در جنگ آنقدر شمشیر زد تا اینکه همه‌ی شمشیرهای جنگاوران دشمن کند شد و تیزی لبه‌های آنها از بین رفت. (با همه‌ی جنگاوران نبرد کرد) ۶. بعد از این فتنه‌ی کور، هیچ ستونی از ستونهای ایمان سالم نماند. [صفحه ۱۵۳]

رضا هندی

سید رضا بن سید هاشم نقوی رضوی موسوی هندی لکهنوی، به سال ۱۲۹۰ ه.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۲۹۸ ه.ق. همراه پدر به سامرا رفت. او بعد از سیزده سال به نجف برگشته و بقیه‌ی عمر را در آنجا در طلب علم گذرانیده. به سال ۱۳۶۲ ه.ق. در قریه‌ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند [۱۷۲]. ۱. و بقعه تهرب الایمام سطوتها و لیس تهرب من ذؤبانها النقد. ۲. و روضه انجم الزهراء قد حسدت حصباءها و علیها یحمد الحسد. ۳. و ارض قدس من الاملاک طاف بها طوائف کلما مروا بها سجدا. ۴. فانھض فد تک بقایا انفس ظفرت بها النائب لما خانها الجلد. ۵. هب ان جندک معدود فجذک قد لاقی بسبعین جیشا ماله عدد. ۶. غداه جاهد من اعدائه نفرا جدوا باطفاء نور الله واجتهدوا. ۷. و عصبه جحدوا حق الحسین کما من قبل حق ابیه المرتضی جحدوا. ۸. تجمعت عدّه منهم یضیق بها صدر الفضا و لها امثالها مدد. ۹. فشد فیهم بأبطال اذا برقت سیوفهم مطروا حتفا و ما رعدوا. ۱۰. صالوا و جالوا و ادوا حق سیدهم فی موقف فیه عق الوالد الولد [۱۷۳]. ۱. در آنجا (کربلا)، آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگها در آنجا جرأت حمله به گوسفندان را ندارند. ۲. بوستانی است که ستاره‌های درخشان به سنگریزه‌های آن حسادت می‌ورزدند و به این دلیل]

صفحه ۱۵۴] در اینجا حسد صفتی ممدوح شده است [۱۷۴]. ۳. سرزمین مقدسی است که فرشتگانی که به دور آن می‌گردند، هرگاه به مقابل آن می‌رسند سجده می‌کنند. ۴. به پا خیز، نفوسی که مصائب بر آنها وارد شده به حدی که دیگر قدرت مقابله‌ی با مصائب را ندارند، همگی به فدای تو باد [۱۷۵]. ۵. اگر تعداد لشکریان تو کم است، جد تو امام حسین علیه‌السلام با هفتاد نفر به رویارویی لشکری بی‌شمار رفت. ۶. در روزی که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد. ۷. گروهی که حق حسین علیه‌السلام را انکار کردند، قبل از آن هم حق پدرش مرتضی را منکر شده بودند. ۸. گروهی از آنان گرد آمدند و همه جا را اشغال کردند. آنها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند. ۹. او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هرگاه شمشیرهای آنان برق می‌زد، باران مرگ می‌بارید ولی صدای رعد بلند نمی‌شد. ۱۰. از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حق آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیتی که پدر، فرزند را رها می‌کند [۱۷۶]. [صفحه ۱۵۵]

حسن محمود امین

سید حسن بن سید محمود بن سید علی، به سال ۱۲۹۹ ه.ق. در قریه‌ی عیترون در لبنان به دنیا آمد و به سال ۱۳۶۸ ه.ق. در بیروت بدرود حیات گفت و نعش او را به قریه‌ای در بلاد جبل عامل بردند که اواخر عمر در آنجا می‌زیست. وی عالمی فاضل و فقیهی دانشمند و تیز فهم بوده و شعرش مقام والایی دارد. ۱. وردوا علی الهیجاء ورود الهیم وراوا عظیم الخطب غیر عظیم ۲. و تنازعوا کأس المنیۃ بینهم فی غیر ما لغو و لا تأثیم ۳. یتسابقون الی الهجوم کأنهم خلقوا لیوم تسابق و هجوم ۴. یتعجلون البذل قبل اوانه و یسارعون لدعوة المظلوم ۵. وجدوا الحیات مع الهوان ذمیمه و الموت فی العلیاء غیر ذمیم ۶. و تقدموا للموت قبل امامهم و لقد یجوز تقدم المأموم [۱۷۷]. ۱. آنها مانند شتران تشنه که به سوی آب می‌تازند، به میدان نبرد تاختند و بلای بزرگ را ناچیز دیدند. ۲. بی‌شائبه گناه

و بیهودگی، در گرفتن و نوشیدن جام مرگ بر یکدیگر پیشی گرفتند. ۳. در حمله به دشمن بر یکدیگر پیشی می گرفتند. گویی خداوند آنها را برای روز مسابقه و حمله آفریده است. ۴. برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل، شتاب داشتند و هر گاه مظلومی آنها را می خواند، زود به کمک او می شتافتند. [صفحه ۱۵۶] ۵. زندگی همراه با خواری و ذلت به نظر آنها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سربلندی را پسندیدند. ۶. برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند، زیرا گاهی تقدم مأموم بر امام جایز است. [صفحه ۱۵۷]

عبدالحسین ازری

این شاعر توانا که به سال ۱۲۹۸ ه.ق. در بغداد متولد شده از آزادی خواهان عراق بود. او نخستین روزنامه را در حمایت از حقوق اعراب منتشر کرد و مدتها در زندان گذراند. او به سال ۱۳۷۴ ه.ق. در بغداد درگذشت و در نجف دفن شد. ۱. ما کان للاحرار الا قدوة بطل توسد فی الطفوف قتیلا ۲. و تعشق الاحرار سنتک التی لم تبق عذرا للشجا مقبولا ۳. قتلوک للدنیا و لکم لم تدم لبنی امیه بعد قتلک جیلا ۴. حملت (بصفین) الکتاب رماحهم لیکون رأسک بعده جیلا ۵. یدعون باسم (محمد) و بکربلا دمه غذا بسیوفهم مطلولا ۶. ما أبخس الدنیا اذا لم تستطع ان توجد الدنیا الیک مثیلا ۷. بسمائک الشعراء مهما حلّقوا لم یبلغوا من الف میل میلا [۱۷۸]. ۱. قهرمانی که در سرزمین طف مقتول شد، نمونه ای برای آزادگان بود. ۲. (ای حسین علیه السلام) آزادگان شیوه و سنت تو را عاشقانه دوست دارند. سنتی که عذری برای کسی باقی نگذاشت. ۳. بنی امیه شما را برای دنیا کشتند ولی بعد از شما، دنیا حتی به اندازه ی یک نسل هم به آنها وفا نکرد. ۴. (در صفین) قرآن را بر سر نیزه کردند تا اینکه (بتوانند) بعد از آن سر تو را بر نیزه حمل کنند. ۵. به نام محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند در حالیکه در کربلا شمشیرهای خود را به خون او آغشته [صفحه ۱۵۸] می کنند. ۶. چقدر دنیا پست است که نمی تواند کسی همانند تو را بیاورد. ۷.

شعرا هر چه در آسمان بزرگی تو اوج بگیرند، یک میل از هزاران میل را نمی توانند پیش برونند. [صفحه ۱۵۹]

حسین علی اعظمی

حسین بن علی بن حبشی العبیدی الاعظمی، به سال ۱۳۲۵ ه.ق. در اعظمیهی بغداد متولد شد. او تألیفات فراوانی دارد. به سال ۱۳۷۵ ه.ق. وفات یافت و در اعظمیه دفن شد. ۱. الدمع ينطق و العيون تترجم عما يضم الويم هذا المأتم ۲. اليوم قد ذبح السحين و آله ظلما و فاض الدمع و انفجر الدم [۱۷۹]. ۱. از آنچه که امروز در این ماتم می گذرد، اشک صحبت می کند و چشمها به ترجمه‌ی آن سخنان می پردازند. ۲. امروز حسین و خانواده‌اش به ستم کشته شدند. بدین سبب اشکها با خون فرو می ریزد. [صفحه ۱۶۰]

خلیل مغنیه

شیخ خلیل حسین بن علی مغنیه، به سال ۱۳۱۸ ه.ق. در قریه‌ی «طیردبا» از قرای شهر صور در لبنان متولد شد و به سال ۱۳۷۸ ه.ق. در صیداء وفات یافت. او را در زادگاهش دفن کردند. شیخ خلیل علوم ابتدائی را نزد پدرش شیخ حسین و دیگر علما و مدرسین شهر خود فراگرفت و حدود پانزده سال در نجف اشرف به تحصیل پرداخت تا اجازه‌ی اجتهاد گرفت و سپس به قریه‌ی خود بازگشت و به هدایت مردم و تعلیم و قضاوت پرداخت. [۱۸۰]. ۱. سل كربلا عما لقوا من كربة فيها و من خطب فظيع مفعج ۲. عميت قلوب امية فتجمعت لقتال آل الله أي تجمع ۳. هاجت بها احقادها فتذرعت للأخذ بالثارات أي تذرع ۴. ثارات أصنام لها قد نکست فهوت محطمة لأسفل موضع ۵. الله كيف الارض لم تخسف بهم غضبا و كيف الكون لم يتضعضع [۱۸۱]. ۱. از کربلا پرس که آنها چه رنج و مصیبت بزرگ و حزن‌انگیزی در آنجا یافتند. ۲. دل‌های بنی امیه کور شد و برای کشتن خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمدند. چه تجمعی بود! ۳. کینه‌های درونی آنها سربر آورد

و برای خونخواهی به دنبال بهانه بودند و چه بهانه‌ای داشتند!۴. خونخواهی به خاطر اینکه بتهای آنها شکسته شد و به پستی گرایید.۵. خدایا چگونه است که زمین آنها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آنها نلرزیده است؟ [صفحه ۱۶۱]

سلیمان ظاهر

شیخ سلیمان ظاهر از علما و ادبای لبنان در قرن نوزده میلادی بود. او به سال ۱۳۸۰ ه.ق. وفات یافت. ۱. بکیت الحسین و من کالحسین أحق بفراط الشجا و البکا۲. کفی شرفا أن شکت رزء البرایا، و من هولء ما شکا۳. بکاه المصلی و رکن الحطیم و زمزم و الحجر و المتکا کفاک علی ان غذا کعبه تحج الیه الوری رمسکا [۱۸۲]. ۱. بر حسین گریستم و چه کسی از حسین سزاوارتر است که از ناراحتی و اندوه بر او بگریند؟۲. این شرف برای او کافی است که همه‌ی مردم برای او آه و ناله کردند ولی خودش از مصیبتش شکایت نکرد.۳. مصلی و رکن حطیم و زمزم و حجر و متکا برای او گریه کردند.۴. (ای مولا) برای (بزرگی) تو همین بس که قبرت کعبه‌ای شده که مردم همانند حج به سوی آن می‌شتابند. [صفحه ۱۶۲]

محمد رضا شیبی

شیخ محمد رضا بن شیخ جواد بطائحی نجفی، به سال ۱۳۰۶ ه.ق. در نجف متولد شده و در سال ۱۳۸۵ ه.ق. وفات یافت. او از پیشگامان حرکت فکری و نهضت وطنی عراق بود. ۱. ما بال بجدل لا بلت مضاجعه قد حز اصبعه فی مخدم ذرب۲. لو کان یطلب منه بذل خاتمه لقال هاک، و هذا قبل فعل أبی [۱۸۳]. ۱. بجدل، که جاودان درهای خیر بر او بسته باد، چرا به طمع انگشتی، انگشت او را با شمشیر قطع کرد؟۲. اگر او انگشتی را از خود آن حضرت می‌طلبید، به او می‌فرمود: به تو بخشیدم چون قبل از این پدرم نیز این کار را کرده است. [صفحه ۱۶۳]

مهدی مطر

شیخ عبد المهدی پسر عالم مجاهد، شیخ عبدالحسین مطر به سال ۱۳۱۸ ه.ق. متولد شد و به سال ۱۳۹۵ ه.ق. وفات یافت. او بزرگترین شاعر زمان خود بود. ۱. ان لم تلک ساعه محموله ذمت فقد لبث ندائك اعصر ۲. قد و انظر البيت الحرام و نظره أخرى لقبرک فهو حج اکبر [۱۸۴]. ۱. اگر یک ساعت (روز عاشورا) ندای تو را جواب نداد لکن تمام اعصار و روزگاران به تو لبیک می گویند. ۲. برخیز و به کعبه نگاهی کن و نگاهی دیگر به قبر خود بینداز که حج اکبر است. [صفحه ۱۶۴]

حسن دجیلی

شیخ حسن بن شیخ محسن دجیلی، به سال ۱۳۱۰ در نجف متولد شد. او عالمی بزرگ بود و بر کتاب کفایه الاصول شرحی نوشته است. ۱. و قامت علیهم بعدما غاب أحمد عصائب غی أظهرت کامن الحق ۲. و قد نقضت عهد النبی بآله الهداء و قل الثابتون علی العهد ۳. غداة ابن هند أظهر الکفر طالبا بثارات قتلاه بیدر و فی احد ۴. ورام بأن یقضى علی دین أحمد و یرجع دین الجاهلیة والو أد [۱۸۵]. ۱. بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله گروههایی گمراه علیه آنها قیام کردند و کینه های پنهان خود را آشکار کردند. ۲. و عهد خود را با خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله که راهنمایان آنها بودند شکستند و تعدادی اندک بر آن عهد استوار ماندند. ۳. روزی که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خونخواهی کشته شدگان بدر و احد برخاست. ۴. می خواست دین احمد صلی الله علیه و آله را نابود کرده و دین جاهلی و زنده به گور کردن دختران را تجدید کند. [صفحه ۱۶۵]

محمد علی اردوبادی

شیخ محمد علی بن محمد قاسم بن محمد تقی اردوبادی تبریزی نجفی، به سال ۱۳۱۰ ه.ق. در تبریز متولد شد. او از سن ۵ سالگی در نجف زندگی کرده و در زمان تألیف اعیان الشیعه در حیات بوده است. [۱۸۶]. صاحب الغدیر نیز در زمان تألیف کتاب خود با او ملاقات داشته. ۱. احق الناس ان یبکی علیه بدمع شابه علق الدماء. ۲. بجنب العلقمی سری فھر فتی أبکی الحسین بکربلاء. ۳. اخوه وابن والده علی هزبر الملتقی، رب اللواء. ۴. صریعا تحت مشتبک المواضی ابوالفضل المضر ج بالدماء. ۵. و من واساه لا یشیه شیء عن ابن المصطفی عند البلاء. ۶. و قد ملک الفرات فلم یذقه و جاد له علی عطش بماء [۱۸۷]. ۱۰. او کسی است که از همه سزاوتر است تا بر او بگریند، گریه‌ای که آمیخته با خون باشد. ۲. شریف‌ترین و سخاوتمندترین جواب عرب (از نژاد فھر) در کربلا و در کنار علقمه به خاک افتاد و حسین بر او گریه کرد. ۳. برادرش (عباس) که در رویارویی با دشمن مانند شیر بود و علمدار لشکر او بود. ۴. ابوالفضل که در زیر برخورد شمشیرهای تیز، شهید و بدنش به خون آغشته شد. ۵. کسی که در روز مصیبت و بلا در همه حال یاور او بود و هیچ چیز نتوانست او را از یاری باز دارد. ۶. و هنگامی که فرات به تصرف او درآمد از آب آن نچشید و با اینکه تشنه بود خواست که آب را به برادر بخشد.

عبدالحسین حویزی

از شرح حال این شاعر اطلاعی نداریم. او معاصر با مؤلف ادب‌الطف بوده و دو بیت زیر را سروده و برای مؤلف فرستاده است: ۱. کل شیء فی عالم الکون أرخی عینه بالدموع یبکی حسینا. ۲. نزه الله عن بکا و علی قد بکاه و کان لله عینا [۱۸۸]. ۱۰. هر چه که در جهان وجود دارد مدام بر حسین می‌گرید و دیده‌اش پر از اشک است. ۲. خداوند از گریستن منزّه است ولی علی علیه‌السلام که چشم خداست بر حسین می‌گرید. [صفحه ۱۶۹]

نمونه‌ای از سروده‌های شاعران فارسی زبان

کسایى مروزی

ابوالحسن یا ابواسحاق کسایى مروزی به سال ۳۴۱ ه.ق. در مرو متولد شد. وی نخست مداح سامانیان و نیز مداح عبدالله بن احمد عتبی وزیر نوح بن منصور بود، لکن بعدها از مداحی دست کشید و به سرودن اشعاری در پند و اندرز و مدح و رثای اهل بیت علیهم السلام پرداخت. او یکی از بزرگترین گویندگان ادب فارسی در قرن چهارم و نخستین شاعر پارسی زبان است که مرثیه‌ی عاشورایی سروده است. با توجه به شواهد قطعی تاریخی و آثار این سخنور بزرگ، تردیدی در تشیع او وجود ندارد. از اشعار او در حدود ۲۰۰ بیت باقی مانده است. او اندکی بعد از سال ۳۹۴ ه.ق. وفات یافته است.

[۱۸۹] .بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوادست از جهان بشویم، عز و شرف نجویم مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضامیراث مصطفی را، فرزند مرتضی را مقتول کربلا را، تازه کنم تولای آن میر سربریده، در خاک و خون تپیده از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغاتنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسنه از خانمان گسسته وز اهل بیت و آبا از شهر خویش رانده وز ملک برفشانده مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولی مجروح خیره گشته، ایام تیره گشته بدخواه چیره گشته، بی رحم و بی محاباصفین و بدر و خندق حجت گرفته با حق خیل یزید احمق، یک یک به خونش کوشاپاکیزه آل یاسین، گمراه زار و مسکین وان کینه‌های پیشین، آن روز گشته پیدا آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد، ویحک کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجا؟ بیچاره شهربانو، مصقول کرده زانو بیجاده گشته لولو، بر درد ناشکیبا [صفحه ۱۷۰] آن زینب غریوان، اندر میان دیوان آل زیاد و مروان نظاره گشته عمدامؤمن چنین تمنا هرگز کند؟ نگو، نی چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترسا آن بی وفا و غافل، غره شده به باطل ابلیس وار جاهل، کرده به کفر مبدارفت و گذاشت گیهان، دید آن بزرگ برهان وین رازهای پنهان، پیدا کنند فرداتخم جهان بی بر، این است و زین فزون تر کهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانابر مقتل

ای کسای، برهان همی نمایی گر هم بر این بیایی، بی خار گشت خرما مؤمن درم پذیرد
تا شمع دین بمیرد ترسا به زر بگیرد، سم خر مسیحاتا زنده ای چنین کن، دلهای ما حزین
کن پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا [صفحه ۱۷۱]

امیر معزی

امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری، شعر قرن پنجم و اوایل قرن
ششم هجری بود. تخلص او به معزی به جهت تقرب وی به دربار معزالدین ملکشاه بن
الب ارسلان است. او تا سال ۴۸۵ ه.ق. در خدمت آن سلطان بود. پس از وفات او مدتی
در هرات و نیشابور و اصفهان سرگرم مدح امرای سلجوقی و غیر سلجوقی بوده و سپس
در خراسان به خدمت سنجر درآمد و تا پایان عمر در خدمت او می زیست، وفات او بین
سالهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ ه.ق. اتفاق افتاده است. او در قصیده سرایی استاد بود و دیوانش حدود
۱۹۰۰۰ بیت دارد. [۱۹۰]. آن که چون آمد به دستش ذوالفقار جان شکار گشت معجز
در کفش چون در کف موسی، عصا آمد آواز منادی «لا فتی الا علی» وانگهی «لا سیف
الا ذوالفقار» آمد نداوان دو دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن هر دو اندر
کعبه ی جود و کرم، رکن و صفا آن یکی را جان ز تن گشته جدا اندر حجاز وان دگر را
سر جدا گشته ز تن در کربلا آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول گرد بر رویش
نشست و شمر ملعون در قفاوانکه حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم چشم او در آب
غرق و گیسوان اندر دما روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش تو بده داد و مباش از حب
مقتولان جدا [صفحه ۱۷۲]

حکیم سنایی

ابوالمجد مجدود بن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. او پس از
رشد در شاعری به دربار غزنویان راه جست و مسعود بن ابراهیم و بهرام شاه بن مسعود

را مدح کرد. پس از آن به دامن عرفان دست زد و از جهان و جهانیان دست شست. چنان که بهرامشاه خواست خواهر بدو دهد، او نپذیرفت. او چند سال از دوره‌ی جوانی خود را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذراند و گویا در همه‌ی ایام که در بلخ بود راه کعبه پیش گرفت، سپس باز مدتی در بلخ بود و از آنجا به سرخس و مرو و نیشابور رفت و در سال ۵۱۸ به غزنین بازگشت. او را شاگرد و پیرو ابویوسف یعقوب همدانی دانسته‌اند. سنایی تا پایان عمر در غزنین به عزلت گذراند و آرامگاه او نیز در این شهر است. او در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن موثر بوده است. از آثار اوست: حقیقه‌الحقیقه، طریق‌التحقیق، سیرالعباد، کارنامه‌ی بلخ و.... وفات او را بین سالهای ۵۲۵ تا ۵۴۵ ه.ق. نوشته‌اند. [۱۹۱]. حبذا کربلا و آن تعظیم کز بهشت آورد به خلق نسیم‌وان تن سربریده در گل و خاک و آن عزیزان به تیغ، دلها چاک‌وان گزین همه جهان، کشته در گل و خون، تنش بیا غشته و آنچنان ظالمان بدکردار کرده بر ظلم خویشان اصرار حرمت دین و خاندان رسول جمله برداشته ز جهل و فضول تیغها لعل گون ز خون حسین چه بود در جهان بتر زین شین؟ زخم شمشیر و نیزه و پیکان بر سر نیزه، سر به جای سنان کرده آل زیاد و شمر لعین ابتدای چنین تبه در دین [صفحه ۱۷۳] مصطفی جامه جمله بدریده علی از دیده خون بباریده فاطمه روی را خراشیده خون بباریده بی حد از دیده حسن از زخم کرده سینه کبود زینب از دیده‌ها برانده دو رود عالمی بر جفا دلیر شده رو به مرده، شرزه شیر شده کافرانی در اول پیکار شده از زخم ذوالفقار، فگار کین دل بازخواسته ز حسین شده قانع بدنی شماتت و شین‌هر که بدگوی آن سگان باشد دان که او شاه آن جهان باشد هر که راضی شود به کرده‌ی زشت نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت دین به دنیا به خیره بفروشد نکند نیک و در بدی کوشد خیره، راضی شود به خون حسین که فزون بود وقعش از ثقلین آنکه را این خبیث، خال بود مؤمنان را کی ابن خال بود؟ من ازین ابن خال بزارم کز پدر نیز هم در آزارم پس تو گویی: یزید میر من است عمر عاص پلید، پیر من است آنکه را عمر عاص باشد پیر یا یزید پلید باشد میر مستحق

عذاب و نفرین است بد ره و بد فعال و بد دین است لعنت دادگر بر آن کس باد که مر او را کند به نیکی یادمن نیم دوستدار شمر و یزید زان قبیله منم به عهد، بعیدهر که راضی شود به بد کردن لعنتش، طوق گشت در گردن [۱۹۲]. داستان پسر هند مگر نشیدی که از او و سه کسس او به پیمبر چه رسید پدر او در دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او به ناحق، حق داماد پیمبر بستد پسر او سر فرزند پیمبر بیرید بر چنین قوم، تو لعنت نکنی؟ شرمت باد لعن الله یزیدا و علی آل یزید [۱۹۳] [صفحه ۱۷۴]

ادیب صابر

شهاب الدین شرف الادباء بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور ایرانی در قرن ششم هجری است. اصل وی از ترمذ بود و شاعری وی هم در آن شهر شروع شد ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم، روزگار گذرانید و به مداحی سنجر اختصاص یافت. وقتی سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد، او چندی در خوارزم ماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه‌ای برای قتل سنجر ترتیب داده بود، صابر از آن آگاه شد و به وسیله‌ای سنجر را مطلع کرد و نقشه‌ی اتسز باطل گردید و او ادیب را در جیحون انداخت. قتل صابر بین سالهای ۵۳۸ تا ۵۴۲ ه.ق. صورت گرفته است. دیوان او غزلها و تغزلهای لطیف بسیار دارد. [۱۹۴]. به کربلا چو دهان حسین ازو نچشید همی دهند زبانها یزید را دشنام‌مشکن دل، ارچه عهد تو بشکست روزگار کی داشت عهد نیک بر اهل زمین، زمن؟ دانی که بر علی و حسین و حسن چه کرد عهد بد زمانه، چه در سر، چه در علن؟ هجران تو دشت کربلا بود زو حصه من همه بلا شد و ز خون دو دیده، رویم اینک چون حلق شهید کربلا شد [صفحه ۱۷۵]

قوامی رازی

از شاعران معروف شیعی مذهب قرن ششم هجری است که در خدمت رجال و خاندانهای بزرگ شیعی عراق به سر می برد. وفاتش در اواسط قرن ششم و پیش از سال ۵۶۰ ه.ق. اتفاق افتاده است. علاوه بر مناقب و مراثی خاندان رسالت که قوامی به ذکر آنها شهرت داشته، از وی قصاید متوسطی در مدح و زهد و وعظ باقی مانده است. غزلهای عاشقانه‌ی شیرین و مطبوعش در میان معاصران وی قابل توجه به نظر می رسد. [۱۹۵]. روز دهم ز ماه محرم به کربلا ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفاهرگز مباد روز چو عاشور در جهان کان روز بود قتل شهیدان کربلا آن تشنگان آل محمد اسیروار بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا عریان بمانده پردگیان سرای وحی مقتول گشته شاه سراپرده‌ی عبا هر گه که یادم آید از آن سید شهید عیشم شود منغص و عمرم شود هبای بس بلا و رنج که بر جان او رسید از جور و ظلم امت بی رحم و بی حیابا هر کسی همی به تلافی حدیث کرد آن سید کریم نگو خلق خوش لقاتا آن شبی که روز دگر بود قتل او می دادشان نوید همی گفتشان ثنابر تن زره کشیده و بر دل گره زده رویش زغبین تافته، پشتش ز غم دو تاخونش چکیده از سر شمشیر بر زمین یاقوت در نشانده ز مینا به کهربالب خشک ز آتش دل و رخ ز آب دیده تر دل با خدای برده و تن داده در قضا بگرفته روی آب، سپاه یزید شوم بی آب چشم و سینه پر از آتش هوا از نیزه‌ها چو بیشه شده حربگاهشان ایشان در او خروشان چون شیر و اژدها [صفحه ۱۷۶] بر آهوان خوب، مسلط شده سگان بر عدل، ظلم چیره شده، بر بقا، فنا اینها در آب تشنه و ایشان به خونشان از مهر سیر گشته وز کینه ناشتابر قهر خاندان نبوت کشیده تیغ تا چون کنندشان به جفا سر زن جدا آهخته تیغ بر پسر شیر کردگار آن باغیان باقی شمشیر مرتضامیر و امام شرع، حسین علی که بود خورشید آسمان هدی، شاه اوصیا از چپ به راست حمله همی کرد چون پدر تا بود در تنش نفسی و رگی به جاخویش و تبار او شده از پیش او شهید فرد و وحید مانده در آن موضع بلافتاد غلغل ملکوت اندر آسمان برداشته حجاب افق امر کبریا بر خلد منقطع شده انفاس حور عین بر عرش مضطرب شده ارواح انبیا خورشید و ماه تیره و تاریک بر فلک آرامش زمین شده

چون جنبش هوازها و مصطفی و علی سوخته ز درد ماتم سرای ساخته بر سدره منتهدار
پیش مصطفی شده زهرای تنگدل گویان که چیست درد حسین مرا دوا؟ فرزند من که
هست تو را آشنای جان در خون همی کند به مصاف اندر، آشنای تشنگی روانش بی صبر
و بی شکیب گرمای کربلا شده بی حد و انتها و در میان آن همه تیغ و سنان و تیر دانی
همی که جان و جگر خون شود مرزنده نمانده هیچکس از دوستان او در دست دشمنانش
چرا کرده ای رها؟ یکره بنال پیش خداوند دادگر تا از شفاعت تو کند حاجتم رواگفتا
رسول: باش که جان شریف او زان قتلگاه زود خرامد بر شمایشان درین، که کرد حسین
علی سلام جدش جواب داد و پدر گفت، مرحبازها ز جای جست و به رویش در اوفتاد
گفت: ای عزیز ما، تو کجایی و ما کجا؟ چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم؟
مادر در انتظار تو، دیر آمدی چرا؟ کار چو تو بزرگ، نه کاری بود حقیر قتل چو تو
شهید، نه قتلی بود خطا [صفحه ۱۷۷] فرزند آن کسی که زایزد برای اوست در باغ وحی،
جلوه‌ی طاووس «هل اتی» [۱۹۶]. آب فرات بر تو بیستند ناکسان آمیختند خون تو با
خاک کربلانه هیچ مهربان که تولا کند به تو نه هیچ سنگدل که محابا کند تو راسینه
دریده، حلق بریده، فتاده دست غلتان به خون و خاک، سر از تن شده جدابر سینه‌ی عزیز
تو بر، اسب تاخته ای همچون مصطفی ز همه عالم اصطفااندام تو چگونه بود زیر نعل
اسب کز روی لعل تو نزدی گرد گل صبا؟ رخت و بنه به غارت و فرزند و زن اسیر در
دست آن جماعت پرزرق بی حیا و لاد و آل تو متحیر شده زیم وز آه سردشان متغیر شده
هوا [صفحه ۱۷۸]

عطار نیشابوری

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، شاعر و عارف
معروف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری بوده است. گفته‌اند که پدر او عطار
(دارو فروش) بود و فریدالدین کار او را دنبال کرد و در داروخانه‌ی خود سرگرم طبابت

بود. در همان اوان وی را انقلابی باطنی دست داد و چون سرمایه‌ای بزرگ از ادب و شعر آموخته بود، اندیشه‌های عرفانی خود را به نظم درآورد. عطار را در عرفان، مرید مجدالدین بغدادی و رکن‌الدین اسحاق و قطب حیدر دانسته‌اند. او قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراء النهر، بسیاری از مشایخ را زیارت کرد. در همین سفرها و ملاقاتها بود که به خدمت مجدالدین بغدادی رسید. او به سال ۶۱۸ ه. ق. وفات یافته و مقبره‌اش در نزدیکی شهر نیشابور باقی است. وی آثار بسیاری به وجود آورده که از آن جمله است: تذکره الاولیاء (به نثر)، دیوان اشعار، منطق الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، خسرونامه و غیره [۱۹۷] بعضی او را شیعه دانسته‌اند و تعداد ۴۰ تا نود کتاب به وی نسبت داده‌اند. [۱۹۸]. کیست حق را و پیمبر را ولی؟ آن حسن سیرت، حسین بن علی آفتاب آسمان معرفت آن محمد صورت و حیدر صفت نه فلک را تا ابد مخدوم بود زان که او سلطان ده معصوم بود تشنه او را دشنه آلوده به خون نیم کشته گشته، سرگشته به خون آنچنان سر را که برد بی‌دریغ؟ کآفتاب از درد آن شد زیر میخ گیسوی او تا به خون آلوده شد خون گردون از شفق پالوده شد [صفحه ۱۷۹] کی کنند این کافران با این همه؟ کو محمد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟ صد هزاران جان پاک انبیا صف زده بینم به خاک کربلا در تموز کربلا تشنه جگر سر بریدندش، چه باشد زین بتر؟ با جگر گوشه‌ی پیمبر این کنند وانگهی دعوی داد و دین کنند کفرم آید هر که این را دین شمرد قطع باد از بن زفانی کاین شمرد هر که در رویی چنین آورد تیغ لعنتم از حق بدو آید دریغ کاشکی ای من سگ هندوی او کمترین سگ بودمی در کوی او [۱۹۹] امامی کآفتاب خافقین است امام از ماه تا ماهی، حسین است چه خورشیدی جهان را خسرو آمد که نه معصوم پاکش، پسرو آمد چو آن خورشید اصل خاندان است به مهرش نه فلک از پی روان است چراغ آسمان مکرم بود جهان علم و بحر معرفت بود بهشت هر دو عالم کم گرفته ولی نورش همه عالم گرفته رخ او بود خورشید الهی شب تاریک، مویش از سیاهی امام ده و دو حق کرد قسمت که هر یک پرده‌ای سازد ز عصمت اگر

هستی تو اهل پرده‌ی راز ازین پرده به زاری می‌ده آوازبیر این راه او گر مبتلا بود ولی خونریز او در کربلا بود بسی خون کرده‌اند اهل ملامت ولی این خون نخسبد تا قیامت هر آن خونی که بر روی زمانه‌ست برفت از چشم و این خون جاودانه ست چو ذات آفتابش جاودان بود ز خون او شفق باقی از آن بود چو آن خورشید دین شد ناپدیدار در آن خون چرخ می‌گردد چو پرگار [۲۰۰]. [صفحه ۱۸۰]

کمال الدین اصفهانی

اسماعیل بن جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، ملقب به خلاق المعانی، او و پدرش هر دو در قصیده‌سرایی مشهورند. سبب شهرت او را به خلاق المعانی آن دانسته‌اند که در شعر وی معانی دقیقه مضمّن است که بعد از چند نوبت مطالعه ظاهر می‌شود. از جمله ممدوحان او رکن‌الدین مسعود از آل صاعد اصفهان، جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه، حسام‌الدین اردشیر از آل باوند و اتابک سعد بن زنگی هستند. وی دوره‌ی وحشتناک حمله‌ی مغول را درک کرد و به چشم خویش قتل عام مردم اصفهان را به دست مغولان به سال ۶۳۳ ه.ق. دید و خود نیز دو سال بعد ۶۳۵ ه.ق. به دست مغولی به قتل رسید. کمال‌الدین در آوردن معانی دقیق و باریک اندیشی مهارت دارد و در التزامات صعب و تقیید به آوردن مفاهیم مشکل، چیره دست است. دیوان او به طبع رسیده است. [۲۰۱]. این واقعه‌ی هایل جانسوز بینید وین حادثه‌ی صعب جگر سوز بینید بر باز بینید ستم کردن گنجشک بر شیر، شغالان شده پیروز بینید آن سلطنت و قاعده‌ی حکم که دی بود وین عجز و پریشانی امروز بینید از دود دل خلق درین ماتم خونبار یک شهر پر از آتش دلسوز بینید و عیسی یک روزه ندیدی که سخن گفت نقالی این طفل نوآموز بینید چون محرم رسید و عاشورا خنده بر لب حرام باید کرد و پی ماتم حسین علی گریه از ابر وام باید کرد لعنت دشمنانش باید گفت دوستداری تمام باید کرد [صفحه ۱۸۱] اگر کسی پسری را از آن تو بکشد به عمر خویش ره لعنت رها نکنی اگر کشنده‌ی فرزند

مصطفی ست یزید حدیث لعنت و نفرین او چرا نکنی؟ تو بر کشنده‌ی فرزند خون مکن
لعنت چو بر کشنده‌ی فرزند مصطفی نکنی [صفحه ۱۸۲]

مولوی

جلال الدین محمد فرزند سلطان العلما محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین، به سال ۶۰۴ ه.ق. در بلخ به دنیا آمد. پدر وی از علماء و صوفیان بزرگ زمان خود بود که به سبب رنجش از سلطان محمد خوارزمشاه از بلخ به قونیه رفت. جلال الدین در ابتدا در قونیه و سپس در حلب و دمشق به تحصیل پرداخت و در قونیه به تدریس و وعظ مشغول گشت. در سال ۶۴۲ ه.ق. با شمس تبریزی ملاقات کرد. این ملاقات سبب انقلابی روحانی در مولانا شد که نتیجه‌ی آن مسند تدریس و فتوی را ترک گفت. مولانا به سال ۶۷۲ ه.ق. در قونیه وفات یافت. آثار به جای مانده از او عبارتند از: ۱. مثنوی در ۶ جلد و شامل ۲۶ هزار بیت. ۲. دیوان معروف به دیوان کبیر مشتمل بر ۵۰۰۰۰ بیت. ۳. رباعیات. ۴. مکتوبات. ۵. فیه ما فیه ۶. مجالس سبعة [۲۰۲]. کجایید ای شهیدان خدایی؟ بلاجویان دشت کربلایی کجایید ای سبک روحان عاشق؟ پرنده تر ز مرغان هوایی کجایید از شهان آسمانی؟ بدانسته فلک را در گشایی کجایید از زجان و جا رهیده؟ کسی مر عقل را گوید کجایی؟ کجایید از در زندان شکسته بداده وامداران را رهایی کجایید از در مخزن گشاده؟ کجایید ای نوای بی‌نوايي؟ دران بحرید کاین عالم کف اوست زمانی بیش دارید آشنایی [۲۰۳]. [صفحه ۱۸۳]

سیف فرغانی

سیف الدین ابوالمحمّد محمد الفرغانی، شاعری عارف و گوشه گیر بوده و در فرغانه متولد شده است. وی پس از مدتی به تبریز رفته و از آنجا به آسیای صغیر هجرت کرد و در شهری به نام آقسرا در خانقاهی کوچک درگذشت و همانجا مدفون شد. تاریخ

وفاتش را بین سالهای ۷۴۹ تا ۷۵۵ ه.ق. تخمین زده‌اند. او همواره از حکام و ستمگران روزگار خویش کناره‌گیری کرده و ستم آنان را می‌نکوهید. [۲۰۴]. ای قوم درین عزا بگریید بر کشته‌ی کربلا بگریید با این دل مرده، خنده تا چند؟ امروز در این عزا بگریید از خون جگر سرشک سازید بهر دل مصطفی بگرییدوز معدن دل، به اشک چون در بر گوهر مرتضی بگریید با نعمت عافیت، به صد چشم بر اهل چنین بلا بگریید دل خسته‌ی ماتم حسینید ای خسته دلان، هلا بگریید در ماتم او خمش م باشید یا نعره زنید یا بگریید تا روح که متصل به جسم است از تن نشود جدا، بگریید در گریه، سخن نکو نیاید من می‌گویم، شما بگریید بر جور و جفای آن جماعت یک دم ز سر صفا بگریید [۲۰۵]. اشک از پی چیست؟ تا بیارید چشم از پی چیست؟ تا بگریید در گریه به صد زبان بنالید در پرده به صد نوا بگریید تا شسته شود کدروت از دل یک دم ز سر صفا بگریید [۲۰۶]. نسیان گنه، صواب نبود کردید بسی خطا، بگرییدوز بهر نزول غیث رحمت چون ابر، گه دعا بگریید [صفحه ۱۸۴]

خواجوی کرمانی

ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی بن محمود متخلص به خواجو المرشدی الکرمانی، به سال ۶۸۹ ه.ق. در کرمان متولد شد. چون بعدها به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی مرید شد، لقب المرشدی گرفت. او معاصر سلطان ابوسعید بهادر بود. وفاتش را حدود سال ۷۵۳ ه.ق. نوشته‌اند. خواجو در اکثر علوم استاد بود. [۲۰۷]. آن گوشوار عرش که گردون جوهری با دامنی پر از گهرش، بود مشتری درویش ملک بخش جهاندار خرقة پوش خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری در صورتش معین و در سیرتش مبین آیات ایزدی و صفات پیمبری در بحر شرع، لولوی شهوار و همچو بحر در خوش غرقه گشته ز پاکیزه گوهری اقرار کرده حر یزیدش به بندگی خط باز داده روح امینش به چاکری لب خشک و دیده تر، شده از تشنگی هلاک وانگه طفیل خاک درش خشکی و تری از کربلا بدو

همه کرب و بلا رسید آری همین نتیجه دهد ملک پروری گلگون هنوز چنگ پلنگان
کوهسار از خون حمزه، شاه شهیدان روز گاردیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت
وز نفیر سوزنا کم، کله‌ی خضرا بسوخت چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل جان
منظوران این نه منظر مینا بسوخت آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد ماهی اندر
بحر و مه بر غرفه‌ی بالا بسوخت [صفحه ۱۸۵] چون چراغ دیده‌ی زهرا بکشتندش به زهر
زهرة را دل بر چراغ دیده‌ی زهرا بسوخت چون روان کردند خون از قره‌العین نبی چشم
عیسی خون بیارید و دل ترسا بسوخت دیده‌ی تر دامن، آن روزش بیفکندم ز چشم کان
نهال باغ پیغمبر ز استسقا بسوخت بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان گوهر
سیراب را جان بر دل دریا بسوخت دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده‌اند بغض اولاد
علی را نقش خاتم کرده‌اند [صفحه ۱۸۶]

ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین محمد طغرایی، در عهد سلطان محمد خدابنده می‌زیست.
او در قریه‌ی فریومد سبزوار متولد شده و هشتاد سال عمر کرد و به سال ۷۶۹ ه.ق. در
همان قریه درگذشت و در مقبره‌ی پدر شاعر خود مدفون گردید. در جنگی که میان امیر
وجیه الدین مسعود سربداری و ملک معزالدین روی داد، دیوان ابن یمین مفقود گردید.
وی آنچه از اشعارش در دست دیگران بود فراهم آورد و شاید چیزی بر آن افزوده باشد.
[۲۰۸]. شنیدم ز گفتار کارآگاهان بزرگان گیتی، کهان و مهان که پیغمبر پاک والا نسب
محمد سر سروران عرب چنین گفت روزی به اصحاب خود به خاصان درگاه و احباب
خود که چون روز محشر درآید همی خلایق سوی محشر آید همی منادی برآید به هفت
آسمان که ای اهل محشر کران تا کران زن و مرد چشمان به هم برنهد دل از رنج گیتی
به هم برنهد که خاتون محشر گذر می‌کند ز آب مژه، خاک تر می‌کند یکی گفت کای
پاک بی کین و خشم زنان از که پوشند باری دو چشم؟ جوابش چنین داد دارای دین که

بر جان پاکش هزار آفرین که فردا که چون بگذرد فاطمه زغم جیب جان بردرد
 فاطمه ندارد کسی طاقت دیدنش ز بس گریه و سوز نالیدنش به یک دوش او بر، یکی
 پیرهن به زهر آب آلوده بهر حسن ز خون حسینش به دوش دگر فروهشته آغشته دستار
 سر [صفحه ۱۸۷] بدین سان رود خسته تا پای عرش بنالد به درگاه دارای عرش بگوید
 که خون دو والا گهر ازین ظالمان هم تو خواهی مگرستم، کس ندیده ست ازین بیشتر
 بده داد من چون تویی داد گر کند یاد سوگند یزدان چنان به دوزخ کنم بندشان جاودان چه
 بد طالع آن ظالم زشت خوی که خصمان شوندش شفیعان اوی [۲۰۹]. الا ای خردمند
 پاکیزه رای به نفرین ایشان بر گشای وزان تو ز یزدان جان آفرین بیابی جزای بهشت برین
 [صفحه ۱۸۸]

سلمان ساوجی

جمال الدین بن علاء الدین محمد، از جوانی مداح خواجه غیاث الدین محمد وزیر بود و
 پس از بر هم خوردن اساس سلطنت ایلخانان و مرگ ابوسعید به خدمت امرای جلایر
 پیوست و مداح امیر شیخ حسن بزرگ و زوجه ی او دلشاد خاتون گردید و در بغداد
 پایتخت ایلکانیان اقامت گزید. او مدتی در تبریز به سر برد و در سال ۷۷۷ ه.ق. که شاه
 شجاع بر تبریز مستولی شد وی را در آنجا مدح گفت. در اواخر عمر به ساوه برگشته و
 در آنجا منزوی شد و بالاخره به سال ۷۷۸ ه.ق. در ملک خود در گذشت. سلمان آخرین
 شاعر قصیده سرای بزرگ پس از حمله ی مغول است و در قصیده، سبک کمال الدین
 اسماعیل اصفهان و ظهیر فاریابی و انوری را تتبع کرده. بعضی غزلیات او نیز به واسطه ی
 شباهت بسیار به غزلیات حافظ، به اشتباه در دیوان حافظ گنجانیده شده است. سلمان
 علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات، دو مثنوی به نام «جمشید و خورشید» و
 «فراقنامه» دارد. دیوان او از نظر اشارت تاریخی دارای اهمیت بسیار است. [۲۱۰]. خاک،
 خون آغشته ی لب تشنگان کربلاست آخر ای چشم جهان بین، اشک خونین

کجاست؟ جز به چشم و چهره مسپر خاک آن ره، کانه‌مه نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست ای دل بی صبر من، آرام گیر اینجا دمی کاندترین جا منزل آرام جان مرتضاست این سواد خوابگاه قره‌الین علی ست وین حریم بارگاه کعبه‌ی عز و علاست [صفحه ۱۸۹] روضه‌ی پاک حسین است این که مشکین زلف حور خویشان را بسته بر جاروب این جنت سراسر ز آب چشم زایران روضه‌اش، «طوبی لهم» شاخ طوبی را به جنت، قوه‌ی نشو و نماست مهبط انوار عزت، مظهر اسرار حق منزل آیات رحمت، مشهد آل عباس است ای که زوار ملایک را جنابت مقصد است وی که مجموع خلایق را ضمیرت پیشواست نعل شیرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست بهره جز آتش چه یابد هر که برد سر به تیغ خاصه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست جوهر آب فرات از خون پاکان گشت لعل وین زمان آن آب خونین، همچنان در چشم ماست سنگها بر سینه کوبان، جامه‌ها در نیل غرق می‌رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست یا امام متقین، ما مخلصان طاعتیم یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست [۲۱۱]. [صفحه ۱۹۰]

شاه داعی شیرازی

سید نظام‌الدین محمود بن حسن الحسنی ملقب به داعی الی الله یا شاه داعی، از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسله‌ی علویان طبرستان است. او به سال ۸۱۰ ه.ق. در شیراز متولد شد. در جوانی دست ارادت به شیخ مرشدالدین ابواسحاق داده و مدتی هم در محضر شاه نعمه‌الله ولی در کرمان گذرانده است و به سال ۸۷۰ یا ۸۶۷ ه.ق. در شیراز وفات یافته و همانجا مدفون است. از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان بجای مانده که از جمله‌ی آنهاست: مثنویهای ششگانه مشهور به سته‌ی داعی، دواوین، ساقی‌نامه و ۱۶ رساله با نثر. او در شعر هم «داعی» تخلص می‌کرده و هم «نظامی». [۲۱۲]. خواجه‌ی عالم امام

المرسلین آن که زو بازیب شد دنیا و دین با چنین تمکین حکم و اصطفای خوش نشسته بود روزی مصطفی نزد او شهزادگان در انبساط هر دو را از التفات او نشاطین یکی در حسن، در ثمین وان دگر گوهر، حسین نازنین زاده این دو گوهر، این دو سرفراز از علی و فاطمه در بحر رازبوده جد خویش را منظور چشم هر دو را می داشت همچون نور چشم سوی ایشان داشت خواجه دیدگان کآب گشت از دیدگان او روان سائلی گفتا چو خواجه می گریست یا رسول، این گریه ی دلسوز چیست؟ چون نگریم؟ گفت، کآمد جبرئیل آنکه از حضرت مرا او شد دلیل گفت با من گر چه خواهی شد ملول می کنم القا حدیثی ای رسول گر چه این هر دو جگر گوشه ی تو اند ملجأ امت به محشر این دو اندامت خواهند کشتن شان دریغ شان دریغ این به زهر و آن یک دیگر به تیغ [صفحه ۱۹۱] امتان بی وفا را بین که چون این دو گوهر را روا دارند خون چون نگریم کاین دو جان روزگار هر دو را خواهند کشتن زار زار؟ چون نگریم کاین دو، روزی از قضا می در دشان چنگل سگ زاده هالیک با حکم خدایی چاره نیست گر چه دل، الا که پاره پاره نیست آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین گریند بر امام زمان و زمین، حسین یاد آورید خون که روان کرده اند چون از گردن و ز حنجره ی نازنین، حسین از زعم خویش دعوی اسلام کرده اند وانگه شهید کرده و کشته چنین، حسین فریاد و ناله می کند و یاد می کند کافر به گریه در طرف روم و چین، حسین ای مصطفی که خفته ای اما نخفته ای از روضه سر بر آر و بدین سان ببین، حسین داعی بگو که قاتل او روز رستخیز از فعل شوم خود به کجا آورد گریز [صفحه ۱۹۲]

ابن حسام خوشفی

محمد فرزند حسام الدین معروف به «ابن حسام» از شاعران قصیده سرا و مدیحه پرداز، در اواخر قرن هشتم در دهکده ی خوسف از قرای بیرجند ولادت یافت. او از راه زراعت کسب معاش می کرد. دیوان اشعار و خاوران نامه ی او ۲۲ هزار بیت دارد. ابن حسام به

سال ۸۷۵ ه.ق. وفات یافته و درخوسف مدفون است. [۲۱۳]. دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین طواف کرد شبی گرد کربلای حسین طراز طره مشکین عنبر افشانش خضاب کرد به خون، خصم بی وفای حسین قدر چو واقعه‌ی کربلا مشاهده کرد ز چشم چشمه‌ی خون راند بر قضای حسین نشسته بر سر خاکستر آفتاب مقیم کبود پوش به سوگ از پی عزای حسین جمال روشن خورشید را غبار گرفت که در غبار نهان شد مه لقای حسین به روز واقعه‌ی ظالم خدا ناترس بیا ببین که چها کرده‌ای به جان حسین خدای قاضی و پیغمبر از تو ناخشنود چگونه می‌دهی انصاف ماجرای حسین [صفحه ۱۹۳] حسین، جان گرامی فدای امت کرد سزااست امت اگر جان کند فدای حسین به روز حشر بینی به دست پیغمبر کلید گنج شفاعت به خونبهای حسین غبار گرد مناهی به دامنش نرسد ز عصمت گهر پاک پارسای حسین سحاب، قطره‌ی باران، حسین، سربخشید عطای ابر کجا و کجا عطای حسین؟ اگر رضای خدا و رسول می‌طلبی متاب روی ارادت تو از رضای حسین به باغ منقبت آل مصطفی امروز منم چو بلبل خوشخوان، سخنسرای حسین خموش «ابن حسام» این سخن نه لایق توست ستایش تو کجا و کجا ثنای حسین؟ مهیمن، به دعایی که خواند پیغمبر که یاد کرد در او صفوت و صفای حسین کز آفتاب قیامت مرا پناهی ده به زیر سایه‌ی دامن کش لوای حسین [صفحه ۱۹۴]

بابافغانی شیرازی

شاعر خوش ذوق اوایل قرن دهم هجری است که علاوه بر شیراز مدتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قوینلو گذرانید و اواخر عمر خود را در خراسان به عزلت سپری کرد. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل آورده که در قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری پیروان بسیار داشت. [۲۱۴]. روز قیامت است صبح عشور تو ای تا صبح روز قیامت ظهور توای روشنایی شجر وادی نجف هر ریگ کربلاشده طوری ز نور تو آن را که گل به خمر سرشتند، کی رسید فیض

از زلال جرعه‌ی جام ظهور تو؟ بیگانه از خدا و رسول است تا ابد برگشته اختری که نشد
آشنای توچنیدن هزار جامعه‌ی اطلس قبا شود فردا که آورند به محشر عبای تو بر بسته
رخت، کعبه و مانده قدم به راه بهر زیارت حرم کربلای تو [صفحه ۱۹۵]

اهلی شیرازی

مولانا محمد بن یوسف بن شهاب معروف به اهلی شیرازی در حدود سال ۸۵۸ ه.ق. در
شیراز متولد شده او از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی است و تعداد ۱۲ تألیف به او
نسبت داده‌اند. اهلی معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی است و به سال ۹۴۲ ه.ق.
در شیراز در گذشته و در کنار قبر حافظ مدفون است. [۲۱۵]. ای نقد جان، نثار شهیدان
کربلا چون خاک رهگذار شهیدان کربلاطوری که قدر و منزلتش از فلک گذشت
سنگی ست از مزار شهیدان کربلا آب خضر به پرده‌ی ظلمت نهفته چیست؟ گر نیست
شرمسار شهیدان کربلا در چشم آفتاب کند خاک، اگر رود بر آسمان، غبار شهیدان
کربلا گر خضر از حیات پشیمان شود رواست کون نیست در شمار شهیدان کربلا گلگشت
عاشقان همه در خون خود بود این است لاله زار شهیدان کربلا تا دست لطف حق چه نهد
مرهم نهان بر زخم آشکار شهیدان کربلا استاده است ساقی کوثر، می ظهور بر کف، در
انتظار شهیدان کربلا آغشته شد به خون، سر و فرقی که موی او خون در درون نافه‌ی تاتار
کرده است قدر حسین کم نشد و شد عزیزتر خود را یزید، رو سیه و خوار کرده است چون
سوز این عزا نچکاند ز دیده آب؟ جایی که چشم چشمه گهربار کرده است آن ناکسی
که قصد حسین اختیار کرد بی شک که قصد احمد مختار کرده است وانکس که خاطر
نبی آزرده شد از او حق را ز جهل و معصیت، آزار کرده است یا مرتضی علی، به شهیدان
روا مدار ظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است [صفحه ۱۹۶] آمد عشور و در همه
ماتم گرفته است آه این چه ماتم است که عالم گرفته است؟ زان مانده است تشنه جگر،
خاک کربلا کز خون اهل بیت نبی نم گرفته است بر نیزه نیست سرخی خون از سر حسین

کآتش به جان نیزه و پرچم گرفته است زین دود سینه‌ها که برآمد عجب مدار گر تیرگی
 در آینه‌ی جم گرفته است سیمرغ وار گم شد ازین غصه، خرمی کز قاف تا به قاف جهان
 غم گرفته است از بار منت کرم خاندان اوست پشت فلک که همچو کمان خم گرفته
 است زال سپهر، خون جگر گوشه‌اش بریخت شیری مکه صد هزار چو رستم گرفته
 است پیوسته گر چه کار جهان صید کردن است صیدی چنین به دام فنا کم گرفته
 است چرخ از شفق نه صاعقه در خرمنش گرفت خون حسین تازه شد و دامنش گرفت باد
 اجل بکشت چراغی که بر فلک قنديل مهر و مه، ز دل روشنش گرفت از داغ دل بسوخت
 چنان لاله زین عزا کآتش ز داغ سینه بر پیراهنش گرفت روزم شب از عزای حسین است
 و روزگار زان است تیره روز که آه منش گرفت خون حسین آن که پی لعل و در بریخت
 آن لعل و در شد آتش و در مخزنش گرفت این نور چشم شاهسواری ست کآسمان کحل
 نظر ز گرد سم توسنش گرفت در خون نشست ساکن نه مسکن فلک از رستخیز گریه که
 در مسکنش گرفت آن کو امان نداد به خون حسین و آل فریاد الامان همه در مأمنش
 گرفت بر اهل بیت و آل علی مرحمت نکرد شمر لعین که لعنت مرد و زنش گرفت زیر
 زمین ز مکمن غیش عذابهاست تنها نه دست مرگ درین مکمنش گرفت همسایه هم ز
 پهلوی او سوخت زیر خاک زان آتش عذاب که در مدفنش گرفت ماه محرم است و
 شد، دجله روان ز چشم ما بهر حسین تشنه لب، شاه شهید کربلا [صفحه ۱۹۷] با شهدای
 کربلا، لاف وفا هر آن که زد گر نه شهید گریه شد، مدعی است و بی وفایس که ز آتش
 جگر، گریه‌ی گرم می‌کنم مردمک دو دیده‌ام، سوخته شد درین عزادشمن آل مرتضی،
 پرده‌ی خویش می‌درد پنجه‌ی شیر حق کجا، روبه حلیله گر کجا؟ بنده‌ی اهل بیت شد،
 اهلی از آن همیشه است روی نیاز بر زمین، دست امید بر دعا [صفحه ۱۹۸]

شاعر معروف قرن دهم است که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده. او کتاب «حدیقه السعدا» را به تقلید از کتاب «روضه الشهداء» حسین واعظ کاشفی نوشته است. فضولی به سال ۹۷۰ ه.ق. درگذشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و ساقی نامه، در ترکیه به طبع رسیده است. [۲۱۶]. روی دلم [۲۱۷] باز سوی کربلاست رغبت بیمار به دارالشفاست گرد ره بادیه ی کربلا مخبر مظلومی آل عباست ذکر لب تشنه ی شاه شهید شهد شفای دل بیمار ماست اشرف اولاد بنی فاطمه سید آل علی المرتضاست ای به رضای تو قضا و قدر وی همه کار تو به تقدیر، راست بود دلت را به شهادت رضا نصرت دشمن اثر آن رضاست ورنه کجا دشمن بد کیش را تاب مصاف خلف مصطفاست؟ بهر تو ماتمکده ای بیش نیست خانه ی دل کز غم و رنج و عناست گریه کنان مردم چشم همه بهر تو پوشیده سیه در عزاست مردم دیده همه ماتم زده دیده ی مردم همه ماتم سراسر است دوست چه سان از تو شود ناامید؟ حاجت دشمن چو به لطفت رواست کار فضولی به تو افتاده ست چاره ی او کن که بسی بی نواست السلام ای ساکن محنت سرای کربلا السلام ای مستمند و مبتلای کربلا السلام ای بر تو خار کربلا تیغ جفا السلام ای کشته ی تیغ جفای کربلا [صفحه ۱۹۹] السلام ای متصل با آب چشم و آه دل السلام ای خسته ی آب و هوای کربلا السلام ای غنچه ی نشکفته ی گلزار غم مانده از غم تنگدل، در تنگنای کربلا ریخت خون در کربلا از مردم چشم قضا از ازل این است گویا، مقتضای کربلا چرخ خاک کربلا را کرد از خون تو گل کرد تدبیر نیاز آن گل، برای کربلا سرورا، با یاد لبهای به خون آلوده ات خوردن خون است کارم، چون گیای کربلا یا شهید کربلا، از من عنایت کم مکن چون تو شاه کربلایی، من گدای کربلا در دلم دردی است استیلای بیم معصیت شربتی می خواهم از دارالشفای کربلا هست امیدم که هرگز برنگردد تا ابد روی ما از کعبه ی حاجت روای کربلا آسوده ی کربلا به هر فعل که هست گر خاک شود نمی شود قدرش پست بر می دارند و سبحه اش می سازند می گرداند از شرف دست به دست [صفحه ۲۰۰]

وحشی بافقی

کمال الدین وحشی بافقی کرمانی، در اواخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی به سال ۹۲۹ ه.ق. در قصبه‌ی بافق یزد متولد شده و بیشتر ایام را در یزد گذرانید. او قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربار او دارد ولی قصاید و ترکیب بندهایش بیشتر در مدح غیاث الدین محمد میر میران، حاکم یزد است. وحشی به سال ۹۹۱ ه.ق. در گذشته است. از او غیر از مثنوی «فرهاد و شیرین»، دو مثنوی دیگر به نام «ناظر و منظور» و «خلد برین» و نیز دیوان قصاید و غزلیات و قطعات باقی مانده است. ترکیب بندهای وحشی نیز مشهور است. [۲۱۸]. روزی ست این که حادثه، کوس بلا زده ست کوس بلا به معرکه‌ی کربلا زده است روزی ست این که دست ستم، تیشه‌ی جفا برپای گلبن چمن مصطفی زده است روزی ست این که خشک شد از تاب تشنگی آن چشمه‌ای که خنده بر آب بقا زده است روزی ست این که کشته‌ی بیداد کربلا زانوی داد در حرم کبریا زده ست امروز آن عزاست که چرخ کبود پوش بر نیل، جامه خاصه پی این عزا زده ست امروز ماتمی ست که زهرا، گشاده موی بر سر زده ز حسرت و واحسرتا زده ست یعنی محرم آمد و روز ندامت است روز ندامت چه؟ که روز قیامت است روح القدس که پیش لسان فرشته‌ها از پیروان مرثیه خوانان کربلاست این ماتم بزرگ ننگجد در این جهان آری در آن جهان دگر نیز این عزاست کرده سیاه حله‌ی نور، این عزای کیست؟ خیر النساء که مردمک چشم مصطفاست؟ [صفحه ۲۰۱] بنگر به نور چشم پیمبر چه می کنند این چشم کوفیان چه بلاد چشم بی حیاست یا قوت تشنگی شکند، از چه گشت خشک آن لب که یک ترشح از او چشمه‌ی بقاست؟ بلبل اگر ز واقعه‌ی کربلا نگفت گل را چه واقع است که پیراهنش قباست از پا فتاده است درخت سعادت کز بوستان دهر، چو او گلبنی نخاست شاخ گلی شکست ز بوستان مصطفی کز رنگ و بو فتاد گلستان مصطفی ای کوفیان چه شد سخن بیعت حسین؟ وان نامه‌ها و آرزوی خدمت حسین؟ ای قوم بی حیا، چه شد آن شوق و

اشتیاق؟ آن جد و جهد در طلب حضرت حسین؟ از نامه‌های شوم شما، مسلم عقیل با خویش کرد خوش الم فرقت حسین با خود هزار گونه مشقت قرار داد اول یکی جدا شدن از صحبت حسین او را به دست اهل مشقت گذاشتی کو حرمت پیمبر و کو حرمت حسین؟ ای وای بر شما و به محرومی شما افتد چو کار با نظر رحمت حسین دیوان حشر چون شود و آورد بتول پر خون به پای عرش خدا کسوت حسین حالی فتد که پرده ز قهر خدا فتد وز بیم لرزه بر بدن انبیا فتد [۲۱۹]. یاری نماند و کار از این و از آن گذشت آه مخدرات حرم ز آسمان گذشت و احسرتای تعزیه داران اهل بیت نی از مکان گذشت که از لامکان گذشت دست ستم قوی شد و بازوی کین گشاد تیغ آنچنان براند که از استخوان گذشت یا شاه انس و جان تویی آن کز برای تو از صد هزار جان و جهان می توان گذشت ای من شهید رشک کسی کز وفای تو بنهاد پای بر سر جان و ز جان گذشت جانها فدای حر شهید و عقیده اش کآزاده وار از سر جان در جهان گذشت [صفحه ۲۰۲] آن را که رفت و سر به ره ذوالجناح باخت این پایمزد بس که به سوی جنان گذشت و حشی کسی چه دغدغه دارد ز حشر و نشر کش روز حشر با شهدا می کنند حشر؟ [صفحه ۲۰۳]

محتشم کاشانی

علی فرزند خواجه میر احمد معروف به محتشم کاشانی از معاصرین شاه طهماسب صفوی است. تاریخ تولدش معلوم نشده ولی آنچه مسلم است اینکه او از عمری طولانی برخوردار بوده و به سال ۹۹۶ ه.ق. در گذشته است. او قصایدی در مدح شاهان هند و ایران سروده و دوازه بند مرثیه وی نیز بسیار مشهور است. [۲۲۰]. کشتی شکست خورده‌ی طوفان کربلا در خاک و خون تپید به میدان کربلاگر چشم روزگار بر او فاش می گریست خون می گذشت از سر ایوان کربلانگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک زان گل که شد شکفته به بستان کربلاز آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلازان تشنگان

هنوز به عیوق می‌رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا آن از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم کردند رو به خیمه‌ی سلطان کربلا آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید، سر برهنه برآمد ز کوهسار موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه ابری به بارش آمد و بگریست زار زار گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر افتاد در گمان که قیامت شد آشکار آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف، حباب وارجمعی که پاس حرمتشان داشت جبرئیل گشتند بی‌عماری و محمل، شتر سوار [صفحه ۲۰۴] با آن که سرزد این عمل از امت نبی روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار و انگه ز کوفه خیل الم، رو به شام کرد نوعی که گفت عقل، قیامت قیام کردای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای از کین چها درین ستم آباد کرده‌ای بر طعنت این بس که با عترت رسول بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای ای زاده‌ی زیاد، نکرده ست هیچ گاه نمرود این عمل که تو شداد کرده‌ای کام یزید، داده‌ای از کشتن حسین بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای بهر خسی که بار درخت شقاوت است در باغ دین، چه با گل و شمشاد کرده‌ای؟ با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن آزرده‌اش ز خنجر بیداد کرده‌ای ترسم تو را دمی که به محشر درآورند از آتش تو دود، به محشر برآورند ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند یکباره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند دست عتاب حق به درآید ز آستین چون اهل بیت، دست در اهل ستم زنند آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک آل علی چو شعله‌ی آتش علم زنند فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت گلگون کفن به عرصه‌ی محشر قدم زنند جمعی که زد به هم صفشان، شور کربلا در حشر، صف زنان، صف محشر به هم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان

که تیغ به صید حرم زنند؟ پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل [صفحه ۲۰۵]

نظیری نیشابوری

محمد حسین نیشابوری معروف به نظیری، مدتی در دربار عبدالرحیم خان خانان و اکبرشاه در هند به سر می برده و به مدح آن دو پادشه و نیز جهانگیز پسر اکبرشاه پرداخته است، ولی بیشتر عمر خود را در احمدآباد گجرات در انزوا گذرانده و در همانجا به سال ۱۰۲۱ ه.ق. در گذشته است. دیوان او شامل قصاید، ترکیات، ترجیعات، مقطعات و رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت دارد و در هند به طبع رسیده است. زان پس حسین حجت حق در میان نهاد منکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد حق زاولیا مقام ذبیح اللهیش داد در قبضه‌ی مشیت خویشش عنان نهاد حلقی که بوسه گاه نبی بود، ظلم عهد شمشیر زهر داده‌ی امت بر آن نهاد ذبح عظیم [۲۲۱] اشاره به قتل حسین بود منت که بر خلیل، خدای جهان نهاد تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل کاندوه کربلای حسینش به جان نهادگر چه به صدق وعده براهیم را ستود لیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد دادش مقام صبر و رضا تا شهید شد با «نفس مطمئنه» [۲۲۲] قدم در جنان نهاد می راند در بلا و محن، نفس جاهدش تا روح، پای بر زبر آسمان نهاد شد حاصلش عذوبت روح از عذاب تن جانش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد حق، مشهد حسین محل شود ساخت فردوس در مکاره و رنج جهان نهاد شط فرات راند ز طوفان کربلا وانگه سر حسین به خون روان نهاد [صفحه ۲۰۶]

حکیم شفایی

شرف الدین حسن طبیب مشهور به حکیم شفایی، طبیب خاص و ندیم شاه عباس اول بود. علاوه بر غزلیات و هجویات، یک مثنوی موسوم به «نمکدان حقیقت» به تقلید از «حدیقه

الحقیقه» سنایی، از او باقی مانده است. حکیم شفایی به سال ۱۰۳۸ ه.ق. وفات یافت. [۲۲۳]. ماه محرم آمد و دل نوحه برگرفت گردون پیر شیوهی ماتم ز سر گفتای عیش، همتی که دگر لشکر ملال از نیم حمله کشور دل سر به سر گرفتای صبر، الوداع که غم از میان خلق رسم شکیب و شیوهی آرام برگرفت روح الامین به یاد لب تشنه‌ی حسین آهی کشید و خرمن افلاک در گرفت چندین گریست عقل نخستین که آفتاب صد لجه آب از نم مژگان تر گرفت ارواح انبیا هم ازین غم معاف نیست دست ملال دامن خیرالبشر گرفت سرو ز پا فتاده‌ی باغ جنان حسین شاخ گل شکفته ز باد خزان حسین پژمرده گلبنی که لب غنچه‌تر نکرد از جویبار حسرت آخر زمان حسین آن لاله‌ی غریب که بر جان خسته داشت چون گل هزار چاک ز تیغ و سنان حسین سوداگر بلا که به بازار کربلا بالای هم نهاد متاع زیان حسین آن مالک بهشت که اقطاع مرحمت زیر نگین اوست جهان در جهان حسین آه از دمی که فتنه‌ی حرب آشکار شد شرم از میان بی‌ادبان بر کنار شد آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب محتاج رشحه‌ی مژه‌ی اشکبار شد [صفحه ۲۰۷] آه از دمی که حلق شهیدان ز تشنگی راضی به خنجر ستم آبدار شد آه از دمی که غرقه به خون اسب ذوالجناح تنها به سوی خیمه‌ی آن شهسوار شد از ضربتی که خصم بر او بی‌دریغ زد ارواح قدسیان به فلک دلفگار شد آب بقا که در ظلمات است جای او باشد سیاهپوش هنوز از برای اولب تشنه جان سپرد به خاک آنکه تا ابد در چشم آب سرمه کشد خاک پای او اندیشه، سر به جیب تفکر فرو برد هر جا که بگذرد سخن از خونبهای او این ماتم کسی ست که خورشید می‌کند شیون به سان مویه کنان در سرای او این ماتم کسی ست که فردا نمی‌دهند جامی به دست تشنه لبان بی‌رضای او این ماتم کسی ست که هر لحظه می‌کنند خیل فرشته، هستی خود را فدای او ایام درهم است ازین ماجرا هنوز دارد به یاد، واقعه‌ی کربلا هنوز دارد ازین معامله روح نبی ملال در ماتمند سلسله‌ی انبیا هنوز چون گل نشد شکفته لب لعل مصطفی چون غنچه درهم است دل مرتضا هنوز چرخ کبود، جامه‌ی نیلش در بر است بیرون نیامده ست فلک زین عزا هنوز در ماتم حسین و شهیدان

کربلاست خاکی که می کند به سر خود صبا هنوزابری که مرتفع شده از خون اهل بیت بارد سر بریده به خاک، از هوا هنوزدر ظلمت است معتکف از شرم روی او بنگر سیاهپوشی آب بقا هنوز [صفحه ۲۰۸]

فیاض لاهیجی

ملا عبدالرزاق بن علی لاهیجی متخلص به فیاض، از حکما و متکلمین بزرگ قرن یازدهم هجری است. او چون مدت زیادی در قم به سر برده به قمی نیز مشهور است. فیاض شاگرد و داماد صدرالدین شیرازی بود و آثاری در حکمت و عرفان و نیز یک دیوان شعر فارسی از او به جای مانده است. فیاض به سال ۱۰۵۲ ه.ق. درگذشته است. [۲۲۴]

عالم تمام نوحه کنان از برای کیست؟ دوران سیاهپوش چنین در عزای کیست؟ نیلی چراست خیمه‌ی نه توی آسمان جیب افق دریده ز دست جفای کیست؟ از غم سیاه شد در و دیوار روزگار این تیره فام غمکده، ماتم سرای کیست؟ خون شفق به چهره‌ی ایام ریختند گل‌های این چمن دگر از خار پای کیست؟ خون در تنی نماند و همان گریه در تلاش پیچیده در گلو نفس‌های کیست؟ بر کف نهاده‌اند جهانی متاع جان دعوی همان به جاست، مگر خونبهای کیست؟ سر تا سر سپهر پر از دود ماتم است آخر خبر کنید که اینها برای کیست؟ گویا مصیبت همه دل‌های مبتلاست یعنی عزای شاه شهیدان کربلاست آن شهنسوار معرکه‌ی کربلا حسین مهمان نورسیده‌ی دشت بلا حسین گلدسته‌ی بهار امامت به باغ دین آن نخل ناز پرور لطف خدا حسین آن خو به ناز کرده‌ی آغوش جبرئیل آن پاره‌ی دل و جگر مصطفی حسین آن نور دیده‌ی دل زهرا و مرتضی یعنی برادر حسن مجتبا حسین افتاده در میانه‌ی بیگانگان دین بی‌غمگسار و بی‌کس و بی‌آشنا حسین [صفحه ۲۰۹] شخص حیا و خسته‌ی خصمان بی‌حیا کان وفا و کشته‌ی تیغ جفا حسین از کوفیان ناکس و از شامیان دون در کربلا نشانه‌ی تیر بلا حسین از دشمنان شکسته به دل خار صد جفا وز دوستان ندیده نسیم وفا حسین آنک جفای دشمن و اینک وفای دوست

بی‌بهر هم ز دشمن و هم دوست یا حسین زین درد، پای عشرت دنیا به خواب رفت این گرد تا به آینه‌ی آفتاب رفت هر سال تازه خون شهیدان کربلا چون لاله می‌دمد ز بیابان کربلا این تازه تر که می‌رود از چشم مابرون خونی که خورده‌اند یتیمان کربلا آمد فرود و جمله به دل‌های ما نشست گردی که شد بلند به میدان کربلا این باغبان که بود که ناداده آب، چید چندین گل شکفته ز بستان کربلا؟ داد آن گلی که بود گل دامن رسول دامن به دست خار بیابان کربلا آبی که دیو و دد همه چون شیر می‌خورند آل پیمبر از دم شمشیر می‌خورند از موج گریه، کشتی طاقت تباه شد وز دود آه، خانه‌ی دل‌ها سیاه شد تا بود در جگر نم خون، وقف گریه شد تا بود در درون نفسی، صرف آه شد تنها نه گرد غصه به آدم رسید و بس این غم غبار آینه‌ی مهر و ماه شد پیغام درد تا برساند به شرق و غرب پیک سرشک، هر طرفی رو به راه شد ایام تیره شد چو محرم فرا رسید این ماه داغ ناصیه‌ی سال و ماه شد هر کس که گریه کرد درین مه ز سوز دل جبریل شد ضمان که بری از گناه شد در گریه‌ی کوش تا بتوانی که در خوراست عذر گناه عمر ابد دیده‌ی تر است فریاد از دمی که شهنشاه دین پناه در بر سلاح جنگ فروزان چو برق آه آمد برون ز خیمه وداع حرم نمود با خیل درد و حسرت و با خیل اشک و آه [صفحه ۲۱۰] بی‌اهتمام حضرت او اهل بیت شرع چون شرع در زمانه‌ی ما مانده بی‌پناه این یک نشسته در گل اشک از هجوم درد آن یک فتاده از سر حسرت به خاک راه اشک یکی گذشته ز ماهی از این ستم آه یکی رسیده از این غصه تا به ماه زین سوی شه ز خون جگر گشته سرخ روی زان سوی مانده خصم سیه کار، روسیاه چشمی بسوی دشمن و چشمی به سوی دوست پایی به ره نهاده و پایی به بارگاه غیرت کشیده گوشه‌ی خاطر به دفع خصم حیرت گرفته این طرفش دامن نگاه پایش رکاب خواهش و دستش عنان طلب تن در کشاکش حرم و دل به حربگاه بگرفت دامن شه دین، بانوی حرم فریاد بر کشید که ای شاه محترم [۲۲۵]. کای اهل بیت چون سوی یثرب گذر کنید اول گذر به تربت خیرالبشر کنید پیغام من بس است بدان روضه این قدر کاین خاک را به یاد من از گریه تر کنید آنکه به سوی

تربت زهرا روید زار آن جا برای من کف خاکی به سر کنیدوانگه روید بر سر خاک
برادرم آن سرمه را به نیت من در بصر کنیدوانگه به آه و ناله جانسوز دل گسل احباب را
زواقعه‌ی ما خبر کنیدگویید: کان غریب دیار جفا، حسین گردیده کشته، چاره‌ی کار
دگر کنیدای دوستان، چو نام لب خشک من برید بر یاد من ز خون جگر، دیده تر
کنیدهر که کنید یاد لب چون عقیق من از اشک دیده دامن خود پر گهر کنیدهر ماتی
که تا به قیامت فرا رسد در صبر آن به واقعه‌ی من نظر کنیددر محنت مصیبت دور و دراز
من هر محنتی که روی دهد مختصر کنیداز شیونی که در حرم آنکه بلند شد دل‌های
قدسیان همگی دردمند شد [صفحه ۲۱۱] بعد از وداع کان شرف خاندان و آل آهنگ
راه کرد سوی معرض قتال ذوق شهادتش به سر افتاد در شتاب با شوق در کشاکش و با
صبر در جدال در برکشیده آن طرفش شوق باب و جد دامن کشیده این طرف اندیشه‌ی
عیال تیغی چو برق در کف و تنها چو آفتاب چون تیغ رو نهاد بدان لشکر ضلال ناگه ز
خیمه‌های حرم بیشتر ز حد آمد صدای ناله و افغان به گوش حال برگشت شاه دین و
پرسید حال چیست؟ گفتند ناگهان که فلان طفل خردسال از قحط آب گشته چو ماهی
به روی خاک وز ضعف تشنگی شده چون پیکر هلال بگریست شاه و بستدش از دایه بعد
از آن آورد در برابر آن قوم بدفعال گفت ای گروه بدکنش، این طفل بی گناه از تشنگی
چو مو شده، از خستگی چو نال آبی که کرده‌اید به من بی سبب حرام یک قطه زان کنید
بدین بی گناه حلال پس ناکسی ز چشمه‌ی پیکان خون چکان آبی به حلق تشنه‌ی او ریخت
بی گمان [۲۲۶]. رفتی و داغ بر دل پر غم گذاشتی ما را به روز تیره ماتم گذاشتی رفتی تو
شاد و در بر ما تیره کوکبان یک دل رها نکردی و صد غم گذاشتی رفتی ز سال و مه چو
شب قدر در حجاب وین تیرگی به ماه محرم گذاشتی رفتی ز بحر غصه دیرینه بر کنار ما
را غریق اشک دمادم گذاشتی جن و ملک ز هجر تو در گریه‌اند و سوز تنها نه داغ بر دل
آدم گذاشتی رفتی و رزگار یتیمان خویش را چون موی خویش، تیره و درهم گذاشتی ما
را به دست لشکر دشمن، غریب و خوار بی غمگسار و مونس و همدم گذاشتی بود اهل

بیت را به تو دل خوش ز هر ستم خوش بر جراحت همه مرهم گذاشتی روح رسول از غم
این غصه خون گریست جان بتول زار چه گویم که چون گریست [صفحه ۲۱۲]

میرزا صابر زواره‌ای

از سادات زواره بوده و در اواسط قرن یازدهم هجری در هندوستان می زیسته است. [۲۲۷]
بر نیزه کرده‌ای سر گلدسته‌ی رسول ای روزگار، خوش گلی آورده‌ای به بار [صفحه
۲۱۳]

محمد حسین آذربایجانی

والدش آقا محمد علی کتابخوان از مردم ارومیه‌ی آذربایجان بود که در کمیایت
(پاکستان) اقامت گزید و محمد حسین در آنجا متولد شد. پس از چند سال به همراه والد
خود به ایران رفته به اکتساب هنر مشغول گشت و مشق روضه خوانی به حد کمال رسانید
و سپس به دارالریاسه‌ی لکهنو رسیده داخل زمره‌ی کتابخوانان شاه اود گشت و کتابی
متضمن مصائب اهل بیت علیهم السلام مسمی به «مجلس الاخبار» تألیف نمود. [۲۲۸]. از
خون سر، محاسن شه چون خضاب شد آن لحظه از کسوف به در آفتاب شد برخاست
شور ناله ز کروییان قدس از صدمه‌ی فلک به زمین اضطراب شد در ماتمش گریست
جهان آنچنان کزو در چار موج اشک، فلک چون حباب شد [صفحه ۲۱۴]

احقر کشمیری

نیره‌ی میرزا دارب بیگ جو یا بوده است. [۲۲۹]. یا شاه نجف، نه سیم و زر می خواهم
نی لعل ونه یاقوت و گهر می خواهم خواهم که شود مدفن من کرب و بلا از هر دو جهان
همین قدر می خواهم [صفحه ۲۱۵]

صائب تبریزی

میراز محمد علی بن میرزا عبدالرحیم تبریزی معروف به صائب و صائب، از اعقاب شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی است. پدرش از تاجران تبریزی مقیم اصفهان بود و محمد علی در اصفهان متولد شد. پس از تحصیل و کسب فنون شاعری از حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفایی، مورد علاقه‌ی شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۳۶ ه.ق. به عزم سفر هند از اصفهان خارج شد و مدتی در کابل در نزد ظفرخان نایب‌الحکومه‌ی آنجا زیست. سپس به‌مراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آنجا به حضور پادشاه معرفی و به لقب «مستعد خان» و منصب «هزاره» سرافراز گردید. در سال ۱۰۴۲ ه.ق. ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت. در همان هنگام پدر صائب به هند آمد و او را به اصفهان بازگرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهان بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت. او لقب ملک‌الشعرایی را از شاه عباس دوم دریافت کرد. صائب به سال ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ ه.ق. وفات یافته است. مجموعه‌ی آثار نظم او قریب ۱۲۰۰۰ بیت است. وی بیشتر به غزل پرداخته، قصیده و مثنوی نیز دارد. همچنین نوشته‌های منشور و خطبه‌های دیوانی انشاء کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. صائب از استادان سبک هندی است و مهارت وی در غزل است. سخنش استوار و پرمعنی و مشحون از مضمونهای دقیق و افکار باریک و تخیلات لطیف و تمثیلات زیباست [۲۳۰].

مظهر انوار ربانی، حسین بن علی آن که خاک آستانش دردمندان را شفاست [صفحه ۲۱۶] ابر رحمت سایبان قبه‌ی پر نور او روضه‌اش را از پر و بال ملایک بوریاست دست خالی برنمی‌گردد دعا از روضه‌اش سایلان را آستانش کعبه‌ی حاجت رواست بالبال خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین آب را خاک مذلت در دهان زین ماجراست زین مصیبت می‌کند خون گریه چرخ سنگدل این شفق نبود که صبح و شام، ظاهر بر سماست در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا در گلوی تشنه‌ی او آب تیغ، آب بقا نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ نیست گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست بهر زوارش که می‌آیند با چندین امید هر کف خاک از زمین کربلا دست

دعاست چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر تا قیامت سجده گاه خلق، مهر کربلاست زایران را چون نسازد پاک از گرده گناه شهپر روح الامین، جاروب این جنت سراست تکیه گاهش بود از دوش رسول هاشمی آن سری کز تیغ بیداد یزید از تن جداست آن که می شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری چاک چاک امروز مانند گل از تیغ جفاست [صفحه ۲۱۷] آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پا چرخ از انجم در عزایش دامن پر اشک شد تا به دامن جزا، گر ابر خون گرید رواست مدحش از ما عاجزان، صائب بود ترک ادب آن که ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست [صفحه ۲۱۸]

واعظ قزوینی

ملا محمد رفیع یا رفیع الدین، به سال ۱۰۲۷ ه.ق. در صفی آباد قزوین متولد شد. او از علمای امامیه و در وعظ و خطابه سرآمد اقران روزگار خود بود. واعظ در خدمت عباسقلی خان پسر حسن خان شاملو می زیسته است. او منظومه ای به نام «یوسف و زلیخا» دارد و دیوان شعرش مشتمل بر هفت هزار بیت به چاپ رسیده است. وفات واعظ را به سال ۱۰۸۹ یا ۱۰۹۹ ه.ق. نوشته اند. [۲۳۱]. ستمکشی که ندانم به زیر بار غمش زمین چگونه نشست، آسمان چه سان گردید برای ماتم او بسته شد عماری چرخ علم ز صبح شد و سر علم بر آن، خورشید ز دیده روز، چه خونها که از شفق افشانند به سینه شب، چه الفها که از شهاب کشیدز مهر زد به زمین هر شب آسمان دستار ز صبح بر تن خود روزگار جامه دریدنه صبحی هست که می گردد از افق طالع که روز را ز غمش گیسوان شده ست سفید شفق مگو، که خراشیده گشته سینه ی چرخ ز بس که در غم او روز و شب به خاک تپیده این نشاط و طرب، سر چرا فکنده به پیش گر از هلال محرم نشد خجل مه عید؟ [صفحه ۲۱۹] سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحر زیاد تشنگی اش بحر و بر به خود لرزیدنه سبزه است که هر سال می دمد از خاک زبان شود در و دشت

از برای لعن یزیدنه گوهر است که از یاد لعل تشنه‌ی او ز غصه آب به حلقش صدف
 گره گردیدنگشت از لب او کامیاب، آب فرات به خاک خواهد ازین غصه روز و شب
 غلتیدنگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین ننوشت آب، گلستان مگر به لعن یزیدز بس که
 تشنه به خون است قاتل او را کشید تیغ و به هر سوی می‌دود خورشیدنشسته در عرق
 خجلت است فصل بهار که بعد از او گل بی آبرو چرا خندیدز قدر اوست که طومار طول
 سجده‌ی ما به حشر معتبر از خاک کربلا گردیده دست دیده از آن داده‌اند سبحة‌ی
 اشک که ذکر واقع‌ی کربلا کند جاویده خاک ابر کرم لحظه لحظه بارد فیض عذاب
 قاتل او رفته رفته باد مزیدای ناله ز جا خیز که شد ماه محرم ای گریه فرو ریز که شد
 نوبت ماتم تابان نه هلال است درین ماه ز گردون بر سینه کشیدست الف، قرص مه از
 غم یا شعله‌ی افروخته‌ای در دل چرخ است کز آه مصیبت زدگان گشته قدش خم یا آنکه
 خراشی ست به رخسار جهان را در تعزیه‌ی اشرف ذریت آدم [صفحه ۲۲۰] یا ناخن
 آغشته به خونی فلک را از بس که خراشیده ز غم سینه‌ی عالم آتش همه را از تف این
 شعله به جان است دل گر همه سنگ است، ازین ماه کتان است زان دیده‌ی خود، سنگ
 پر از خون جگر کرد کاین آتش محنت به دل سنگ اثر کرد در کان نه عقیق است که
 از غصه یمن را بی آبی آن تشنه‌لبان، خون به جگر کرد تا صورت این واقعه را دید، ندانم
 چون آب، دگر با قدح آینه سر کردنگست ز هم، قافله‌ی اشک یتیمان تا شاه شهیدان ز
 جهان عزم سفر کرد بحر از غم این واقعه، یک چشم پر آب است افلاک پر از آه، چو
 خرگاه حباب است نگذاشته نم، در دل کس گریه‌ی خونین این موج فشرده ست که
 گویند سراب است تا گل گل خون شهدا ریخته بر خاک چشم گل ازین واقعه پر اشک
 گلاب است از حسرت آن تشنه لب بادیه‌ی غم هر موج خراشی ست که بر چهره‌ی آب
 است با چهره‌ی پر خون چو در آید به صف حشر زان شور ندانم که که را فکر حساب
 است خواهد که رساند به جزا قاتل او را زان این همه با ابلق ایام شتاب است ای صلح جزا،
 سوخت دل خلق ازین غم شاید تو برین داغ شوی پنبه‌ی مرهم شمشیر نبود آن که بر او

خصم ز کین زد بود آتش سوزنده که بر خانه‌ی دین زده‌ر گرد که برخاست از آن معرکه، خود را بر آینه‌ی خاطر جبریل امین ز دباران نبود، کز غم لب تشنگی‌اش، بحر خود را به فلک برد و ز حسرت به زمین زدپر ساخته این غصه ز بس کوه گران را تا همنفسی یافته، سر کرده فغان را آه این چه عزایی است که شب فلک پیر در نیل کشد جامه زمین را و زمان را؟ بسته‌ست لب خنده بر ایام، ندانم چون کرد صدف بهر گهر باز دهان رازان روز که آن نخل قد از پای در آمد چون دید بر سر پا، سرو روان را؟ [صفحه ۲۲۱]

تأثیر تبریزی

میرزا محسن تأثیر تبریزی، متخلص به «تأثیر» در حدود سال ۱۰۶۰ ه.ق. در اصفهان متولد شد ولی خاندان او تبریزی الاصل بودند. او از طرف حکومت صوفیه شغل‌های دیوانی داشته و چندی هم وزیر یزد بوده است. تأثیر به سال ۱۱۲۹ ه.ق. در اصفهان در گذشته و همانجا دفن شده است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، ترکیب‌بندها، مثنویها و رباعیها می‌باشد. [۲۳۲]. جز غم نبود مایده‌ی خوان کربلا جز خون بود نعمت الوان کربلا افلاکیان هنوز به سر خاک می‌کنند زان گردها که خاست ز میدان کربلا پای فرات آبله دار از حباب شد در جستجوی سوخته جانان کربلا شد شمع وار ریشه کن از سوز تشنگی نخلی که سرکشید ز بستان کربلا در قید رشته همچو اسیران فتاده است عقد گهر به یاد یتیمان کربلا دارد پیام از دل صد چاک مصطفی هر گل که سرزند ز گلستان کربلا از غم دگر نکرد کمر چرخ پیر راست زان دم که دید داغ جوانان کربلا زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماند آب گهر گره به گلوی گهر بماند [صفحه ۲۲۲]

حزین لاهیجی

محمد علی بن ابوطالب لاهیجی اصفهانی به سال ۱۱۰۳ ه.ق. در اصفهان متولد شد. وی از اعقاب شیخ زاهد گیلانی است. اجدادش در لاهیجان سکونت داشتند ولی پدرش از

آنجا به اصفهان رفت و محمد علی در آن شهر تولد یافت. در حمله‌ی افغانان، حزین از اصفهان بیرون شد و پس از سفر در بلاد ایران و عراق و حجاز و یمن، به هند شتافت و تا پایان عمر یعنی سال ۱۱۸۱ ه.ق. در آن ناحیه بود. حزین کتابی در احوال شاعران به نام «تذکره‌ی حزین» و سرگذشتی از خود با ذکر حوادث ایام خویش به نام «تاریخ حزین» دارد که هر دو حاوی اطلاعات سودمندی است. او دیوان اشعار خود را در چهار قسمت مدون کرده که مشتمل بر انواع مختلف شعر است. سخن او متوسط و مقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی میان سبک شاعران قدیم و سبک هندی است. [۲۳۳]. شاهی که نور دیده‌ی خیرالانام بود ماهی که بر سپهر معالی تمام بودشد روزگار در نظرش تیره از غبار باد مخالف از همه سو بس که عام بود آب از حسین بریده و خنجر به شمر داد انصاف روزگار ندانم کدام بود آن خضر اهل بیت به صحرای کربلا نوشید آب تیغ ز بس تشنه کام بودای مرگ، زندگانی ازین پس وبال شدذجایی که خون آل پیمبر حلال شدشاخ گلی ز باغ ولایت به خاک ریخت زین غم زبان بلبل گوینده لال شدافتاده بین به خاک امامت ز تشنگی سروی که ز آب دیده‌ی زهرا نهال شدتن زد درین شکنج بلا تا قفس شکست بر اوج عرش طایر فرخنده بال شد [صفحه ۲۲۳] شبنم به باغ نیست که از شرم تشنگان آبی که خورد گل، عرق انفعال شداز خون اهل بیت که شادند کوفیان دلهای قدسیان همه غرق ملال شدخونین لوای معرکه‌ی کارزار کو؟ میدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟ واحسرتا که از نفس سرد روزگار افسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟ زان موجها که خون شهیدان به خاک زد طوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟ تا کی خراش دیده و دل خار و خس کند آخر زبانه‌ی غضب کردگار کو؟ کو مصطفی که پرسد ازین امت عنود کای خائن، ودیعه‌ی پروردگار کو؟ کو مرتضی که پرسد این صرصر ستم بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟ طوفان خون ز چشم جهان جوش می‌زند بر چرخ نخل ماتمیان دوش می‌زندیا رب شب مصیبت آرام سوز کیست صبحی که دم ز شام

سیه پوش می زند؟ گویا به یاد تشنه لب کربلا، حسین طوفان شیونی ز لبم جوش می زند تنها نه من که بر لب جبریل نوحه هاست گویا عزای شاه شهیدان کربلاست [صفحه ۲۲۴]

عاشق اصفهانی

آقا محمد اصفهانی متخلص به «عاشق» به سال ۱۱۱۱ ه.ق. در اصفهان متولد شد. او از شاعرانی است که در قرن دوازدهم هجری به مخالفت با طرز شاعری قرن دهم و یازدهم که معروف به سبک هندی است برخاسته و سبک شاعران قدیم خراسان و عراق را تجدید کرده اند. دیوان غزلیاتش مشهور و در غزل پیرو شاعران قرنهای هفتم و هشتم هجری است. [۲۳۴]. آن روز گشت خون دل ما به ما حلال کآلوده چرخ، پنجه به خون نبی و آل صد قرن بگذرد اگر از دور آسمان از جبهه ی جهان نرود گرد این ملال بیرون نرفت گر ز تنم جان، غریب نیست این ماجرا تمام ننگجید در خیال با این دو چشم تر چه قدر خون توان فشاند گیرم رود به گریه مرا عمر، ماه و سال یک عمر چیست؟ گر بودم صد چو عمر نوح کم باشد از برای چنین ماتمی مجال بیش از هزار سال شد اکنون که ماتم است از بهر او هنوز چنین ماتمی کم است در خون کشیده پیکر دارای دین بین از تن جدا فتاده سر نازنین بین شهباز عرش را به هوای دیار قدس در خون خویش بال فشان در زمین بین زین گرگ سالخورده که در خون کشیده است نور دو چشم شیر خدا را به کین بین طفلان خردسال حرم را نظاره کن بر چشمشان ز شوق پدر آستین بین در خیمه ی حرم ز یتیمان فغان نگر در آن میانه، ناله ی روح الامین بین [صفحه ۲۲۵] نور دو چشم فاطمه و بوتراب کو؟ تاریک گشت هر دو جهان، آفتاب کو؟ غلمان و حور تعزیه دارند و سوگوار ای روزگار، سید اهل شباب کو؟ زین العباد را که به زنجیر می کشند جد بزرگوار کجا رفت و باب کو؟ [صفحه ۲۲۶]

صباحی بیدگلی

حاجی سلیمان بید گلی کاشانی، شاعر اواخر قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری، در بیدگل از اعمال کاشان متولد شده است. وی مداح آغا محمدخان قاجار و استاد و ممدوح ملک الشعرا فتحعلی خان صبای کاشانی بود. صباحی به سال ۱۲۱۸ ه.ق. وفات یافته است. دیوانش شامل قصاید، ترکیب بند، غزلیات، مرثی و رباعیات است. او در مرثیه سرایی مهارت داشت و چهارده بند او که به تقلید کلیم ساخته مشهور است. [۲۳۵]

افتاد شامگه به کنار افق نگون خور چون سر بردیه ازین طشت واژگون افکند چرخ مغفر زرین و از شفق در خون کشید دامن خفتان نیلگون اجزای روزگار ز بس دیده انقلاب گردید چرخ بی حرکت، خاک بی سکون کند امهات اربعه، ز آبای سبعة دل گفתי خلل فتاد به ترکیب کاف و نون آماده ی قیامت موعود هر کسی کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون گفتم محرم است نمود از شفق هلال چون ناخنی که غمزده ی آلایدش به خون یا گوشواره ای که سپهرش ز گوش عرش هر ساله در عزای شه دین کند برون یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون جان امیر بدر و روان شه حنین سالار سروران سر از تن جدا حسین افتاد رایت صف پیکار کربلا لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت چون مهر از سنان سر سردار کربلا پژمرده غنچه ی لب گلگونش از عطش وز خونش آب خورده خس و خار کربلا [

صفحه ۲۲۷] ماتم فکند رحل اقامت، دمی که خاست بانگ رحیل قافله سالار کربلا گویم چه سرگذشت شهیدان؟ که دست چرخ با خون نوشته بر در و دیوار کربلا افسانه ای که کس نتواند شنیدنش یارب به اهل بیت چه آمد ز دیدنش؟ چون شد بساط آل نبی در زمانه طی آمد بهار گلشن دین را زمان دی یثرب به باد رفت به تعبیر ملک شام بطحا خراب شد به تمنای ملک ری سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین چون دختران نعش به پیرامن جدی نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم نه زنده غیر او کسی از همزمان حی آمد به سوی مقتل و بر هر که می گذشت می شست ز آب دیده غبار از عذار وی بنهاد رو به روی برادر که یا اخا در بر کشید تنگ پسر را که یا بنی غمگین مباش کآدمت اینک از

قفا دل شاد دار، می‌رسمت این زمان ز پی چون تشنگی، عنان ز کف شاه دین گرفت از پشت زین، قرار به روی زمین گرفت پس بی‌حیای آه، که دستش بریده باد از دست داد دین و سر از شاه دین گرفت داغ شهادت علی، ایام تازه کرد از نو، جهان عزای رسول امین گرفت هم پای پیل خاک حرم را به باد داد هم اهرمن، ز دست سلیمان ننگین گرفت از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش عیسی زدار، راه سپهر برین گرفت گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر بر چشم تر، ز شرم نبی آستین گرفت کردند پس به نیزه، سری را که آفتاب از شرم او نهفت، رخ زرد در نقاب‌ای جان پاک، بی تو مرا جان به تن دریغ از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ‌عریان چراست این تن بی سر، مگر بود بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ؟ شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ [صفحه ۲۲۸] خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت خرم ز سبزه، دامن رب و دمن دریغ آل نبی غریب و به دست ستم اسیر آل زیاد، کامروا در وطن دریغ کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت شعری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ غلتان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون وز خون او حنا به کف اهرمن دریغ گفتم ز صد یکی به تو، حال دل خراب تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب ترسم دمی که پرسش این ماجرا شود دامان رحمت از کف مردم رها شود ترسم که در شفات امت به روز حشر خاموش ازین گناه، لب انبیا شود ترسم کزین جفا نتواند جفا کشی در معرض شکایت اهل جفا شود آن از دمی که سرور لب تشنگان حسین سرگرم شکوه، با سر از تن جدا شود فریاد از آن زمان که ز بیداد کوفیان هنگام دادخواهی خیرالنسا شود باشد که را ز داور محشر امید عفو چون دادخواه، شافع روز جزا شود؟ مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت گرنه شفیع، تشنه لب کربلا شود کی باشد این که گرم شود گیر و دار حشر؟ تا داد اهل بیت کردگار حشریار بنای عالم ازین پس خراب باد افلاک را درنگ و زمین را شتاب باد تا روز دادخواهی آل نبی شود از پیش چشم، مرتفع این نه حجاب باد آلوده شد جهان همه از لوث این گناه دامان خاک شسته ز طوفان آب باد لب تشنه شد شهید، جگر گوشه‌ی

رسول هر جا که چشمه‌ای ست به عالم، سراب باد آن کو دلش به حسرت آل نبی نسوخت
مرغ دلش بر آتش حسرت کباب باد در موقف حساب، صباحی چو پا نهاد جایش به
سایه‌ی علم بوتراب باد کامیدوار نیست به نیروی طاعتی دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی]
صفحه ۲۲۹]

فتحعلی خان صبا

ملک الشعرا فتحعلی خان کاشانی، شاگرد صباحی کاشانی و ملک الشعرا فتحعلی شاه
قاجار بود. او به سال ۱۲۳۸ ه.ق. در گذشته است. صبا علاوه بر دیوان قصاید، مثنوی‌های
مشهوری دارد. مانند: شهنشاه‌نامه که حماسه‌ای است دینی درباره‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله
علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه‌السلام، عبرت‌نامه، گلشن صبا (به تقلید بوستان). صبا
نخستین شاعری است که ثمره‌ی نهضت بازگشت ادبی در اشعار او به وقت تمام مشاهده
می‌شود. [۲۳۶]. پیر فرمان یزدان، پیشوای دین حسین ماه برج مصطفی و در درج
بوتراب آن که بر نام همایون وی از عرش برین عقل کل آمد خطیب خطبه‌ی فصل
الخطاب هم علی را از علو منزلت قایم مقام هم نبی را از سمو مرتبت نایب مناب‌زیب
آغوش بتول و گوشوار گوش عرش زینت دوش رسول و معنی ام‌الکتاب آخرای بیدادگر
گردون، به پیش دادگر مصطفی را چون دهی زین جور بی پایان جواب؟ آل مروان را به
لب از ساقی گلچهره، می آل طه را جگر از آتش حسرت کباب [صفحه ۲۳۰] آفتاب
روی او تابان ز رمح مشرکان باد یارب منکسف، تا حشر روی آفتاب‌روز مشعر تا شفیع
شیعیان گردد، کشید شافع یوم الحساب این ظلمهای بی حساب [صفحه ۲۳۱]

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب ملقب به «معتد الدوله» متخلص به «نشاط» به سال ۱۱۷۵ ه.ق. متولد
شده و از سال ۱۲۱۸ ه.ق. در تهران می‌زیست. او در دربار فتحعلی شاه قاجار، صاحب

دیوان بود. نشاط دارای خط و انشا بوده و از بزرگترین شاعران عقد قاجار است. در اشعار او آثار نهضت بازگشت ادبی را می توان دید. نشاط به سال، ۱۲۴۴ ه.ق. در گذشته است. [۲۳۷]. سید کونین، سبط مصطفی بهترین فرزند خیرالاولیا پروریده حق در آغوش بتول زیب دامن، زینت دوش رسول منبع هستی ست آن فرخنده ذات رشحه رشحه زو رسد بر کاینات قوه ها را سوی فعل آورد او نیک را ممتاز از بد کرد اورهنمونش کرد خود بر قتل خویش پس بیفکندش سر تسلیم، پیش مصطفای دودمان ارتضا مرتضای خاندان اصطفا جمله هستیها طفیل هست او زور بازوی یدالله دست او گر نه خود از زندگی سیر آمدی عاجز از روباه کی شیر آمدی؟ این سعادت از ازل اندوخته ست این شهادت از علی آموخته است چون پیام دوست، از دشمن شنفست زیر زخم تیغ دشمن «فزت» [۲۳۸] گفت هر که را از دوستانش خواند دوست زیر تیغ دشمنان بنشانند دوست از نخست افتاد چون مقبول عشق لاجرم شد عاقبت مقتول عشق [صفحه ۲۳۲] گر حدیث ما تو را آید عجب گفت حق خود را در حدیث «من طلب» [۲۳۹]. طالب من گر شود یکره کسی راهها بنمایش هر سو بسی چون مرا بشناسد از آیات من عاشق آید بر صفات و ذات من شد چو عاشق از من آگه شد همی زان پس او را زنده نگذارم دمی کشتن عاشق به هر مذهب رواست خاصه آن عاشق که معشوقش خداست پس مرا ز آیین و دین مصطفی بر شهید خویش باید خونبهاوانکه هم منظور و هم بقبول من گشت زان سان تا که شد مقتول من هر دو عالم نیست خونس را بها غیر من او را شاید خونبها خویش را نه رایگانی بخشمش کشته ام تا زندگانی بخشمش کشته ی عشق ار شوی زنده شوی تا ابد باقی و پاینده شوی عشقبازی را شعار دیگر است رسم او رسم دیار دیگر است [صفحه ۲۳۳]

فتحعلی شاه

پسر حسینقلی خان و دومین پادشاه سلسله ی قاجار است که به سال ۱۲۱۲ ه.ق. به سلطنت رسیده است. او برادر زاده ی آغامحمد خان بوده و پیش از رسیدن به پادشاهی «باباخان»

نامیده می‌شده و حکمران فارس بوده است. او ادبا و شعرا دوست می‌داشت و خود هم گاهی شعر می‌گفت. [۲۴۰]. شیر خدا کجاست که در دشت کربلا از چنگ گریگ یوسف خود را رها؟ هر سو دلا به نیزه سر سروری بین غلتان به خاک و خون زجفا، پیکری بین گریان به درد داغ پدر کودکی نگر دل ریش از فراق پسر مادری بین یا رب همیشه دیده‌ی خورشید تار باد تا روز حشر سینه‌ی گردون فگار بادپوسته چشم زال فکل از خدنگ آه تاریک همچو دیده‌ی اسفندیار باد [صفحه ۲۳۴]

وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع بن محمد اسماعیل شیرازی معروف به میرزا کوچک شاعر اوایل دوره‌ی قاجاریه، به سال ۱۱۹۷ ه.ق. متولد شد. خاندانش در دوره‌ی صفویان و افشاریان و زندیان به اعمال دیوانی مشغول بودند. وصال در دوره‌ی جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادب، خط و هنرهای زیبا، موسیقی و سیر در مقامات عرفانی بود. او به سال ۱۲۶۲ ه.ق. در گذشته است. دیوان اشعارش شامل قصاید، غزلیات و مثنوی‌های «بزم وصال» و تکمله‌ی «فرهاد و شیرین» و حشی بافقی است و نیز کتابی در ترجمه و شرح و نظم «اطواق الذهب» زمخشری دارد. پسران وصال یعنی: وقار، حکیم، داوری، فرهنگ، توحید و یزدانی همه از شاعران و هنرمندان عهد خود بودند. [۲۴۱]. ای از غم تو چشم فلک خون گریسته خونین دلان از آن به تو افزون گریسته از یاد تشنه کامی تو رود گشته نیل وز حسرت فرات تو جیحون گریسته تا لاله زار شد ز تو دامن کربلا ابر بهار زار به هامون گریسته بلبل ز یاد آن تن صد چاک در فغان قمری ز شوق آن قد موزون گریسته زان زخمها که دیده تن از سنان و تیر بر حالت تو چشم زره خون گریسته ما کیستیم و گریه‌ی ما؟ ای که در غمت ارواح قدس با دل محزون گریسته تنها همین نه اهل زمین در غم تواند جبریل با ملایک گردون گریسته آبی بود بر آتش دوزخ هوای تو ای خاک دوستان تو در کربلای تو سال از هزار بیش و غمت یار جان هنوز در یاد دوستان تو این داستان

هنوز گلگون کفن به خاک شد و از غمش ز خاک گلگون کفن دمند گل و ارغوان هنوز [صفحه ۲۳۵] پیراهنی که یوسف او را فروختند هر کس طلب کنند ازین کاروان هنوز سرو اوفتاد و ریخت گل و ارغوان فسرده خلقی سراغ می کند این بوستان هنوززان کاروان گم شده در دشت کربلا هر دم به جستجوی، دو صد کاروان هنوزوز شام بازگشتن زینب به کربلا غوغای دشت ماریه تا آسمان هنوزفاش ار فلک بدان تن بی سر گریستی زان روز تا به دامن محشر گریستی ز اشک ستاره دیده ی گردون تهی شدی بر وی به قدر زخم تنش گر گریستی کشتند و لافشان ز مسلمانی! ای دریغ آن را که از غمش دل کافر گریستی چندان گریستی که فتادی ز پای و باز یادش چو زان سرآمدی، از سر گریستی ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام کم نیست دردهای تو، گریم بر کدام؟ بر بی کس ایستادن تو پیش روی خصم؟ یا بر خروش پردگیان تو در خیام؟ این تعزیت به کعبه بگوییم یا حطیم؟ زین داوری به رکن بنالیم یا مقام؟ لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش مگر برون نکشد خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش نه جسم زاده ی زهرا چنان لگدکوب است کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش زمانه خاک چمن را به باد عدوان داد تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش؟ عیالش ار نه به همره درین سفر بودی ازو خبری نرسیدی به مردم وطنش ز دستگاه سلیمان، فلک نشان نگذاشت به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش به هر قدم که سوی کارزار بر می داشت نظر به جانب اطفال در به در می داشت گهی به شوق وصال و گهی به درد فراق و رای خوف و رجا حالتی دگر می داشت [صفحه ۲۳۶] نبود مانع راهش مگر حریم رسول کز آنچه بر سر ایشان رود خبر می داشت چه ذوق بود به جام شهادتش که ز شوق کشید جام و جام دگر نظر می داشت چون تاج نیزه گشت سر تاجدارها از خون کنار ماریه شد لاله زارهابس فرقها شکست به تاراج تاجها بس گوشها درید پی گوشوارهابود از حجازیان یکی، از کوفیان هزار از این شمارها نگر انجام

کارها از خون آل فاطمه شد خاک کربلا چون دشت صیدگاه ز خون شکارها [صفحه ۲۳۷]

یغمای جندقی

ابوالحسین بن ابراهیم قلی جندقی، از شاعران معروف قرن سیزدهم هجری است که به هزل سرایی شهرت فراوان دارد. وی پس از کسب مقدمات ادب، چندی در ایران و عراق به سیاحت گذرانید و عاقبت به دربار محمدشاه قاجار راه یافت. یغما به سال ۱۲۷۶ ه.ق. در گذشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات و مثنوی‌های به طبع رسیده است. او در ثر نیز مهارت داشته. نوحه‌ها و مصیبت‌نامه‌های دلکشی از او به جای مانده و غزلیات نسبتاً خوبی دارد. [۲۴۲]. زهی از دست سوگت، چاک تا دامن گریبانها ز آب دیده، از سودای لعلت دجله دامانها چه خسی تشنه لب؟ از خاک هان برخیز تا بینی به هر سو موج زن، صد دجله از سیلاب مژگان‌هانزید جان پاکی چون تو زیر خاک آسودن برآور سر ز خاک تیره، ای خاک درت جانها ز شرح تیر بارانت مرا سوفار هر مژگان به چشم اندر کند تأثیر زهرآلوده پیکان‌ها کسی آن روز ار نکردت جان فدا، اکنون سرت گردم برون نه پا که جانها بر کف دستند، قربانها به رشک، از تاب آنانم که در خمخانه‌ی عهدت ز خون پیمانها خوردند و نشکستند پیمانها [صفحه ۲۳۸] حریم عصمت، آنگه ناقه‌ی عریان سوارها نگون باد از هیون چرخ، این زرین عماریهاییکی چونان که نیلوفر در آب از اشک ناکامی یکی چون لاله در آذر، به داغ سوگواری‌هاییکی چون چشم خود در خون، ز زخم ناشکیبایی یکی چون موی خود پیچان ز تاب بی‌قرارها گدایان دمشقی را نگر سامان سلطانی خداوندان یثرب را شمار زندگبارها کمر بستی به خون ای پیر گردون، نوجوانی را به خواری بر زمین افکندی آخر، آسمانی رابه دام فتنه از منقار تیر و مخلب خنجر شکستی پر، همایون [طایر] عرش آشیانی راندانم تا چه کردی با جهان جان، همی دانم که از غم تا قیامت سوختی، جان جهانی رادل از قتل شهیدی بر کنارم دجله بگشاید

به طرف جان سپاری بسته بینم چون میانی را آسمان سا، علم لشکر کفار دریغ رایت خسرو اسلام، نگونسار دریغ بازوی چرخ قوی پنجه به یک تیغ افکند پای ما از طلب و دست تو از کار دریغ [صفحه ۲۳۹] یکدل از چارطرف، شش جهت و هفت سپهر بسته بر آل محمد در زنهار دریغ چه کند گر نه خود آماده‌ی میدان گردد شاه را چون نه سپه ماند و نه سالار دریغ خاطر فاطمه غمگین طلبد هندوی چرخ تا کند شاد، دل هند جگرخوار دریغ [صفحه ۲۴۰]

گلبن کازرونی

ملا محمد کاظم گلبن در کازرون متولد شده و در چهارده سالگی به قصد سیاحت به هندوستان و شامات و حجاز و عراق رفته و بسیاری از نقاط ایران را هم دیده است. در هفتاد سالگی به کازرون مراجعت کرده و در آنجا در گذشته است. تاریخ تولد و درگذشت وی معلوم نیست ولی در سال ۱۲۶۶ ه.ق. زنده بوده است. [۲۴۳]. از پشت زین چون قوت بازوی دین فتاد خورشید آسمان برین بر زمین فتادروی جهان نخست سراسر سیاه گشت پس جنبشی در آینه‌ی ماء و طین فتادخورشید مضطرب شد و عقل از میان گریخت قبض امانت از کف روح‌الامین فتادهر کس که بود فکر و گمان از قیامتش آن لحظه از گمادن، به خیال یقین فتاد [صفحه ۲۴۱]

داوری شیرازی

محمد متخلص به داوری، سومین پسر وصال از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی مدتی در تهران بسر برده و به سال ۱۲۸۲ ه.ق. در شیراز به بیماری دق درگذشت و در بقعه‌ی شاهچراغ شیراز مدفون گردید. [۲۴۴]. بگرفت سر پسر به سینه دستی به سر، آن دگر به سینه گفت ای گل تازه بر دمیده بیخ گلت از جگر دمیده بر برگ گلت چرا غبار است؟ چاک تنت از کدام خار است؟ از سنگ که شد پرت شکسته؟ با تیغ که شد سرت

شکسته از دست که جرعه نوش گشتی؟ کز خود شدی و خموش گشتی ای سرو روان به پای برخیز بنشسته پدر، ز جای برخیز در پیش پدر چرا غنودی؟ ای باب، تو بی ادب نبودى بگشای لبی، بکن خطابی بشنو سخنی، بگو جوابی بر چهره‌ی شاه چشم بر دوخت گفתי دل شاه بر جگر دوخت از حدیث شهدا مختصری می شنوی از غم روز قیامت خبری می شنوی چاک پیشانی اش از دامن ابرو بگذشت تو همین معجز شق القمری می شنوی از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟ این قدر هست که بوی جگری می شنوی غافلی وقت جدایی چه قیامت برخاست تو وداع پسری با پدری می شنوی خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین در ره شام همین در به دری می شنوی [صفحه ۲۴۲] تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر حال رنجور چه دانی؟ سفری می شنوی گریه سیلی شد و بنیاد صبوری بر کند تو همین زینبی و چشم تری می شنوی داوری راست دم غصه فزایی، ورنه این همان قصه بود کز دگری می شنوی چون دو روزگار، ستم را ز سر گرفت رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت در دودمان احمد مرسل شراره‌ای از آتش یزید در افتاد و در گرفت بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که او هم مهر از برادر و هم از پسر گرفت رو در حرم نهاد و ز دشمن امام نیافت ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت دردا که راه بادیه گم کرد خسروی کش عقل رهنمای به ره راهبر گرفت بس نامه‌ها ز کوفه نوشتند و هر کسی روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت جز تیر چارپر که شتابید و پر گرفت چون دید خلق را سر نامهربانی است بر مرگ دل نهاد و دل از خلق بر گرفت آمد به دشت ماریه، گفت این زمین کجاست؟ آسوده گشت چون که بگفتند نینواست چون دید بر خلاف مراد است کارها فرمود کز شتر بفکندند بارها فراشتند خیمه و بر رفع کینه خصم بر گرد خیمه گاه نشاندند خارها چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدند دشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها گرد ملک دو رویه گرفتند فوج فوج از پا برهنگان عرب وز سوارها بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت سردار لشکر و سر خنجر گذارها بر گرد شیر بچه‌ی حق، بیشه ساختند از نیزه‌های شیرفکن نیزه دارها شه در میان بادیه

محصور دشمنان وز تیغهای تیز به گردش حصارها بر روی شاه، آب بیستند و ای دریغ از هر کنار موج زنان جویبارها فراشتند آتش کین از سنان و تیغ بر روزن سپهر بر آمد شرارها [صفحه ۲۴۳] برگرد شه چو لشکر دشمن هجوم کرد یکباره زو کناره گرفتند یارهاروز نهم ز ماه محرم چو شد تمام خورشید بخت آل علی کرد رو به شام چون نوبت قتال به سلطان دین فتاد تب لرزه بر قوایم عرش برین فتاد گرد ملال بر رخ کروییان نشست زنگ هراس بر دل روح الامین فتاد از بیم رفت خنجر مریخ در نیام وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتاد چون شیر بچه کشته بیاورد رو به خصم وز بیم لرزه بر دل شیر عرین فتاد بر هر سری که تیغ شه آورد سر فرود دوپاره پیکرش ز یسار و یمین فتاد گفتی که تیغ شاه شهابی بود کزو هر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاد دشت نبرد چون فلک پر ستاره شد از بس که قبه از سپر آهنین فتاد بس مغز پر زباد که از باد تیغ شاه از زین بلند نا شده کز پشت زین فتاد بس دست زورمند که با تیغ آهنین از آستین برون شد و بی آستین فتاد یکباره بسته شد ره آمد شد سوار از بس که به خاک پیکر مردان کین فتاد آمد ندا ز حق که به هیجا چه می کنی؟ بردی زیاد و عده ی ما را چه می کنی؟ چون قوم بنی اسد رسیدند یک دشت تمام کشته دیدند شه کشته، همه سپاه کشته یک طایفه بی گناه کشته صحرا همه لاله زار گشته یک کشته، دو صد هزار گشته باغی گل و سرو بار داده گل ریخته، سروها فتاده گلها همه خون ناب خورده افسرده و آفتاب خورده هر گوشه تنی هزار پاره صد پاره یکی هزار باره هر سوی که شد کسی خرامان خون شهدا گرفت دامان [صفحه ۲۴۴] سرها ز بدن جدا فتاده سر گشته به پیش پا فتاده گفتند که یارب این چه حال است؟ این واقعه خواب یا خیال است؟ اینان که ز سر گذشتگانند آدم نه، مگر فرشتگانند گر آدمی، از چه سر ندارند؟ ور خود ملک، از چه پر ندارند؟ بی دست نبوده این بدنها یا این همه چاک پیرهنها این پا که ز تن جدا فتاده ست یارب بدنش کجا فتاده ست؟ این جسم بریده سر کدام است؟ تا کیست پدر، پسر کدام است؟ شه کو، به کجاست شاهزاده؟ وان تازه خطان ماهزاده؟ زین چاک تنی و بی لباسی کند است نظر ز

حق شناسی ماندند به کار خویش حیران یک چاک بدن، یکی به دامن کز دور بلند گشت گردی آمد ز میان گرد، مردی دیدند به ره شتر سواری خورشید وشی، نقابداری ماتم زده سیاه جامه آشفته، به سر یکی عمامه پیش آمد و زار زار بگریست چون ابر به نوبهار بگریست گفت ای عربان میهمان دوست مهمان نشناختن نه نیکوست این تشنه لبان پیرهن چاک نشناخته چون نهید در خاک؟ اکنون که به خاک می سپارید می دانمشان بر من آرید گفتند چنین که ره نمودی وین عقده ی کار ما گشودی ایزد به تو رهنمای باد ای مزد تو با خدای بادا هرگز نشوی چون این عزیزان در داغ عزیز، اشک ریزان خویشان تو این بلا نبیند این قصه ی کربلا نبیند رفتند و ز هر طرف دویدند هر یک بدنی به بر کشیدند بردند تنی به پیش رویش جسمی شده چاک چارسویش [صفحه ۲۴۵] خونش به دل فگار بسته وز خون به کفش نگار بسته تن کوفته، سینه چاک گشته نارفته به خاک، خاک گشته سر کوفته، پا به گل نشسته تا فرق به خون دل نشسته گفتند که این شکسته تن کیست؟ این نوگل چاک پیرهن کیست؟ گفت این تن قاسم فگار است پورحسن است و تاجدار است کش دیده ز چرخ آب نوسی یک روز چه مرگ و چه عروسی دیدند تنی چو نونهالی بر خاک فتاده پایمالی باریک میان، ستر بازو با شیر سپهر هم ترازو تیر آژه پای تا به دوشش گلگون تن ارغوان فروشش پیکان به برش به سر نشسته تیر آمده تا به پر نشسته شمشیر نموده در دلش راه از سینه دریده تا تهیگاه دل جسته برون که جای من نیست این خانه دگر سرای من نیست گفتند که این جوام کدام است؟ کآب از پس مرگ او حرام است صد پاره تنش کبابمان کرد ز آب مژه غرق آلمان کرد مادرش مباد با چنین سوز تا کشته ببیندش بدین روز چون چشم سوار بر وی افتاد آتش بگرفت و از پی افتادمی گفت و ز دیده اشک می ریخت وز دیده به رخ دو مشک می ریخت کاین پاره پسر که ریزریز است در پیش پدر بسی عزیز است این نوگل گلشن امام است فرزند حسین تشنه کام است از نسل مهین پیمبر است این ناکام علی اکبر است این جمعی دگر آمدند جوشان رخساره پر آب و دل خروشان گفتند تنی به پای آب است کآب از لب خشک

او کباب است دست از سر دوشها گسسته بس دست ز خون خویش شسته [صفحه ۲۴۶]
 چون دیده به دام پای بستش مرگ آمده و گرفته دستش قد سرو، تنی چو سرو صد چاک
 چون سایه‌ی سرو، خفته بر خاک از زخم سنان و خنجر و تیر صد پاره تنش شده
 زمینگیر بگسسته میان و یال و کتفش از جای نمی‌توان گرفتش گفت این تن میر نامدار
 است عباس دلیر نامدار است می‌گفت ز هر تنی نشانی گردش عربان به نوحه خوانی هر
 گوشه نشان شاه می‌جست در خیل ستاره، ماه می‌جست تا بر تن شه گذارش افتاد رفت از
 خود در کنارش افتاد گفت ای تن بی‌سر، این چه حال است؟ ای کشته‌ی خنجر، این چه
 حال است؟ ای پیکر پاک، این چه روز است؟ ای خفته به خاک، این چه سوز است؟ ای
 کشته، سرت کجا افتاده‌ست؟ بی‌سر بدنت کجا افتاده‌ست؟ بر تن ز چه پیرهن نداری؟
 پیراهن چه، که تن نداری؟ نه دست و نه آستین نه جامه سرداده به خصم با عمامه [صفحه ۲۴۷]

سروش اصفهانی

شمس الشعراء میرزا محمد علی سده‌ی اصفهانی، قصیده‌سرای قرن سیزدهم هجری است.
 او در سده‌ی اصفهان متولد شد و چندی مقیم تبریز بود و به مدح ناصرالدین شاه که در
 آن موقع ولیعهد بود پرداخت. در سلطنت ناصرالدین شاه مقیم تهران شد و به سال ۱۲۸۵
 ه.ق. درگذشت. دیوان او در دو جلد شامل انواع شعر چاپ شده ولی مهارت او در قصیده
 است و سبک شاعران دوره‌ی بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است. [۲۴۵]
 زینب گرفت دست دو فرزند نازنین می‌سود روی خویش به پای امام دین گفت ای فدای
 اکبر تو جان صد چون آن گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو این عون و محمد آمده از
 بهر عون تو فرمای تا روند به میدان اهل کین فرمود کودکند و ندارند حرب را طاقت،
 علی الخصوص که با لکشری چنین طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شاه گه سر بر آسمان
 و گهی چشم بر زمین گشت التماس مادرشان عاقبت قبول پوشیدشان سلاح و نشانیدشان

به زین این یک پی قتال، دوانید از یسار وان یک پی جدال برانگیخت از یمین بر این یکی ز حیدر کرار مرحبا بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ شه را نماند جز علی اکبر کسی معین عباس نامدار چو از پشت زین فتاد گفتی قیامت است که مه بر زمین فتاداندر فرات راند و پر از آب کرد کف در یاد حلق تشنه‌ی سلطان دین فتاد از کف بریخت آب و پر از آب کرد مشک زان پس میان دایره‌ی اهل کین فتاد [صفحه ۲۴۸] افتاد بر یسار و یمین، لرزه عرش را چون هر دو دست او ز یسار و یمین فتاد فریاد از آن عمود که دشمن زدش به سر آنگاه مغفرش ز سر نازنین فتاد آمد امیر تشنه لبانش به سر، دوان او را چو کار با نفس واپسین فتاد بر روی شاه، خنده زنان جان سپرد و گفت خرم کسی که عاقبتش این چنین فتاد بودش به گاهواره یکی در شاهوار دری به چشم خرد و به قیمت بزرگوار چون شمع صبح، دیده‌اش از گریه بی فروغ جسمش چو ماه یک شبه، از تشنگی نزار بی شیر مانده مادر و کودک لبش خموش پژمرده گشته شاخ گل و خشک چشمه سار سوی خیمه، طفل گرانمایه برگرفت آمد به دشت و فت بدان قوم نابکار رحمی به تشنه کامی من گر نمی کنید باری کنید رحم برین طفل شیر خوار تیری زدند بر گلوی اصغر، ای دریغ نوشید آب از دم پیکان آبدار خون می سترد از گلوی طفل نازنین می کرد عاشقانه به سوی سما نثار یک قطره خون به سوی زمین باز پس نگشت شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار آمد آن عباس، میر عاشقان آن علمدار سپاه عاشقان [صفحه ۲۴۹] تف خورشید و تف عشق و عطش هر سه طاقت برده از آن ماهوش چشم از جان و جهان بردوخته از برادر عاشقی آموخته می زد از عشق برادر یک تنه خویش را از میسر بر میمنه بد سرشتی ناگهان، از تن جدا کرد دست زاده‌ی دست خدا گفت ای دست، ارفتادی خوش بیفت تیغ در دست دگر بگرفت و گفت آمدم تا جان ببازم، دست چیست؟ مست کز سیلی گریزد مست نیست خود مکافات دو دست فرشی ام حق برویاند دو بال عرشی ام تا بدان پر، جعفر طیار وار خوش بپر در بهشتستان یار این بگفت و بی فسوس و بی دریغ اندر آن دست دگر بگرفت تیغ بر کشیده ذوالفقار تیز را آشکارا کرده رستاخیز

را کافری دیگر درآمد از قفا کرد دست دیگرش از تن جدا گفت گر شد منقطع دست از تنم دست جان در دامن وصلش زخم دست من پر خون به دشت افکنده به مرغ عاشق، پر و بالش کنده به کیستم به، سرو باغ عشق حی سرو بالد چون ببری شاخ وی [صفحه ۲۵۰]

غالب دهلوی

میرزا اسدالله خان نجم الدوله دبیرالملک متخلص به «غالب» بن عبدالله بیگ خان شاعر و نویسنده و محقق مسلمان هندی، اصل او از توران است. نیاکان او ترک ایبک بوده‌اند و جدش در زمان شاه عالم به دهلی هجرت کرد. اسدالله در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت عم خود نصرالله بیگ خان صوبه‌دار آگره قرار گرفت. پس از مرگ وی برای غالب که آن زمان نه ساله بود از طرف پادشاه دهلی مقرری ماهیانه‌ای تعیین شد. در سال ۱۸۴۷ م. واجد علی شاه در پاداش اشعار غالب، قراردادی با او منعقد کرد و مقرری سالیانه برای او معین کرد و نواب رامپور چون شهرت شاعر را شنید در مقابل اشعار او در سال ۱۸۵۹ م. حقوق ماهیانه برایش مقرر کرد. غالب پس از مدتی اندک اقامت در رامپور به دهلی بازگشت و به سن ۷۳ سالگی به سال ۱۲۸۵ ه.ق. درگذشت و در جوار بقعه‌ی خواجه نظام‌الدین اولیا به خاک سپرده شد. غالب هنوز دروهِی تحصیل خود را به پایان نرسانده بود که شعر گفتن آغاز کرد. ولی هنر واقعی شعر او پس از شورش عظیم سال ۱۸۵۷ م. به ظهور پیوست. وی پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظرات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. او را پدر شعر اردو می‌نامند. غالب در اشعار فارسی شیوه‌ی شاعران سبک هندی را تتبع می‌کرده. وی معاصر بابریان بود و در مدح آخرین پادشاه این سلسله، بهادر شاه دوم چند قصیده گفته. وی کتبی هم به نثر دارد که از آن جمله است: «قاطع برهان» که انتقادی است تند بر برهان قاطع. این کتاب موجب غوغایی عظیم بین محققان هند شد. [۲۴۶]. [صفحه ۲۵۱] ای کج اندیشه فلک، حرمت دین بایستی علم شاه نگون شد، نه چنین

بایستی تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند؟ عزت شاه شهیدان به ازین بایستی حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک آن که جولانگه او عرش برین بایستی حیف باشد که ز اعدا نم آبی طلبد آن که سایل به درش روح امین بایستی ایها القوم تنزل بود، ار خود گویم میهمان بی خطر از خنجر کین بایستی سخن این است که در راه حسین بن علی پویه از روی حقیقت ز جبین بایستی چشم بد دور، به هنگام تماشای رخس رو نما سلطنت روی زمین بایستی به اسیران ستمدیده پس از قتل حسین دل نرم و منش مهر گزین بایستی چه ستیزم به قضا؟ ورنه بگویم غالب علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی وقت است که در پیچ و خم نوحه سرایی سوزد ز نفس نوحه گر از تلخ نوایی وقت است که در سینه زنی آل عبا را سر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی وقت است که جبریل ز بی مایگی درد غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی وقت است که آن پردگیان کز ره تعظیم بر درگیشان کرده فلک ناصیه سایی از خیمه ی آتش زده عریان به در آیند چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی جانها همه فرسوده ی تشویش اسیری دلها همه خون گشته ی اندوه رهایی ای چرخ چو آن شد، دگر از بهر چه گردی؟ ای خاک چو این شد، دگر آسوده چرایی؟ خون گرد و فرو ریز اگر صاحب دردی برخیز و به خون غلت، گر از اهل وفایی تنهاست حسین بن علی در صف اعدا اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی؟ توقیع شهادت که پیمبر ز خدا داشت از خون حسین بن علی یافت روایی فریاد از آن حامل منشور امانت فریاد از آن نسخه ی اسرار خدایی فریاد از آن زاری و خونابه فشانی فریاد از آن خواری و بی برگ و نوایی غالب جگری خون کن و از دیده فرو ریز گر روی شناس غم شاه شهدایی [صفحه ۲۵۲]

خاک شیرازی

ملا محمد ابراهیم قاری، مردی با صلاح و تقوی و مطلع از علم قرائت و جعفر و غیره بوده و مراثنی بسیار گفته است. در سال ۱۲۸۶ ه.ق. رحلت کرده و جنازه اش را در

وادی السلام نجف اشرف دفن کردند. [۲۴۷]. شنیده‌اید حسینی به ظلم گشت شهید ندیده‌اید که چشم سپهر خون بارید شنیده‌اید که کردند تیربارانش ندیده‌اید به یاران و عترتش چه رسید شنیده‌اید که از خون سر نمود وضو ندیده‌اید که چون در سجود سر بخشید چون شهبسوار عرصه‌ی میدان کربلا شد غوطه‌ور به لجه‌ی عمان کربلا بارید آسمان به زمین بس که سیل خون شد مهر و ماه غرقه‌ی طوفان کربلا شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ دندان به خون یوسف کنعان کربلا مسجد به دیر و سبحة و زنا شد بدل چون شد فسرده شمع شبستان کربلا از تندباد حادثه، دوران به باد داد بشکفت هر گلی ز گلستان کربلا در جوی خون لاله عذاران سرو قد گردیده لاله زار بیابان کربلا غیر از سرشک حسرت و آب دل کباب آبی که زد بر آتش مهمان کربلا؟ آل زنا غنود بر اورنگ زرنگار و اندر خرابه پرده نشینان کربلا ی زاده‌ی زیاد، کجا می‌رود زیاد ظلمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟ تا روز حشر لعنت حق بر یزید باد هل من مزید نار بر او بر مزید باد [صفحه ۲۵۳]

رضا قلی خان هدایت

رضاقلی خان طبرستانی فرزند محمد هادی ملقب به لله باشی به سال ۱۲۱۵ ه.ق. در تهران متولد شد. پدرش از مردم محال اطراف دامغان بود. او در شیراز به تحصیل پرداخت. سپس به دیار محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار راه یافت و از طرف ناصرالدین شاه به ریاست مدرسه‌ی دارالفنون منصوب شد. او تألیفات نثر و نظم بسیاری دارد که از آن جمله است: مثنوی هدایت‌نامه، مثنوی گلستان ارم، تذکره‌ی مجمع الفصحا، تذکره‌ی ریاض العارفین، دیوان قصاید و غزلیات، فرهنگ انجمن آرای ناصری و... هدایت چاپخانه‌ای نیز تأسیس کرد که بسیاری از کتب ادبی در عصر قاجاریه در آنجا به چاپ رسیده است. او به سال ۱۲۸۸ ه.ق. درگذشت. [۲۴۸]. باد خزان وزید به باغ ارم دریغ گلهای تازه رفت به تاراج غم دریغ شد کشته نور دیده‌ی شام انام، حیف در خون تپیده

قامت فخر امم دریغ تاراج شد سرادق سلطان دین، فسوس بر باد رفت حرمت اهل حرم دریغ آن را که در غزا علم حق به دست بود هم دست او فتاد ز کین هم علم دریغ ننمود کم، سپهر ستمکار ذره‌ای با عترت رسول خدا از ستم دریغ یارب بر اهل ظلم ندانم چها رسید روزی که دادخواهی این ماجرا رسید [صفحه ۲۵۴]

همای شیرازی

میرزا محمدعلی مشهور به رضاقلی خان شیرازی متخلص به هما از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در شیراز متولد شد و نزد استادان فن و هنر و ادبیات به تحصیل پرداخت و به محضر ادیبان از جمله وصال شیرازی راه یافت. سپس به سلسله‌ی تصوب پیوسته و در اصفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادب پرداخت. در آخر عمر به خلوت و تهجد گرایید و به سال ۱۲۹۰ ه.ق. زندگی را بدرود گفت. [۲۴۹]. باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار قیرگون شد روی گیتی چون سر زلفین یارجنبش اندر هفت گردون اوفتاد از شش جهت لرزه اندر چار ارکان شد عیان از هر کنار شد عیان اندوه و حسرت، شد نهان وجد و سرور شادمانی رخت خود بر بست و غم افکند بارفارغ از غم یک دل خرم نمی‌بینم مگر باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار؟ کآفتاب یثرب و بطحا چو از ملک حجاز در عراق آمد به خاک نینوا افکند بار کوفیان آن عهد و پیمان را که بر بستند سخت سست بشکستند و بر وی تنگ بگرفتند کار [صفحه ۲۵۵] آب در وادی روان بود و روان از هر طرف چشمه‌های خون ز چشم کودکان شیرخواراندر آن وادی ز اشک و آه طفلان حسین حیرتی دارم که چون گردون نیفتاد از مدار هر یک از مردان راه دین در آن دشت بلا جان و سر کردند در پایش به جان و دل نثار یک به یک زان نامداران اندر آن میدان رزم جان چنین دادند اندر یاری آن شهریار چون که بر شاه شهیدان نوبت هیجا رسید خواست گلگون و کمند و تیغ بهر کارزار تا به پشت دلدل آمد بر به کف تیغ دو سر مرتضی گفتی به میدان شد کشیده ذوالفقار زیر رانش بود یکرانی که بد دریا شکافت

در به دستش بود شمشیری که بد خارا گذار ساخت گردون را سپر از بیم تیغش آفتاب غافل از این کو برآرد از سرگردون دمار از پی خون برادر راند در میدان سمند با دلی چون بحر خون، با چشم چون ابر بهار تاخت بر آن خیل روبه همچو شیر خشمناک الحذر از خشم شیر شرزه هنگام شکار کوس از یک سو بر آوردی خروش الحذر نای از یک جابر آوری نوای الفرار [صفحه ۲۵۶] گشت گلگون روی خاک تیره از خون یلان چون ز رنگ لاله اطراف و کنار لاله زار خسته جان و تن نزار و کام خشک و دیده تر در دلش پیکان عشق و بر سرش سودای یار ذره آسا آفتاب افتاد اندر خاک راه تا ز صدر زین به خاک ره فتاد آن تاجدار آن سری کز ناز دست افشاند بر تاج سپهر بسترش شد خاک و بالینش شد از خارا و خار خیمه‌ی گردون زهم بگسیخته شد تار و پود کسوت امکان ز هم بگسست یکسر پود و تار زورق گردون حبابی گشت در دریای خون عالم هستی به کوی نیستی شد پی سپار کی عجب باشد که اندر ماتم سبط رسول خون بگرید آسمان و تیره گردد روزگار از خدنگ و خنجر و شمشیر و زوین و سنان از هزار افزون جراحت بود بر آن نامدار بس که اندر آفرینش انقلاب آمد پدید خواست گیتی روز رستاخیز سازد آشکار آن تنی کز فخر پا بنهاد بر دوش رسول کرد پامال ستورانش سپهر کج مدار خفته بر دیبا یزید و خسته در صحرا حسین دیو بر تخت سلیمان و سلیمان خاکسار [صفحه ۲۵۷] آل بوسفیان به کاخ و عترت طه به خاک آن یکایک شادمان و این سراسر سوگوار موپریشان، رو خراشان اهل بیت شاه دین نوحه گر بر کوه‌ی جمازه‌های بی مهار بر سر نعش شهیدان بس که گیسو شد پریش پر عبیر و مشک شد وادی چو صحرای تاتار تیره یارب تا قیامت باد روی اهل شام آن چنان که روزگار خصم شاه جم وقار انتخاب از ترکیب بند مرثیه: ماه محرم آمد و گشتند سواگوار از زیر فرش تا زبر عرش کرد گارچه حور و چه فرشته، چه آدم، چه اهرمن چه مه، چه آفتاب و چه گردون، چه روزگار بر هر که بنگری به گریبان نهاده سر بر هر چه بگذری به مصیبت نشسته زار از ذره تا به مهر همه گشتی نوحه گر از خاک تا سپهر همه گشته سوگوار هر قمری به مرثیه خوانی به بوستان

هر بلبلی به نوحه سرایی به شاخسار نزدیک شد که شعله‌ی آه جهانیان در نیلگون خیام
فلک افکند شرار ماه محرم است که در دهر شد عیان یا صبح محشر است که گردیده
آشکار روز قیامت ار نبود از چه خلق را بینم کبود جامه و گریان و بیقرار؟ جانم گداخت
از غم جانسوز اهل بیت آبی بر آتشم بزن ای چشم اشکبار این آتش نهفته که اندر دل من
است ترسم جهان بسوزد اگر گردد آشکار از گریه‌ی من است بگرید اگر سحاب از ناله‌ی
من است بنالد اگر هزار چون نیست هیچ کس که بود غمگسار دل اندوه دل بس است مرا
یار و غمگسار [صفحه ۲۵۸] زین پس من و دو دیده‌ی خونبار خویشتن وان ناله‌های
نیمه شب زار خویشتن چشمی که در عزای حسین اشکبار نیست ایمن ز هول محشر و روز
شمار نیست دور از لقای رحمت پروردگار هست هر دیده‌ای که در غم او اشکبار
نیست کار من است گریه‌ی جانسوز هر سحر بهتر ز گریه‌ی سحری هیچ کار نیست وقتی
به دست آرم اگر آب خوشگوار چون یاد او کنم، دگرم خوشگوار نیست در حیرتم که
از چه ز مقراض آه من از هم گسسته رشته‌ی لیل و نهال نیست؟ در لاله زار کرب و بلا هر
چه بنگری بی داغ هیچ لاله در آن لاله زار نیست گر سنبلی دمیده و بشکفته لاله‌ای جز جان
سوگوار و دل داغدار نیست سروی بغیر قد جوانان سر و قد ابری بغیر دیده‌ی طفلان زار
نیست این سرخی افق که شود هر شب آشکار جز خون حلق تشنه‌ی آن شیرخوار
نیست جز جسم پاره‌ی آن طفل شیرخوار یک نوگل شکفته در آن مرغزار نیست آگه نی
است از دل لیلای داغدار آن کس که همچو لاله دلش داغدار نیست ای دل به گریه
کوش که در روز واپسین بی گریه هیچ کس به خدا رستگار نیست امروز هم که دم زند
از مهر اهل بیت فردا به رستخیز هما شرمسار نیست امروز اگر مضایقه داری ز آب چشم
فردا خلاصی تو ز سوزنده نار نیست ای دیده همچو ابر بهار اشکبار باش ای دل تو نیز لاله
صفت داغدار باش گردون چو تیغ ظلم برون از نیام کرد رنگین ز خون عترت خیر الانام
کرد خاصان بزم قرب و عزیزان دهر را خوار و حقیر در نظر خاص و عام کرد در شام تیره
منزل آل علی چو گنج پنهان در آن خرابه‌ی بی سقف و بام کرد آن سنگدل که آینه‌ی

شرم تیره ساخت آیین مگر نداشت که آیین شام کرد گیرم که خون تازه جوانان حلال بود آب فرات را که به طفلان حرام کرد؟ [صفحه ۲۵۹] خنگ فلک گرفت ز دست قضا عنان آن دم که شمر رخس شقاوت لجام کرد افتاد لرزه در ملکوت آن زمان که سر از یکن جدا ز پیکر آن تشنه کام کرد از شش جهت ز بس که جهان انقلاب یافت گویی مگر که روز قیامت قایم کرد معجز به خواری از سر دخت نبی ربود گردون نکو به آل علی احترام کرد! زینب چو دید آتش بیداد کوفیان بر پا زدود آه به گردون خیام کرد آن طفل شیرخوار که در کام از عطش نوک خدنگ را سر پستان مام کرد انصاف کس نداد بجز تیر آبدار کابی به حلق تشنه‌ی آن تشنه کام کرد فریاد از آن گروه که با عترت رسول کردند آنچه دل شود از گفتنش ملول جمعی که خلقت دو جهان شد بر ایشان دادند در خرابه‌ی بی‌سقف جایشان قوم زنا به قصر زراندد کامران آل رسول در غل و زنجیر پایشان آینه‌ی جمال خدایند و از جلال خورشید هست آینه‌ی عکس رایشان آن اختران برج رسالت که آسمان با صد هزار دیده بگرید برایشان آن خسروان کشور ایمان که از شرف جبریل بود خادم دولتش رایشان جمعی که آسمان بود از مهرشان به پا قومی که کردگار بگوید ثنایشان بیمار و خسته جان و گرفتار و ناتوان جز خون دل نبود دوا و غذایشان پامال سم اسب جفا گشت ای دریغ آن جسمها که جان دو عالم فدایشان چون اصل دین ولای رسول است و آل او واجب بود به خلق دو عالم ولایشان آنان که پاس حرمت احمد نداشتند جز نار قهر نیست به محشر جزایشان آنان که گره در غم آل نبی کنند فردوس و سلسبیل را ببخشند خدایشان ای دیده‌ی گریه در غم آل رسول کن خود را به روز حشر ز اهل قبول کن از کوفه سوی شام روان شد چو قافله افتاد در سراق افلاک ولوله [صفحه ۲۶۰] شد از خروش و ناله جهان پر ز انقلاب گشت از شرار آه، فلک پر ز مشعل روز قیامت است تو پنداشتی که بود از شش جهت زمانه پر آشوب و غلغله ابری که می‌گریست در آن دشت هولناک چشم سکینه بود به دنبال قافله نیلی رخس ز سیلی شمر ای دریغ شد آن بانویی که ماه نبودش مقابله طفلی که در کنار چو جان

داشتی حسین دور از پدر فتاد ز جان چند مرحله غلتان چو اشک خویش به دنبال کاروان تن خسته و پیاده و بی زاد و راحله گه خاک کرد پاک ز رخسار همچو ماه گه بر کشید خار ز پای پر آبله آتش به روزگار زد از آه شعله بار وقتی که کرد از ستم آسمان گله جز او که بسته پای به زنجیر ظلم داشت بیمار را نبسته کسی پا به سلسله نشکفته غنچه ی چمن مرتضی دریغ سیراب شد ز غنچه ی پیکان حرمله دور از پدر فتاد بدان سان که جان ز تن گردون میان جان و تن افکند فاصله ای کاشکی که خامه ی تقدیر می کشید یکسر به دفتر دو جهان خط باطله ظلمی که شد به عترت پیغمبر از یزید نشنیده گوش چرخ از آن ظلم بر مزید گلگون سوار معرکه ی کربلا حسین رخشنده شمع انجمن انبیا حسین آسوده دل ز بحر فنا شو که ایمن است در کشتی که هست در او ناخدا حسین جز مهر یار از همه چیزی بشست دست جز عشق دوست بر همه زد پشت پا حسین هر جا که دید رنج و بلایی به جان خرید روز ازل چو کرد قبول بلا حسین عهدی که بست کرد وفا تا به کربلا آموخت بر جهان همه رسم وفا حسین اول عیال و مال و تن و جان و ملک و جاه یکباره بذل کرد به راه خدا حسین همت نگر که داد سر و جان و هر چه بود بیعت ولی نکرد به آل زنا حسین هر چند تشنه بود لبش لیک خضر را بر چشمه ی حیات شدی رهنما حسین فریاد از آن زمان که شد از ظلم آسمان بی یار و بی برادر و بی اقربا حسین [صفحه ۲۶۱] چون مصحف مجید به بتخانه های چین تنها میان آن همه ی اشقیا حسین تنها ز گریه اش نه همی سنگ می گریست الدهر قد تزلزل لما بکا حسین بی کس میان آن همه خونخوار دشمنان غیر از خدا نداشت کسی آشنا حسین عزم طواف ترتب او کن دلا که هست رکن و مقام و کعبه و سعی و صفا حسین گر خونبهای خون شهیدان طلب کند غیر از خدا طلب نکند خونبها حسین مدح خدای راست سزاوار و گوش او از ناسزا شنید بسی ناسزا حسین چون آفتاب شهره شود در همه جهان گر بنگرد ز لطف به سوی هما حسین از آفتاب روز جزا غم مخور که هست صاحب لوا به عرصه ی روز جزا حسین در عرصه ی قیامت و هنگام دار و گیر غیر از ولای او نبود هیچ دستگیر [صفحه ۲۶۲]

نیاز اصفهانی جوشقانی

سید حسین طباطبایی جوشقانی متخلص به نیاز از احفاد میرشاه تقی جوشقانی از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در قصبه‌ی جوشقان، ناحیه‌ای بین کاشان و اصفهان متولد شد و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار در اصفهان نشو و نما یافت. سال وفاتش به دست نیامد. [۲۵۰]. شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن چون کشتگان کرب و بلا لاله گون کفن یا همچو مغفری که به خون گشته واژگون یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن افکنده چرخ، یوسف خورشید را به چاه وانگاه لاله گون ز شفق کرده پیرهن پر خون نموده چون زکریا چرا کنار در طشت خون مگر سر یحیاست غوطه زن؟ یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان چون ذوالجناح بسته به پهلوی خویشتن گلگون قبای آل عبا فخر عالمین در خاک و خون فتاده‌ی کرب و بلا حسین در خون چون نور دیده‌ی زهرا تپیده شد از بهر گریه چرخ سراپای دیده شده روی آفتاب این غصه تیره گشت هم قامت سپهر ازین غم خمیده شد بر باد داد تازه گلی صرصر ستم کز آن هزار خار به دلها خلیده شد شد شورشی که محفل عشر تسرای خلد برچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تار پیراهن صبوری یوسف دریده شد از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست برخاست شورشی که فلک بر زمین نشست [۲۵۱].

صفحه ۲۶۳]

جیحون یزدی

آقا محمد یزدی مشهور به تاج الشعرا متخلص به جیحون، از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری است. وی دارای دیوان شعری است که یک بار در ۱۳۱۶ ه.ق. در بمبئی و دوبار به سالهای ۱۳۳۶ ه.ش. و ۱۳۶۳ ه.ش در تهران به چاپ رسیده است. او به سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ ه.ق. در کرمان وفات یافت. مجموعه‌ای به نام نمکدان نیز از او باقی است که در

سال ۱۳۱۶ ه.ق. در بمبئی چاپ شده است. [۲۵۲]. انتخاب از مخمس مرثیه: ای حرم کعبه‌ات ز حلقه به گوشان وی دل دانای تو زبان خموشان با تو که گفت از حسین چشم بپوشان؟ خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان نزدش با اصغر آمدند معجل گفتند کاین طفل، کو چو بحر بجوشد نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد رخ بخرشد چنانکه جان بخروشد جز به کفی آب، عقده‌اش نشود حل هی به فغان خود ز گاهواره پراند مادر او هم زبان طفل ندانده بودش شیر تا به لب برساند نه بودش آب تا به رخ بفشانده مانده به تسکین قلب اوست معطل گاهی ناخن زند به سینه‌ی مادر گاهی پیچان شود به دامن خواهر باری از ما گذشته چاره‌ی اصغر یا بنشانش شرار آه چو آذریا ببرش همراهت به جانب مقتل [صفحه ۲۶۴] شه ز حرمخانه‌اش ربود و روان شد پیر خرد همعنان بخت جوان شد زان پدر و زان پسر به لرزه جهان شد آمد و آورد، هر طرف نگران شد تا به که سازد حقوق خویش مدلل گفت که ای قوم، روح پیکرم است این ثانی حیدر، علی اصغرم است این آن همه اصغر بدند، اکبر است این حجت کبرای روز محشرم است این رحمی، کش حال بر فناست محول او که بدین کودکی گناه ندارد یا که سر رزم این سپاه ندارد بلکه بس افسرده است و آه ندارد جای دهید آنکه را پناه ندارد پیش کز ایزد برید کیفر اکمل ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله‌اش راند تیر کینه به حلقوم حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم وز شه مظلوم آن سه شعبه‌ی مسموم رد شد و سر زد ز قلب احمد مرسل طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم جست و بر آورد دست و خست و رخ از غم گردن و سر، گاه راست کرد و گهی خم شه ز گلایش کشید تیر و همان دم ملک جهان بر جنان نمود مبدل باز ای مه محرم پرشور، سر زدی و اندر دلم شراره‌ی عاشور بر زدی آن سر که چرخ روی به پایش همی نهاد بر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی دستی که آستین ورا بوسه داد چرخ در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی تو خود همان مهی که به پیشانی حسین با سنگ جور، نقشه‌ی شق القمر زدی بر پیکر امام امم با زبان تیغ زخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی شاهی که خاک مقدم

او روح کیمیاست بر نیزه‌ی سنان، سرش از بهر زر زدی [صفحه ۲۶۵] از کام خشک و چشم تر عترت رسول تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی از روبهان چند، برانگیختی سپه وانگه به حيله پنجه، با شیر نر زدی زینب که در سیر ز علی بود یادگار او را به تازیانه‌ی هر بد سیر زدی [صفحه ۲۶۶]

محمود خان ملک الشعرا

محمودخان صبا کاشانی فرزند محمد حسین خان عندلیب و نوه‌ی فتحعلی خان صبا از شاعران قصیده‌سرای قرن سیزدهم هجری، به سال ۱۲۲۸ ه.ق. متولد شد. پس از پایان تحصیلات بر اثر ابراز هنر شاعری و نقاشی و سایر هنرهای مستظرفه، در دربار قاجار دارای اهمیت و اعتبار گردید. مجموع اشعارش به دو هزار و پانصد بیت می‌رسد. مرگش به سال ۱۳۱۱ ه.ق. اتفاق افتاده است. [۲۵۳]. انتخاب از ترکیب بند مرثیه: چون شاه دین به خاک درآمد ز پشت زین بنهاد روی خویش به شکرانه بر زمین ابری ندید بر سر آن دشت، غیر تیغ قصدی نیافت در دل آن قوم، غیر کین هر جا فکنده دید گلی یاسمین عذار هر سو فتاده یافت مهی مشتری جبین بر صبر او ز جمله‌ی کروبیان قدس برخاست در صوامع افلاک آفرین خاکی که غرقه گشت به خون گلوی او بردند بهر غالیه‌ی موی حور عین از داس کوفیان جفا پیشه شد تهی باغ نبی ز لاله و شمشاد و یاسمین بگریست وحش و طیر بر آن جم کزو ربود دیو پلید شوم هم انگشت و هم نگین گفتی رسیده وقت که عالم شود خراب وز باد قهر کشته شود شمع آفتاب در دشت کین، سکنیه چو بر شاه دین گریست برخاست شورشی که زمان و زمین گریست گریان شدند یکسره کروبیان قدس کرسی به لرزه آمد و عرش برین گریست ابلیس شد ز کرده پشیمان و شرمناک جبریل ناله کرد و رسول امین گریست بر آسمان فرشته ز غم جامه چاک کرد وز سوز دل به خلدبرین حور عین گریست [صفحه ۲۶۷] اسبان به زیر زین و ستوارن به زیر بار از درد هر که بود در آن دشت کین گریست از تاب خشم، آتش دوزخ زبانه زد بر خود جهان ز

بیم جهان آفرین گریست چون لاله رنگ روی زمین چون گه وداع از سوز دل بر آن تن
چون یاسمین گریست پس گفت: ای پدر ز چه بر خاک خفته‌ای؟ بی‌سر به خاک با تن
صد چاک خفته‌ای [۲۵۴]. [صفحه ۲۶۸]

نیر تبریزی

میرزا محمد تقی بن ملا محمد مامقانی متخلص به نیر و مشهور به حجة الاسلام، از علما
و دانشمندان اوایل قرن چهاردهم آذربایجان است. او به سال ۱۲۴۷ ه.ق. در تبریز متولد
شد و در ۲۲ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت. در آنجا از محاضر
استادان و مشایخ آن سامان استفادۀ کرده و سپس به تبریز بازگشت. نیر در رمضان سال
۱۳۱۲ ه.ق. درگذشت و او را در وادی السلام نجف دفن کردند. تألیفات بسیاری از او بر
جای مانده است. [۲۵۵] شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش تو خصم بین که به
یغما زره برد ز تنش دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟ ز یوسفی که قبا کرده گرگ،
پیرهنش چراغ دوده‌ی طاها فلک به یثرب کشت ز قصر شام بر آورد دود انجمنش زمانه
گلشن زهرا چنان به غارت داد که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش ای خفته خوش به بستر
خون، دیده باز کن احوال ما پیرس و سپس خواب ناز کن ای وارث سریر امامت، به پای
خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر دستی به
دستگیری ایشان دراز کن برخیز، صبح شام شد، ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز
کن یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس بار دگر روانه به سوی حجاز کن اگر صبح
قیامت را شبی هست آن شب است امشب طیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است
امشب [صفحه ۲۶۹] فلک، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش شکایت‌های گوناگون
مرا با کوکب است امشب برادر جان، یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن که زینب بی
تو، چون در ذکر یارب یارب است امشب سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم مرا
با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیل ز زلف

و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین که
 گریان دیده‌ی دشمن به حال زینب است امشب‌ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی
 حور بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صورز تماشای تجلای تو، مدهوش کلیم ای
 سرت سر «انا الله» [۲۵۶] و سنان نخله‌ی طور دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون که
 پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرورپای در سلسله سجاد و به سر تاج، یزید خاک عالم
 به سر افسر و دیهیم و قصور دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی آه اگر طعنه به قران زند،
 انجیل و زبور تا جهان باشد و بوده ست که داده‌ست نشان میزبان خفته به کاخ اندر و
 مهمان به تنور؟ سر بی تن که شنیدست به لب آیه کهف؟ یا که دیده ست به مشکوه تنور،
 آیه‌ی نور؟ جان فدای تو که از حالت جانباری تو در صف ماریه از یاد بشد شور
 نشور قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت حوریان دست به گیسوی پریشان ز
 قصور گوش خضرا همه پر غلغله‌ی دیو و پری سطح غبرا، همه پر ولوله‌ی وحش و طیور
 [صفحه ۲۷۰] غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح دست حسرت به دل، از صبر تو
 ایوب صبور کوفیان، دست به تارج حرم کرده دراز آهوان حرم از واهمه در شیون و
 شورانییا محو تماشا و ملایک مبهوت شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور داد آسمان به
 باد ستم خانمان من تا از کدام بادیه پرسی نشان من گردون به انتقام قتیلان روز بدر
 نگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من بیخود درین چمن نکشم ناله‌های زار آن طایرم
 که سوخت فلک آشیان من آن سروقامتی که تو دیدی ز غم خمید دیدی که چون کشید
 غم آخر کمان من رفت آن که بود بر سر من سایه‌ی همای شد دست خاک بیز، کنون
 سایبان من گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش کز بارگاه شام بر آید فغان من عنقای
 قاف را هوس آشیانه بود غوفای نینوا همه در ره بهانه بود جایی که خورده می، آنجا نهاد
 سر دردی کشی که مست شراب شبانه بود در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد هر در
 شاهوار کش اندر خزانه بود نامد بجز نوای حسینی به پرده راست روی که در حریم الست
 این ترانه بود کوری نظاره کن که شکستند کوفیان آینه‌ای که مظهر حسن یگانه

بود گلگون سوار وادی خونخوار کربلا بی سر فتاده در صف پیکار کربلا فریاد بانوان سرآورده‌ی عفاف آید هنوز از در و دیوار کربلا بر چرخ می رود ز فراز سنان هنوز صوت تلاوت سر سردار کربلا سیارگان دشت بلا، بسته بار شام در خواب رفته قافله سالار کربلا شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر درهم شکست، رونق بازار کربلا بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام گلچین روزگار ز گلزار کربلا [صفحه ۲۷۱] چون سر زد از سراق جلاباب نیلگون صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون ترک فلک ز جیش شب از بس برید سر لبریز شد ز خون شفق، طشت آبگون آسیمه سر نمود رخ از پرده‌ی شفق خور، چون سر بریده‌ی یحیی ز طشت خون لیلای شب دریده گریبان، گشاده مو بگرفت راه بادیه، زین خرگه نگون افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون این خرگه عزای تو، این طارم کبود لبریز خون ز داغ تو پیمانه‌ی وجودی هر ستاره قطره‌ی خونی که علویان در ماتم تو ریخته از دیدگان فرودگریه ست بر تو هر چه نوازنده را نواست ناله ست بی تو، هر چه سراینده را سرود تنها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز ماتم سراسر است بهر تو از غیب تا شهود از خون کشتگان تو صحرای ماریه باغی و سنبلیله همه گیسوی مشک سودکی بر سنان تلاوت قرآن کند سری بیدار ملک کهف تویی، دیگران رقودنشکفت اگر برند تو را سجده، سروران ای داده سر به طاعت معبود، در سجودای در غم تو ارض و سما خون گریسته ماهی در آب و وحش به هامون گریسته‌وی روز و شب به یاد لب چشم روزگار نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب اشک شفق به دامن گردون گریسته در آسمان ز دود خیام عفاف تو چشم مسیح، اشک جگر گون گریسته با درد اشتیاق تو در وادی جنون لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبار خنجر به دست قاتل تو، خون گریسته آدم پی عزای تو از روضه‌ی بهشت خرگاه درد و غم زده بیرون گریسته [صفحه ۲۷۲] گر از ازل تو را سر این داستان نبود اندر جهان ز آدم و حوا نشان نبود در وصف

حر: نفس بگرفتش عنان که پای دار باره واپس ران، مترس از ننگ و عار عقل گفتش رو که عار از نار به جور یار از صحبت اغیار به نفس گفت از عمر برخوردار باش عقل گفتا: عمر شد، بیدار باش نفس گفتا نقد بر نسیه مده عقل گفت این نسیه از آن نقد به وین کشاکشهای نفس و عقل پیر نفس شد مغلوب و عقل پیر چیر عاشقانه راند باره سوی شاه باتضرع گفت ای باب اله تاییم، بگشا به رویم باب را دوست می دارد خدا تو اب را وحشی ام، آورده ام رو بر رسول ای محمد، توبه ی من کن قبول دید چون مولا تضرع کردنش کرد طوق بندگی در گردنش گفت باز آ که در توبه ست باز هین بگیر از عفو ما خط جواز گر دو صد جرم عظیم آورده ای غم مخور، رو به کریم آورده ای در وصف حضرت عباس: شد به سوی آب تازان با شتاب زد سمند بار پیما را در آب بی محابا جرعه ای در کف گرفت چون به خویش آمد دمی، گفت ای شگفت تشنه لب در خیمه سبط مصطفی آب نوشم من؟ زهی شرط وفا عاشقان از جرم محنت سرخوشند آب کسی نوشند؟ مرغ آتشند دور دار آب، دامن از کفم تا نسوزد ماهیانت از تفم دور دار ای آب، لب را از لبم ترسمت دریا بسوزد از تبم [صفحه ۲۷۳] زاده ی شیر خدا، با مشک آب خشک آب از آب بیرون زد رکاب حیدرانه آن سلیل ذوالفقار خویش را زد یک تنه بر صد هزار ناگهان کافر نهادی از کمین کرد با تیغش جدا، دست از یمین گفت هان ای دست، رفتی شاد رو خوش برستی از گرو، آزاد روساقی اریار است و می این می که هست دست چبود؟ باید از سر شست دست لیک از یک دست، برناید صدا باش کآید دست دیگر از قفالا ابالی نیست دست افشانی ام جعفر طیار را من ثانی ام دست دادم تا شوم همدست او پر برافشانیم در بستان هواز ازل من طایر آن گلشنم دست گو بردار دست از دامنم چند باید بود بند پای من تیر باید شهپر عنقای من از کمین ناگه سیه دستی به تیغ برفکندش دست دیگر بی دریغ چون دو دست افتاده دید آن محتشم گفت: دستارو که من بی تو خوشم اندر آن کویی که آن محبوب روست عاشق بی دست و پا دارند دوست عاشقی باید ز من آموختن شد علم پروانه، از پر سوختن بد چو شور عشق، سر تا

پای من شد قیامت راست بر بالای من شد پرافشان، جعفر طیار وار در گذشت و رفت سوی یار، یار شد هماغوش شه بدر و حنین ماند ازو دستی و دامن حسین در وصف حضرت علی اصغر علیه السلام: شد چو خرگاه امامت چون صدف خالی از درهای دریای شرف شاه دین را گوهری بهر نثار جز دری غلتان نماند اندر کنار شیرخواره، شیرغاب پردلی نعت او عبدالله و نامش علی [صفحه ۲۷۴] در طفولیت، مسیح عهد عشق «انی عبدالله» [۲۵۷] گو، در مهد عشق بهر تلقین شهادت، تشنه کام از دم روح القدس، در بطن مام داده یادش، مام عصمت جای شیر در ازل خون خوردن از پستان تیربا زبان حال، آن طفل صغیر گفت با شه، کای امیر شیرگیر جمله را دادی شراب از جام عشق جز مرا کم تر نشد زان کام عشق گرچه وقت جان فشانی دیر شد «مهلتی بایست تا خون شسیر شد» تشنه ام، آبم ز جوی تیر ده کم شکیم، خون به جای شیر ده برد آن مه را به سوی رزمگاه کرد رو بر شامیان رو سیاه گفت کای کافر دلان بدسگال که به رویم بسته اید آب زلال آب ناپیدا و کودک ناصبور شیر از پستان مادر گشته دورد در کمان بنهاد تیری حرمله اوفتاد اندر ملایک غلغله جست چون تیر از کمان شوم او پر زنان بنشست بر حلقوم او غنچه ی لب بر تلکم باز کرد در کنار باب، خواب ناز کردوه چه گویم من که آن طفل شهید اندر آن آینه روشن چه دید آن گشودن لب به لبخند از چه بود وان نثار شکر و قند از چه بود رمز «کنت کنز» [۲۵۸] بودن سر به سر زیر آن لبخند شیرین، مستتر رمزهای نامه ی عهد الست که شهید عشق با محبوب بست پس ندا آمد بدو کای شهریار این رضیع خویش را بر ما گذارتا دهیمش شیر از پستان حور خوش بخوابانیمش اندر مهد نور [صفحه ۲۷۵] در وصف حضرت علی اکبر علیه السلام اکبر آن آینه رخسار جد هیجده ساله جوان سرو قدبرده در حسن از مه کنعان گرو قصه ی هابیل و یحیی کرده نوبا ادب بوسید پای شاه را روشنایی بخش مهر و ماه را کای زمام امر «کن» [۲۵۹] در دست تو هستی عالم طفیل هست تویی تو ما را زندگی بی حاصل است که حیات کشور تن با دل است دارم اندر سر هوای وصل دوست که سراپای وجودم یاد اوست گفت: بشتاب ای ذبیح کوی عشق تا

خوری آب حیات از جوی عشق‌ای سوم قربانی از آل خلیل از نژاد مصطفی اول
 قتل شاهزاده سوی خیمه شد روان گفت نالان کای بلاکش بانوان هین فراز آید و بدوردم
 کنید سوی قربانگه روان زودم کنید مادرا برخیز و زلفم شانه کن خود به دور شمع من
 پروانه کن دست حسرت طوق کن بر گردنم که دگر زین پس نخواهی دیدنم کاین وداع
 یوسف و راحیل نیست هاجر و بدرود اسماعیل نیست برد یوسف سوی خود راحیل را
 دید هاجر زنده اسماعیل را من برای دادن جان می‌روم سوی مهمانگاه جانان می‌روم سر
 نهادش بر سر زانوی ناز گفت کای بالیده سرو سرفرازای به طرف دیده خالی جای تو
 خیز تا بینم قد و بالای توای نگارین آهوی مشکین من با تو روشن چشم عالم بین من این
 بیابان جای خواب ناز نیست ایمن از صیاد تیرانداز نیست [صفحه ۲۷۶] گفتمت باشی مرا
 تو دستگیری تو یوسف، من تو را یعقوب پیر جبرئیل آمد شتابان بر زمین از فراز عرش
 رب العالمین گفت کای فرمانده ملک وجود پیش آوردم از یزدان درود گر نبودی بود
 تو، عالم نبود امتزاج طینت آدم نبود ما نکردیم این شهادت بر تو حتم ای جلال کبریایی
 بر تو ختم گر کشی جان جهان، نک زان توست گوش عزرائیل بر فرمان توست داد پاسخ
 شاه با روح الامین کای امین وحی رب العالمین عاشق جانانه را با جان چه کار؟ درد کز
 یار است، با درمان چه کار؟ جبرئیل، این که بینی نی منم اوست یکسر، من همین
 پیراهنم گر من از هر دو جهان بیگانه‌ام گنج پنهانی ست در ویرانه‌ام گفت، چشم دخترانت
 در ره است گفت: عشق از دیدن غیر، اکمه است گفت: ترسم زینت گردد اسیر گفت:
 سوی اوست از هر سو مصیر گفت: بهرت آب حیوان آورم گفت: من از تشنگی آن
 سو ترسم جبرئیل، من ز جو بگذشته‌ام آب حیوان را در آن سو هشتم گفت: آوردم از
 غیبت، سپاه تا کنند این قوم کافر را تباه گفت: مهلا، خود ز من دارد مدد جبرئیل، آن سپاه
 بی عدد آن که با تدبیر او گردد فلک کی بود محتاج امداد ملک گر فشانم دست، ریزم ز
 آستین صد هزاران جبرئیل راستین هستی ایشان همه از هست ماست رشته‌ی تدبیرشان در
 دست ماست جبرئیل، چشم دیگر بایدت تا که حال عاشقان بنمایدت جبرئیل، من خود از

کف هشته‌ام دست جانان است تار رشته‌ام هشته طوق عشق خود بر گردنم می‌برد آنجا که خواهد بردنم [صفحه ۲۷۷] این حدیث محنت ایوب نیست داستان یوسف و یعقوب نیست صبر ایوب از کجا و این بلا این حسین است و حدیث کربلا دور کش زین ورطه رخت، ای محتشم تا نسوزد شهرت را آتشم هین سپاهت دور دار از راه من که جهانسوز است برق آه من آمد از هاتف به گوش او ندا از حجاب بارگاه کبریا کای حسین، ای نوح طوفان بلا این همان عهد است و اینجا کربلا تو بدین سان گر کنی جنگ آوری پس که خواهد شد بلا را مشتری؟ هین فرود آ، ای شه پیمان درست که بساط کبریایی زان توست ای حریم وصل ما، مأوای تو اندر آ، خالی ست اینجا جای تو چون پیام دوست از هاتف شنید دست از پیکار دشمن بر کشید گفت حاشا من نی‌ام در عهد، سست این کشاکشها همه از بهر توست آشنای تو ز خود بیگانه است خود تویی تو، گر کسی در خانه است عشق را با من حدیث اختیار «مسأله‌ی دور است اما دوریار» عشق را نه قید نام است و نه ننگ جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ صورت آینه، عکسی بیش نیست جنبش و آرام آواز خویش نیست این کشاکش نیستم از نقض عهد قاتل خود را همی جویم به جهدورنه من بر مرگ از آن تشنه ترم هین بیار ای تیر باران بر سرم [صفحه ۲۷۸]

صفای جندقی

میرزا احمد جندقی فرزند یغمای جندقی متخلص به صفایی دارای دیوان شعر است و ترکیب‌بند مرثی او از بهترین نوع شعر مرثی می‌باشد. [۲۶۰]. ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک ذات قدیم، بهر عزاداری تو بس هستی پس از هلاک تو یکسر سزد هلاک خود نام آسمان و زمین و آنچه اندرو از نامه‌ی وجود چه باک ار کنند پاک؟ تا جسم چاک چاک تو عریان به روی دشت جان جهانیان همه زبید به زیر خاک ارواح شاید ار همه قالب تهی کنند تا رفت جان پاک تو از جسم

تابناک تخت زمین به جنبش اگر افتد چه بیم؟ رخس سپهر از حرکت ایستد چه باک؟ هم آه سفلیان به فلک خیزد از زمین هم اشک علویان به سمک ریزد از سماک خون تو آمده ست امان بخش خون خلق خون را به خون که گفته شاید نمود پاک؟ تنها مقیم بار گهت، قلبنا لدیک سرها نثار خاک رخت، روحنا فداک باز از افق هلال محرم شد آشکار بر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکارنی نی به قتل تشنه لبان از نیام چرخ خونریز پرچمی ست که کم کم شد آشکاریا بر فراشت رایت ماتم دگر سپهر وینک طراز طره ی پرچم شد آشکاریا راست بهر ریزش خونهای بی گنه پیکانی از کمان فلک خم شد آشکاریا فر و نهب پردگیان رسول را از مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکاراین ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است کز بهر داغ دوده ی آدم شد آشکار صبح نشاط دشمن و شام عزای دوست این سور و ماتمی ست که در هم شد آشکار [صفحه ۲۷۹] آهم به چرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت اکنون نتیجه ی دل پر غم شد آشکار ز افغان سینه ابر پیایی پدید گشت ز امواج دیده سیل دمام شد آشکار آهم شراره خیز و سرشکم ستاره ریز این آب و آتشی ست که توام شد آشکار نظم ستارگان مگر از یکدگر گسیخت یا اشک این عزا ست که گردون ز دیده ریخت بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت بگوشد در زمین بلا، بار اهل بیت بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتاد با کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت روزی لوای ال علی شد نگون که زد خرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت دشمن ندانم آتش کین در خیام زد یا در گرفت ز آه شرر بار اهل بیت؟ گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم شد بر سپهر، ناله ی زنهار اهل بیت؟ زان کاروان جز آتش حسرت به جانماند چون کوچ کرد قافله سالار اهل بیت تشویش و خوف واهمه، غمخوار بیکسان اندوه و رنج و حسرت و غم یار اهل بیت نگذاشت خصم سفله حجابی به هیچ وجه جز گرد ماتم تو، به رخسار اهل بیت خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندید جز خواب مرگ، دیده ی بیدار اهل بیت تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستند در ماتم تو جن و ملک خون گریستند خاکم به سر، بر آرز سر از خاک و درنگر تا بر تو آسمان و

زمین چون گریستند تا بر سنان، سرت سوی گردون بلند شد بر فرشیان ملایک گردون گریستند بر کشتگان کشته‌ی کوی تو، کاینات از زخم کشتگان تو افزون گریستند شد این عزای خاص چنان عام تا به هم هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند آن روز، خون خود به رکاب ار کست نریخت در ماتم و عالمی اکنون گریستند تا کربلا ز کوفه، به خونریز یک بدن پر تابه به پر پیاده و سر تا به سر سوار [صفحه ۲۸۰] با دعوی خدای پرستی، خدای سوز از التزام ظلم به رحمت امیدوار ذکر رسول بر لب و بغض ولی به دل در چشم‌ها کتاب عزیز، اهل بیت خوار تا راز رزم و رسم جدل در جهان که دید آید برون برابر یک مرد صد هزار؟ از تاب تشنه کامی او جاودان کم است جوشد به جای آب، اگر خون ز چشمه سارزین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟ بس تن برهنه سرزده بر سنگ آبشار آن نعل نازنین تو بی سر کجا رواست؟ وان سر جدا افتاده ز پیکر کجا رواست؟ یک قلب و تیغها همه تا قبضه، ای دریغ یک جسم و تیرها همه تا پر کجا رواست؟ سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟ فرزندان اگر فرنگی و مادر اگر مجوس قتل پسر، برابر مادر کجا رواست زنهای بی برادر و اطفال بی پدر خشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟ آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب در حق خاندان پیمبر کجا رواست؟ شط فرات از آتش حسرت کباب شد وز تشنگیش از عرق خجلت آب شد در حق ساکنان بهشت، آب سلسبیل بر یاد تشنه کامی او خون ناب شد جبریل، دست بر سر و سر برد زیر بال چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد امر شکیب کرد حرم را و خویشان بر ناشکیبی همه، بی صبر و تاب شد عمر از فراز روی و اجل از ققای او این بی درنگ آمد و آن با شتاب شد آه از دمی که فارس میدان کربلا چون اشک خود فتاد به دامن کربلا این غم کجا برم که غمش را کسی نخورد؟ جز خواهران بی کس و اطفال ناامید دهر از ازل گرفته عزایت که روز و شب گیسو برید شام و سحر پیرهن درید اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم از نی جنازه بستش و از خون کفن برید [صفحه ۲۸۱] قاتل برین قتیل نه تنها گریست زار تیغی که سر بریدش، از آن

نیز خون چکید در بطن مادران همه طفلان خوردند خون ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید بر حالت غریبی او آسمان گریست تنها نه آسمان، همه کون و مکان گریست هم بر رجال کشته‌ی بی کفن و دفن سوخت هم بر نساء زنده‌ی بی خانمان گریست بر سینه و لبش، همه صحرا و باغ سوخت بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست گلها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست تا پیکر امام زمان بر زمین فتاد روح الامین به حال زمین و زمان گریست جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان جان جهانیان به عزای جهان گریست بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست امروز روز قتل شهیدان کربلاست صحرای حشر، عرصه‌ی میدان نینواست پشت حسینیان حجاز، از ملال خم صوت مخالفان عراق، از نشاط راست از طرف خیمه‌گه همه فریاد الامان وز سمت حرب‌گه همه آواز مرحباست از دختران بی پدر افغان و حسین وز خواهران خون جگر، آشوب و اخاست عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت آسوده‌ی اسیری و آماده‌ی فداست یک سو نوای ناله و یک سو نفیر نای گوش‌ی فرا به معرکه‌ی، گوش‌ی به خیمه‌هاست [۲۶۱] بر جان فشانی خود و تشویق اهل بیت یک چشم رو به مقتل [۲۶۲] و یک چشم بر قفاست یک دودمان به خاک مذلت شهید گشت تا دور آسمان به مراد یزید گشت اندیشه‌ناکم از غم بی‌یاری شما در ماتم از خیال گرفتاری شما [صفحه ۲۸۲] ناچار خاطر همه آزرده‌ام از نه من هرگز رضائی‌ام به دل آزاری شما قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین با نیزه است نوبت سرداری شما کمتر کنید سینه و کمتر به سرزنید کاین لحظه نیست وقت عزاداری شما آبی بر آتش نتوانید زد ز اشک افزود تابش دلم از زاری شما کم نیست گر به ذل اسیرس کنید صبر از عزت شهادت ما، خواری شما در کارها خداست وکیل و کفیل من کافی است حفظ او به نگهداری شما هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم هم نصر او سرد به مددکاری شما در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت بگذاشت پای بر سر جان وز جهان گذشت چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست

کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت پیر فلک خمید چو آن پیر خسته جان بر
 نعش چاک چاک جوانی چنان گذشت رخ بر رخس نهاد و به حسرت سرشک ریخت
 این داند آن که از پسری نوجوان گذشت برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت
 بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه کام با آن
 که موج اشک زنان از میان گذشت تنهای یاوران همه در خاک و خون تپان سرهای
 هم‌رهان همه بر نیزه خون چکان خونابه‌ی گلوی وی از چوب می‌چکید یا خون گریست
 با همه آهن دلی سنان؟ تنها قتل تیغ گذاران لشکری سرها دلیل ناقه‌سواران کاروان تنها به
 پاس شد همه بر آستان مقیم سرها به سرپرستی اهل حرم روان تنها گواه حسرت سرهای
 تشنه لب سرها نشان پیکر مجروح کشتگان تنها کتابتی ز معادات دهر دون سرها علامتی
 ز ستمهای آسمان‌زین ماجرا عجب نه اگر خون به جان اشک جاری بود ز دیده‌ی جبریل
 جاودان [صفحه ۲۸۳] تا طلیسان ز تارک آن تاجور فتاد از فرق شهسوار فلک، تاج زر
 فتاد در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت این خود چه دوزخی ست که در خیر و شر
 فتاد این تابشی ست تیره که در کفر و دین فروخت وین آتشی ست خیره که در خشک و
 تر فتاد با سخت جانی دل پولاد خای خصم چون شد که ننگ سخت دلی بر حجر فتاد؟ این
 خاکدان تیره مرمت پذیر نیست زین سیل خانه کن که به هر کوی و در فتاد در باغ دین
 ز تیشه‌ی بیداد دم به دم نخلی ز پا درآمد و سروی به سر فتاد تا پایمال پهنه شد آن چهر
 خاکسود در بحر خون ز بام فلک طشت زر فتاد هر داغ دیده، دیده‌ی او هر چه کار کرد
 بر کشته‌های پاره‌ی بی‌سر نظر فتاد بگشای چشم و قافله را در گذار بین ما را چو عمر از در خود
 رهسپار بین از سینه‌ها خروش به جای جرس شنو از دیده‌ها سرشک به جای قطار بین در
 دیده‌ها بنات نبی را میان خلق جای نقاب، گرد عزا بر عذار بین برخی به خواهران تبه
 خانمان نگر لختی به دختران سیه روزگار بین بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت تاب
 تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت گر تشنگی ز پا نفکندش غریب نیست آب آن قدر

که دست بشوید ز جان نداشت در کربلا کشید بلایی که پیش وهم عرش عظیم طاقت
نیمی از آن نداشت زآمد شد غم اسرا در سرای دل جایی برای حسرت آن کشتگان
نداشت در دشت فتنه خیز که زان سروان، تنی جز زیر تیغ و سایه‌ی خنجر امان نداشت این
صید هم که ماند نه از باب رحم بود دیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت یا کور شد
جهان که نشانی ازو ندید یا کاست او چنان که ز هستی نشان نداشت از دوستانش آن همه
یاری یقین نبود وز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت [صفحه ۲۸۴] از بهر
دوستان وطن غیر داغ و درد می‌رفت سوی یثرب و هیچ ارمغان نداشت تا شام هم ز کوفه
در آن آفتاب گرم بر فرق، جز سر شهدا سایبان نداشت از یک شراره آه، چرا چرخ را
نسوخت در سینه آتش غم خود گر نهان نداشت؟ وز یک قطار اشک چرا خاک را نشست
گر آستین به دیده‌ی گوهر فشان نداشت؟ [۲۶۳] [صفحه ۲۸۵]

صفی علی شاه

حاج میرزا محمد حسن اصفهانی عارف مشهور و مؤسس سلسله‌ی صفی علی شاهی، به
سال ۱۲۵۱ ه.ق. در اصفهان متولد شد. او پس از آموختن مبادی علوم، از بیست سالگی
به شیراز، کرمان، یزد، مشهد و سپس به هند مسافرت‌هایی کرده است. در سفر هند «زبدۀ
الاسرار» را سرود. در جوانی مرید رحمت‌علی شاه و پس از وفات او مرید حاج آقا محمد
شیرازی ملقب به منور علی شاه شد. وی بالاخره مقیم تهران شده و به ارشاد پرداخت.
صفی علی شاه به سال ۱۳۱۶ ه.ق. در تهران وفات یافته و در خانقاه خویش مدفون گردید.
[۲۶۴]. هان برو زینب که خواهی شد اسیر هست جانت زین اسیری ناگزیر روی گردون
را اگر گیرد غبار کی توان انداخت گردون را ز کاربحر توحیدی تو، گر پر شد گفت
سوخت کفها خواهد از موج تفت حق تو را خواهد اسیر سلسله از رضای حق مکن خواهر
گله حق تو را خواهد اسیر از بهر آن که نماید خاکیان را امتحان چون اسیرت خواست
حق، چالاک شو زیر بار امر حق، بی‌باک رو گنج توحیدی تو، از ویران مرنج زانکه در

ویرانه باشد جای گنج چون به زنجیر اوفتادی شاد باش بند را همدت با سجاد باش هر دو زنجیر بلا را قابلید زانکه از یک دوده و یک حاصلیدهان برو زینب که عصر آمد به پیش صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش جله صبحت در اسیری عصر باد عصرها را همت ذوالنصر بادرو یتیمان مرا غمخوار باش در بلا و در شداید یار باش [صفحه ۲۸۶]

رو که هستم من به هر جا همرهت آگهم از حال قلب آگهت نردبان عشق باشد راه شام زان به معراج آیی، ای احمد مقام راه شام ای جان من منهاج توست وان خرابه‌ی شام غم، معراج توست چون خرابه گشت جای شاد باش تا که گنج حق شود بر خلق فاش هان برو زینب که درد بی دواست دردمند حق طیب دردهاست چون رود بیمار اندر سلسله بد مکن دل، شو دلیل قافله او چو شیر و امر حق، زنجیر حق کی سر از زنجیر تابد شیر حق؟ گر خورد سیلی سکینه دم مزین عالمی زین دم زدن بر هم مزین کنز مخفی پیش ازین بنهفته بود شیر هستی زین نیستان خفته بود تا شود مفتوح، راه معرفت بر همه خلکان ز آثار و صفت پس تو را لازم بود بی معجری تا شود ظاهر کمال حیدری آن اسیری زین شهادت بس سر است در اسیری تو حق پیداتر است چون که زینب در سراق بازگشت سوی میدان شاه میدان تاز گشت ذوالجناح عشق، آتش خوی شد بی زبان، «انی انا الله» [۲۶۵]

گوی شد بی زبان حشا که اندر کوی حق بد زبان «لن ترانی» [۲۶۶] گوی حق گشت ازو آتش گلستان بر خلیل خضر را در ره نوردی بد دلیل برق نعلش نار نخل طور بود موسی آن را نار دید و نور بود زنده از هر تار مویش در شمیم صد هزاران عیسی محیی الرمیم آسمانها بسته‌ی موی دمش بحر امکان گردی از خاک سمش چون عنان او روان در راه شد خاک صحرا هم «صفات الله» شد [صفحه ۲۸۷] جای هر گامی که بر می داشت او انبیا را بود جای چشم و رو چون به میدان شهادت پا نهاد پا برون از ملک «او ادنی» [۲۶۷] نهاد شد رکابش حلقه‌ی عرش برین عرش یعنی پای آن عرش آفرین ذوالجناح، تیر تک شو، شب رسد باز ترسم کز قفا زینب رسد و صفها جز لفظ پیچاپیچ نیست قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست الغرض شد سوی میدان ره نورد ذوالجناح و فارس او، شاه

فرد آفتاب عشق. میدان تاب شد عقل آنجا برف بود و آب شد عقل تنها نی دم از هیهات
زد عشق را هم بهت برد و مات زد لامکان دانی که فوق عرش بود زیر سم ذوالجناش
فرش بود تا به خدمت بوسدش نعل سمند قاب قوسین از حد خود شد بلند لامکان شد
پست بر بالای او پست و بالا گشت تنگ از جای او پرده‌ی «کشف الغطا» برچیده شد
آنچه حیدر را یقین بد دیده شد [۲۶۸]. ذات مطلق بی حجاب ای مرد کار گشت در میدان
توحید آشکار آفتاب لایزالی بر فروخت پرده‌های «لن ترانی» [۲۶۹] را بسوخت آنکه در
معراج وحی از وی رسید پیش پیش ذوالجناش می‌دوید چون نوای «قبل موتوا ان
تموت» شد بلند از نای «حی لا یموت» بود طفلی شیرخوار اندر حرم کافرینش را پدر بد
در کرم خورد از پستان فضل آن پسر شیر رحمت، طفل جان بوالبشر در امید جان نثاری
آن زمان خویش را افکند از مهد امان [صفحه ۲۸۸] دست از قندان جان بیرون کشید
بندهای بسته را بر هم درید بانگ بر زد کای غریب بی‌نوا نیستی بی‌کس هنوز، این سو
بیامانده باقی بین ز اصحاب کرم شیرخوار خسته جانی در حرم بانگ زد کای ساقی بزم
الست شیرخوار از کودکی شد می پرست شیرخوار عشق از امداد پیر شد ز بوی باده مست
و شیرگیر شیرخوارم گر چه من شیر حقم زهره‌ی شیران بدرد ابلقم اندکی گر شیر جانم
هی کند شیر گردون شیر جان را قی کند شیرخوارم لیک شیرم مست شد چرخ در میدان
عزمم پست شد عزم کوی دوست چون داری بیا ار مغانی بر به درگاه خدا ار مغان این لؤلؤ
شہوار بر نزد خسرو زر دست افشار بر نیست دست از بهر دفع دشمنت دست آن دارم که
گیرم دامن گر که نتوانم به میدان تاختن سوی میدان جان توانم باختن گر ندارم گردن
شمشیر جو تیر عشقت را سپر سازم گلو حضرت عباس (ع) گفت از غیر تو دل برداشتم
هر دو عالم را ز کف بگذاشتم دست عباس ار نباشد صف شکن بهر یاری تو نبود گو به
تن نک علم را جانب میدان زنم گسر شوم بی دست بر کیوان زنم در میان عاشقان پاکباز
چون علم گردم به عالم سرفراز خوش ز خون خویش از میدان جنگ باز گردانم علم را
سرخ رنگ چون علم گردید از خون سرخ رنگ روسفید آید علمداریت ز جنگ گر نیفتد

از بدن در عشق یار دست باشد بر بدن بهر چه کار؟ [صفحه ۲۸۹] این بگفت و بحر جانش کرد جوش شد به میدان، مشک بی آبی به دوش حضرت علی اکبر (ع) چون علی اکبر به تأیید پدر سوی میدان فنا شد ره سپراز پی ارشاد و تکمیل، ای شگفت راه افزون رفته را از سر گرفت چون سراح معرفت وهاج شد مصطفایی جانب معراج شد جبرئیل عقل تا میدان عشق در رکاب آن مه کنعان عشق چون به میدان دست بر شمشیر زد تیغ لا بر فرق غیر پیر زد جبرئیل عقل از رفتار ماند خانه خالی، غیر رفت و یار ماند شمس میدان تاب وحدت بر فروخت پرده های عقل و کثرت را بسوخت گرم شد زان جلوه جان آن جناب در قتال خصم هی زد بر عقاب شد چو بر او کشف اسرار وجود دید در دار وجود اندر شهود جز حسین بن علی دیار نیست اوست فرد و هیچ با او یار نیست عالم اسما چو شد بر وی عیان ماند باقی یک تعین بس گران امام سجاد (ع) شد طبیب دردمندان یار عشق بر سر بالین آن بیمار عشق کای طبیب دردهای بی دوا حال تو چون است؟ برگو ماجرای علی آورده ام از حق پیام بر تو من بعد از تحیات و سلام مالک الملکی و سلطان وجود مظهر من، مظهر غیب و شهود گردنت بود، ای به قدرت شیر من از ازل زینده ی زنجیر من [صفحه ۲۹۰] جز تو جانی را نبود این حوصله پس مبارک بر توباد این سلسله چون پیام دوست بشنید آن علیل از زبان حق بدون جبرئیل برگشود او دیده ی حق بین خویش دید حق را بر سر بالین خویش احمدی برگشته از معراق قرب مرعلی را هشته بر سر تاج قرب شد علیل حق بلند از جایگاه بوسه باران کرد خاک پای شاه گفت کای درد و غمت درمان من ای فدای درد عشقت جان من گر تو پرسی حال بیماران غم بس گوارا باشد این درد و الم چون که زنجیر تو را من قابلم زیر این زنجیر خوش باشد دلم من به زنجیر تو دارم افتخار شیر حق را نیست از زنجیر عار [صفحه ۲۹۱]

میرزا محمد قمی متخلص به «محیط» ملقب به «شمس الفصح» از شاعران اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. وی در شهر قم متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم عقلی و نقلی در قم و اصفهان به پایان رسانید. سپس به تهران آمد و پس از یک چند به جانشینی پدر و برادر خویش که زندگی را بدرود گفته بودند، در دستگاه دوستعلی خان معیرالممالک که در شمار وزیران و مقربان حکومت قاجاریه بود به کار تعلیم دوست محمدخان فرزند وی گماشته شد. به علاوه در انجمن شاعران شرکت می کرد و اشعار خود را می خواند. مرگش به سال ۱۳۱۷ ه.ق. اتفاق افتاد و در مزار شیخان قم به خاک سپرده شد. پس از او میرزا حیدر علی ثریا مشهور به «مجدالادبا» که پدر همسر محیط قمی بود، دیوان او را گردآوری و تدوین کرد. این دیوان در سال ۱۳۶۲ خورشیدی در تهران چاپ و منتشر شده است. [۲۷۰] صبر تو فزون ز ممکنات است حسین خون از عطشت دل فرات است حسین در عرصه‌ی کربلا به مهر شه عشق کاری کردی که عقل مات است حسین [صفحه ۲۹۲]

صبوری خراسانی

حاجی میرزا محمد کاظم از احفاد صبوری کاشانی و برادرزاده‌ی فتحعلی خان صباست. او در مشهد نشأت یافت و در قصیده سرایی ماهر گشت. ناصرالدین شاه قاجار وی را به لقب ملک الشعرائی آستانه‌ی رضویه مفتخر کرد. دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات است که به طبع رسیده. وی در وباء سال ۱۳۲۲ ه.ق. در مشهد درگذشت و از جمله‌ی فرزندان وی، محمدتقی ملک الشعرائی بهار است. [۲۷۱]. درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید چو آه آتشی کز دل پر غصه باز آید گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده که آواز جرس با ناله‌های جانگداز آید اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر چرا او را اجل منزل به منزل پیشباز آید الا یا خیمگی، خرگاه عزت بر سر پاکن که ناموس خدا زینب، ز راهی بس دراز آید به وقت بازگشت شام، یارب چون بود حالش

بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید فلک گسترده خوانی، آب و نانش خون و لخت
 دل عراقی میهمان دار است و مهمان از حجاز آید به روی میهمانان حجازی آب و نان
 بستند که دیده میزبان هرگز چنین مهمان نواز آید؟ بنایم مقتدایی را که در محراب
 شمشیرش ز خون سر وضو سازد چه هنگام نماز آید یزید از زاده‌ی خیرالبشر بیعت طمع
 دارد چگونه طاعت جبریل با ابلیس سازد آید؟ سلیمان هیچ کس دیده مطیع اهرمن گردد؟
 حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟ معاذ الله، مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد و گر
 باید شدن مقتول، گو شو، این نخواهد شد از آن بیعت که دشمن خواست اولات پیمبر را
 همان خوشتر که بنهادند گردن، تیغ و خنجر را اسیر بیعت دوانان شدن، آن مشکلی باشد
 که آسان بر کند بر دل، اسیریه‌ای خواهر را [صفحه ۳۹۳] چه تلخیهاست در تمکین
 نااهلان که چون شکر گوارا می کند در کام جان، مرگ برادر را کنار آب جان دادن، لب
 خشکیده آسان تر که دین تر دماغ از می، یزید شوم کافر راسر غیرت فرو نارند مردان
 پیش نامردان اگر چه از قفا از تن جدا سازند آن سر رازهی مردان که اندر بیعت فرزند
 پیغمبر گرفتند دستشان از تن، دهند آن دست دیگر رازهی اصحاب با همت که پیش نیزه
 و خنجر براندازند از تن جوشن و از فرق، مغفر راننگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی
 شکافند از دم شمشیر، دریا‌های لشکر رانخوردند آب و جان دادند پهلوی فرات آخر
 بنوشیدند از جام فنا، آب حیات آخر فلک، با غیرت خیرالبشر لختی مدارا کن مدارا کن
 به آل الله و شرم از روی زهرا کن ره شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی به اهل
 البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن شب از طفلی ز روی ناقه بر روی زمین افتد
 به آرامی بگیری دست و بیرون خارش از پا کن فلک، آن شب که خرگاه ولایت رازدی
 آتش دو کودک از میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن شود مهر و مهت گم، ای فلک
 از شرق و از مغرب بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلا کن شب تاری کجا گشتند
 متواری؟ بکن روشن چراغ ماه و تفتیشی از آن دو ماه سیما کن به صحرا ام کلثوم است و
 زینب هر دو در گردش تو هم با این دو خاتون، جستجو در خار و خارا کن اگر پیدا

نگردند، آن دو طفل در به در امشب مهیای عقوبت، خویشان را بهر فردا کن گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا کن اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه ای دارد بس است ای آسمان، ظلم و ستم اندازه ای دارد در آن صحرا چو بیکس ماند شبل بو تراب آخر ز دست بیکسی آورد، پا اندر رکاب آخر که ناگه شصت و شش زن آمدند از خیمه گه بیرون که ما را می سپاری با که، ای مالک رقاب آخر؟ تو ای صبح سعادت، گر ز ما غایب شوی اکنون برند این کوفیان ما را سوی شام خراب آخر [صفحه ۲۹۴] پسندی ای در درج ولایت، کودکانت را فرو بندند چون گوهر، همه بر یک طناب آخر؟ عیالت را روا داری برند اعدا به صد خواری به بزم زاده ی مرجانه روی بی نقاب آخر؟ تسلی داد اهل البیت را با چشم تر، وانگه به میدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر بر آورد از میان شمشیر آتشبار چون حیدر بزد خود را به قلب آن شیاطین چون شهاب آخر زدند از هر طرف، تیغ و سنان آن قدر بر تن که از زین بر زمین آمد ز زخم بی حساب آخر سرش چون شمس دایر، لیک اندر شهر شام آمد تنش چون قطب ساکن، لیک بر خاکش مقام آمد فلک، آخر خرابه جای آل مصطفی دادی عیال مصطفی را خانه ی بی سقف جا دادی به کام پور بوسفیان، ولی الله را کشتی به قتل سبط احمد، کام اولاد زنا دادی ربودی گوشوار از گوش عرش کبریا وانگه به پیش چشم زینب جلوه از طشت طلا دادی تسلی خواستی از این جفاها، خواهرانش را حسینی را گرفتی، بدره ی زر خونبها دادی گرفتی از سلیمان خاتم و دادی به اهریمن زحق، حق از چه بگرفتی و باطل را چرا دادی؟ نمودی خشک، گلزار نبوت را ز بی آبی به باغ کفر، نخل شرک را نشو و نما دادی به روز بدر، دادی فتح و نصر بر رسول الله سزای نصرت بدر، از شکست کربلا دادی دعی بن دعی را بر سریر شام بنشاندی حسین بن علی را جا به خاک نینوا دادی همیشه بر ستمکاری ست ای گردون، مدار تو بدی کردی به نیکان است ای بی رحم، کار تو فلک، در کربلا آل علی را میهمان کردی مهیا آب و نان بایست، شمشیر و سنان کردی حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی هلاک از تشنه کامی، بر لب آب روان

کردی غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردی فلک، بی خانمان گردی که اولاد پیمبر را نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی گهرهای یتیم درج عصمت را به هم بستی به بزم زاده‌ی مرجانه بردی، ارمغان کردی سر ببریده را از لب شنیدی آیت قرآن عجب دارم که تفسیرش به چوب خیزران کردی [صفحه ۲۹۵]

برای نزهت و گلگشت اولاد ابوسفیان ز خون آل پیغمبر، زمین را گلستان کردی خود این خون را ندانم صاحب اسلام چون شوید مگر خونها بریزد، شاید این خون را به خون شوید چو بر بستند اهل الله سوی شام، محملها به محملها مکان کردند همچون غصه در دلهاز بس سیل سرشک از چشمه‌های چشم جاری شد فرو رفتند آن جمازه‌ها تا سینه در گلها اگر اشک یتیمان آب بر آتش نزد هردم ز سوز آه هر یک زان اسیران سوخت محملها به طشت زر، سر سبط پیمبر در بر خواهر سرودن پور بوسفیان، ادر کاسا و ناولها فلک زین ظلم حیرانم، چرا ویران نگردیدی؟ چو اولاد پیمبر، بی سر و سامان نگردیدی؟ [صفحه ۲۹۶]

عمان سامانی

میرزا نورالله بن میرزا عبدالله بن عبدالوهاب چهارمحالی اصفهانی، ملقب به «تاج الشعرا» و مشهور به عمان سامانی به سال ۱۲۶۴ ه.ق. در قریه‌ی سامان از قرای چهارمحال بختیاری متولد شد و به سال ۱۳۲۲ ه.ق. درگذشت و در وادی السلام نجف دفن شد. او دیوانی دارد و مثنوی گنجینه‌الاسرار او در مرثیه در نوع خود بی نظیر است. [۲۷۲] چون که خود را یکه و تنها بدید خویشتن را دور از آن تنها بدید [۲۷۳]. قد برای رفتن از جا راست کرد هر تدارک خاطرش می‌خواست کردپانهاد از روی همت در رکاب کرد با اسب از سر شفقت خطاب کای سبک پر، ذوالجناح تیز تک گرد نعلت سرمه‌ی چشم ملک‌ای سماوی جلوه‌ی قدسی خرام ای ز مبدأ تا معادت نیم گام‌ای به صورت کرده طی آب و گل وی به معنی پویه‌ات در جان و دل‌ای به رفتار از تفکر تیزتر وز براق عقل، چابک

خیز تررو به کوی دوست منهاج من است دیده واکن، وقت معراج من است بد به شب معراج آن گیتی فروز ای عجب، معراج من باشد به روز تو براق آسمان پیمای من روز عاشورا، شب اسرای من بس حقوقا کز منت بر ذمت است ای سمت نازم زمان همت است کز میان دشمنم آری برون رو به کوی دوست گردی رهنمون پس به چالاکی به پشت زین نشست این بگفت و برد سوی تیغ، دست ای مشعشع ذوالفقار موشکاف مدتی شد تا که ماندی در غلاف [صفحه ۲۹۷] آن قدر در جای خود کردی درنگ تا گرفت آئینه ی اسلام، زنگ هان و هان ای جوهر خاکستری زنگ این آئینه می باید بری کم کم زنگ از تو پاک، ای تابناک کن تو این آئینه را از زنگ، پاک شد چو بیمار از حرارت ناشکیب مصلحت را، خون ازو ریزد طیب چون که فاسد گشت خون اندر مزاج بیشتر باشد به کار، اندر علاج در مزاج کفر شد خون بیشتر سر بر آور ای خدا را بیشتر خواهرش بر سینه و بر سر زنان رتف تا گیرد برادر را عنان سیل اشکش بست بر شه، راه را دود آتش کرد حیران شاه رادر قفای شاه رفتی هر زمان بانگ مهلا مهلنش بر آسمان کای سوار سرگران، کم کن شتاب جان من، لختی سبکتر زن رکاب تا ببوسم آن رخ دلجوی تو تا ببویم آن شکنج موی توشه سراپا گرم شوق و مست ناز گوشه ی چشمی به آن سو کرد بازدید مشکین مویی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان زن مگو، مرد آفرین روزگار زن مگو، بنت الجلال، اخت الوقار زن مگو، خاک درش نقش جبین زن مگو، دست خدا در آستین پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رخس بوسد، الف را دال کردهمچو جان خود در آغوشش کشید این سخن آهسته در گوشش کشید کای عنان گیر من، آیا زینبی؟ یا که آه دردمندان در شبی؟ پیش پای شوق، زنجیری مکن راه عشق است این، عنان گیری مکن با تو هستم جان خواهر، همسفر تو به پای این راه کوبی، من به سرخانه سوزان را تو صاحبخانه باش با زنان در همراهی مردانه باش جان خواهر در غم زاری مکن با صدا بهرم عزاداری مکن [صفحه ۲۹۸] معجز از سر، پرده از رخ وامکن آفتاب و ماه را رسوا مکن هر چه باشد تو علی را دختری ماده شیرا، کی کم از شیر نری؟ با

زبان زینبی شه آنچه گفت با حسینی گوش، زینب می‌شفت با حسینی لب هر آنچ او گفت راز شه به گوش زینبی بشنید باز گفت زینب در جواب آن شاه را کای فروزان کرده مهر و ماه راعشق را از یک مشیمه زاده‌ایم لب به یک پستان غم بنهاده‌ایم تربیت بوده ست بر یک دوشمان پرورش در جیب یک آغوشمان تو شهادت جستی ای سبط رسول من اسیری را به جان کردم قبول آفتابی کرد در زینب ظهور شمه ای زان، آتش وادی طور شد عیان در طور جانش رایتی «خر موسی صعقا» [۲۷۴] زان آیتی طلعت جان را به چشم جسم دید در سراپای مسمی، اسم دید دید تابی در خود و بی تاب شد دیده‌ی او خورشید بین پر آب شد صورت حالش پریشانی گرفت دست بی تابی به پیشانی گرفت خواست تا بر خرمن جنس زنان آتش اندازد، «انا الاعلی» [۲۷۵] زنان دید شه را لب به دندان می‌گزد کز تو اینجا پرده داری می‌سزداز تجلیهای آن سرو سهی خواست زینب تا کند قالب تهی سایه‌سان بر پای آن پاک اوفتاد صیحه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد شد پیاده، بر زمین زانو نهاد بر سر زانو، سر بانو نهاد پس در آغوش نشانید و نشست دست بر دل زد، دل آوردش به دست گفتگو کردند با هم متصل این به آن و آن به این، از راه دل [صفحه ۲۹۹] دیگری اینجا گفتگو را راه نیست پرده افکندند و کس آگاه نیست [۲۷۶]. گفت ای خواهر، چو برگشتی ز راه هست بیماری مرا در خیمه گاه جان به قربان تن بیمار او دل فدای ناله‌های زار او پرسشی کن حال بیمار مرا جستجویی کن گرفتار مرا با تفقد برگشا بند دلش عقده‌ای گر هست در دل، بگسلش آنچه بر لوح ضمیرت جلوه کرد جلوه ده بر لوح آن سلطان فردهر چه نقش صفحه‌ی خاطر مراست و آنچه ثبت سینه‌ی عاطر مراست جمله را بر سینه‌اش افشاند ام از الف تا یا، به گوشش خوانده‌ام من کی‌ام؟ خورشید و او کی؟ آفتاب در میان، بیماری او شد حجاب چشم بر میدان گمار، ای هوشمند چون من افتادم تو او را کن بلند پس وداع خواهر غمدیده کرد شد روان و خون روان از دیده کرد تا که اکبر با رخ افروخته خرمن آزادگان را سوخته ماه رویش کرده از غیرت عرق همچو شبنم صبحدم بر گل ورق رخ افشان کرده زلف پر گره ماه را پوشیده

از سنبل زره مد و افتاد از ره با شتاب همچو طفل اشک، در دامن باب کای پدر جان،
 هم‌رهان بستند بارمانده بار افتاده اندر رهگذار از سپهرم غایت دلتنگی است کاسب اکبر
 را چه وقت لنگی است دیر شد هنگام رفتن، ای پدر رخصتی گر هست، باری زودتر در
 جواب از تنگ شکر، قند ریخت شکر از لبهای شکر خند ریخت گفت کای فرزندی، مقبل
 آمدی آفت جان رهن دل آمدی کرده‌ای از حق تجلی ای پسر زین تجلی فتنه‌ها داری
 به سر راست بهر فتنه، قامت کرده‌ای وه کزین قامت، قیامت کرده‌ای از رخت مست غرورم
 می‌کنی از مراد خویش دورم می‌کنی گه دلم پیش تو، گاهی پیش اوست رو که در یک
 دل نمی‌گنجد دو دوست‌بیش ازین بابا، دلم را خون مکن زاده‌ی لیلی، مرا مجنون
 مکن پشت پا بر ساغر حالم مزین نیش بر دل، سنگ بر بالم مزین خاک غم بر فرق بخت دل
 مریز بس نمک بر لخت لخت دل مریز همچو چشم خود به قلب دل متاز همچو زلف
 پریشانم مساز حایل ره، مانع مقصد مشو بر سر راه محبت سد مشو «لن تنالوا البر حتی
 تنفقوا» بعد از آن، «مما تحبون» [۲۷۷] گوید اونیست اندر بزم آن والا نگار از تو بهتر
 گوهری بهر نثار هر چه غیر از اوست سد راه من آن بت است و غیرت من بت‌شکن جان
 رهین و دل اسیر چهر توست مانع راه محبت مهر توست چون تو را او خواهد از من رونما
 رونما شو، جانب او رو نما خوش نباشد از تو شمشیر آختن بلکه خوش باشد
 سپر انداختن مهر پیش آور، رها کن قهر را طاقت قهر تو نبود دهر رابر فنایش گر بیفشاری
 قدم از وجودش اندر آری در عدم از فنا مقصود ما عین بقاست میل آن رخسار و شوق
 آن لقاست شوق این غم، از پی آن شادی است این خرابی بهر آن آبادی است رو سپر
 می‌باش و شمشیری مکن در نبرد روبهان، شیری مکن [صفحه ۳۰۱] نیست صاحب همتی
 در نشأتین هم‌قدم، عباس را بعد از حسین در هواداری آن شاه‌الست جمله را یک دست
 بود او را دو دست لاجرم آن قدوه‌ی اهل نیاز آن به میدان محبت یکه تاز موسی توحید را
 هارون عهد از مریدان جمله کاملتر به جهدد به عشاق حسینی پیشرو پاک خاطر آی و
 پاک اندیش رومی‌گرفتی از شط توحید، آب تشنگان را می‌رساندی با شتاب عاشقان را

بود آب کار از او رهروان را رونق بازار از اوروز عاشورا به چشم پر ز خون مشکبر دوش آمد از شط چون برون شد به سوی تشنه کامان ره سپر تیرباران بلا را شد سپرس فرو بارید بر وی تیر تیز مشک شد بر حالت او اشک ریزاشک چندان ریخت بر وی چشم مشک تا که چشم مشک خالی شد ز اشک تا قیامت تشنه کامان ثواب می خورند از رشحه ی آن مشک آب بر زمین آب تعلق پاک ریخت وز تعین بر سر آن، خاک ریخت هستی اش را دست از مستی فشانند جز حسین اندر میان چیزی نماند جبرئیل آمد که ای سلطان عشق یکه تاز عرصه ی میدان عشق دارم از حق بر تو ای فرخ امام هم سلام و هم تحیت، هم پیام گوید ای جان، حضرت جان آفرین مر تو را بر جسم و بر جان آفرین هر چه بودت داده ای اندر رهم در رخت من هر چه دارم می دهم کشتگان را دهم من زندگی دولتی را تا ابد، پایدگی شاه گفت ای محرم اسرار ما محرم اسرار ما از یار ما گر چه تو محرم به صاحبخانه ای لیک تا اندازه ای بیگانه ای گر تو هم بیرون روی نیکوتر است زان که غیرت، آتش این شهپر است جبرئیل رفت زینجا نکوست پرده کم شو در میان ما و دوست [صفحه ۳۰۲] رنجش طبع مرا مایل مشو در میان ما و او حایل مشواز سر زین بر زمین آمد فراز وز دل و جان برد جانان را نماز با وضویی از دل و جان شست دست چار تکبیری بزد بر هر چه هست گشته پر گل، ساجدی عمامه اش غرقه اندر خون، نمازی جامه اش قصه کوتاه، شمشیر ذی الجوشن رسید گفتگو را آتش خرمن رسید ز آستین غیرت برون آورد دست صفحه را شست و قلم را سر شکست [صفحه ۳۰۳]

طرب شیرازی

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر متخلص به طرب، کوچکترین فرزندان همای شیرازی است. او به سال ۱۲۷۶ ه.ق. متولد شد. خانواده ی او اهل شیراز بودند ولی پدرش در اصفهان مسکن گزید و طرب در اصفهان به دنیا آمد و در همان شهر نشو و نما یافت. او با وجود اینکه مورد توجه ناصرالدین شاه قاجار بود ولی زندگی درویشانه را ترجیح می داد و از

پذیرفتن صلات آنها امتناع می کرد. ناصرالدین شاه به او لقب «عقاب» و «تاج الشعرا» داد ولی او در هیچ شعری آنها را به کار نبرد. از سال ۱۲۸۵ ه.ق. مدتی ملک الشعرا دربار ناصرالدین شاه بود، اما بالاخره از آن کناره گرفت و به اصفهان برگشت. او یکی از علما و فضلا و هنرمندان کم نظیر عهد خود بوده است. طرب به سال ۱۳۳۰ ه.ق. در اصفهان درگذشت و در همان شهر در بقعه‌ی امامزاده احمد دفن شد. [۲۷۸]. دل زنده می شود ز ولای تو یا حسین جان تازه می شود ز ثنای تو یا حسین مرغ دلم که طایر عرش آشیان بود پرواز می کند به هوای تو یا حسین تو خواستی برای خدا هر چه خواستی حق خواست هر چه خواست برای تو یا حسین از بند بند من چو نی آید نوای عشق در نینوا به شور نوای تو یا حسین غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا؟ کس را نبود تاب بلای تو یا حسین پیغمبران برای شفاعت به رستخیز سر می نهند بر کف پای تو یا حسین جان دادی و به عهد وفا کردی ای شهید جانها فدای عهد و وفای تو یا حسین تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست ای جان دوستان به فدای تو یا حسین باب تو هفت قلعه گرفتی به ذوالفقار ای جان فدای باب و نیای تو یا حسین تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلد قربان دست قلعه گشای تو یا حسین [صفحه ۳۰۴] گویا که می خلید به قلب رسول پاک هر خار می خلید به پای تو یا حسین روزی که هر کسی طلب مأمنی کند باشد طرب به زیر لوای تو یا حسین روان به کوفه ز کرب و بلا چو قافله شد همه سراق افلاک پر ز غلغله شد رخ سپهر از آن روز، پر ز آبله گشت که پای نازک اطفال، پر ز آبله شد شنیده‌اید مسافر به غیر آل علی که تازیانه و سیلش زاد راحله شد؟ کناره‌ی افق از شرم، سرخ گشت چو دید که سرخ حلق علی از خدنگ حرمله شد در شام چون که آل علی را مقام شد روز جهان سیاهتر از تیره شام شد شاهی که گنج سر خدا بود سینه‌اش چون گنج در خرابه‌ی شامش مقام شد چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی گویی که عیش بر همه عالم حرام شد سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم نه عجب باشد اگر چاک شود پیرهنم چمنی بی خس و خار است سر کوی حسین من ز غم نعره زنان بلبل آن خوش چمنم عشقش آن

گونه مرا رفته چو خون در رگ و پوست که گرم سر برود دل زغمش برنکنم [صفحه ۳۰۵]

صامت بروجردی

محمد باقر بن پنجشنبه متخلص به «صامت»، به سال ۱۲۶۳ ه.ق. متولد شد. او در انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع‌بند، رباعی و معانی مختلف شعر، از رثاء و تغزل و مدیحه، طبع خود را آزموده و دیوان وی مکرر در تهران به طبع رسیده است. [۲۷۹]. ای سر دور از بدن، روی تو سامان داشتی جا به دوش مصطفی با لعل خندان داشتی خضر را رهبر تو بودی جانب عین‌الحیات خود چرا در وقت مردن کام عطشان داشتی هرگز از یادم نخواهد رفت کاندلر کربلا العطش گفتی به زر تیغ، تا جان داشتی اوفتاد آخر به دست اهرمن انگشترت ای سلیمانی که عالم زیر فرمان داشتی روی اطفال یتیم گشت از سیلی سیاه با همه احسان که در حق یتیمان دشانی ای سکه‌ی ابتلا به نامت از کوفه بتر بلای شامت در کوفه اگر به کنج مطبخ خولی ننمود احترامت در شام، پی تلافی آخر دادند به طشت زر مقام خاکستر و سنگ مردم شام کردند نثار سر، زبانت‌برنی چو مه دو هفته کردند انگشت نمای خاص و عامت در بزم شراب، آسمان کرد زهر غم و ابتلا به جامت فرزندان حرامزاده‌ی هند پوشید نظر ز احتشامت شد مست و به چوب خیزران کرد آزرده لبان لعل قامت شد روز به پیش چشم زینب چون شام ز رنج صبح و شامت [صفحه ۳۰۶]

ادیب فراهانی

امیرالشعرا ادیب‌الممالک محمد صادق بن (حاجی میرزا) حسین فراهانی، به سال ۱۲۷۷ ه.ق. متولد شد. نسبت او به میرزا عیسی قائم مقام می‌رسد. ادیب از کودکی به آموختن علوم و ادبیات فارسی و تزای و زبانهای اروپایی اشتغال یافت و هم از خردی به شعر پرداخت. از سال ۱۳۱۶ ه.ق. نویسندگی و اداره‌ی روزنامه‌های ادب، مجلس، عراق عجم

و آفتاب را بر عهده داشت، چندی نیز در سفرهای خارج و داخل ایران گذراند. وی در انواع شعر مخصوصاً قصیده و قطعه استاد بود و سبک استادان قدیم را پیروی می کرد. غالب اشعار او نماینده‌ی زندگانی اجتماعی و مبارزات سیاسی وی است. او در وطنیات، سیاسیات، اجتماعیات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که مبتنی بر نظرهای انتقادی و اصلاحی باشد از نخستین گویندگان استاد عهد اخیر است. آشنایی ادیب با ادب اروپایی موجب ورود بعضی از افکار و مضامین و قصص و کلمات فرنگی در اشعارش شده است و نیز اطلاع او از ادب و لغت و تاریخ عرب و اسلام باعث گردیده که بسیار بیشتر از معاصران خود کلمات و ترکیبات غیر ضرور عربی را در سخنان خود به کار برد. او به سال ۱۳۳۶ ه.ق. درگذشت. [۲۸۰].

گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا ترسم شرر به عرش
زند آه کربلا لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت سوزد فلک ز ناله جانکاه کربلای بس
شبان تیره که بالید بر فلک خاک از فروغ مشتری و ماه کربلا گر یوسفی فتاد به کنعان
درون چاه صد یوسف است گمشده در چاه کربلای ساربان، به کعبه‌ی مقصود، محمل
گر می‌بری بران شتر از راه کربلاوی رهنمای قافله، این کاروان بکش تا پایه‌ی سریر
شه‌نشا کربلا [صفحه ۳۰۷] شاید که من به کام دل خود، مشام جان تر سازم از شمیم
سحرگاه کربلا آه از دمی که آتش بیداد، شعله زد بر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلا گوش
کلیم طور ولا، از درخت عشق بشنید بانگ «انی انا الله» [۲۸۱] کربلا پرتو فکند مهر تجلی
ز شرق عشق موسای عقل، خیره شد از نور برق عشق لیلیک ای پدر که منت یار و یاورم
در یاری تو نایب عباس و اکبرم مدهوش باده‌ی خم میخانه‌ی غم مشتاق دیدن رخ عم و
برادم آب ار نمی‌رسد به لب لعل نازکم شیر از نمانده در رگ پستان مادرم در آرزوی
ناوک تیر سه شعله‌ام در حسرت زلال روان بخش کوثرم خواهم به شاخ سدره نهم آشیان
فراز تا بنگری که عرش خدا را کبوترم با دستهای کوچک خود، جان خسته را در کف
گرفته‌ام که به پای تو بسپرم شاه شهید در طرب از این ترانه شد او را به بر گرفت و به
میدان روانه شد آه از حسین و داغ فزون از شماره‌اش وان دردها که کس نتوانست

چاره‌اش فیادهای العطش آل و عترتش تبخالهای لعل لب شیر خواره‌اش ان اکبری که گشت به خون غرقه عارضش آن اصغری که ماند تهی گاهواره‌اش آن سر که برفراز نی از کوفه تا به شام بردند با تیره و کوس و نقاره‌اش آن کودکی که در گه یغمای خیمه گاه از گوش برد، دست ستم گوشواره‌اش آن بانوی حریم جلالت که چشم خصم می کرد با نگاه حقارت نظاره‌اش آن خسته‌ی علیل که با بند آهنین بردند گه پیاده و گاهی سواره‌اش آن دست بسته طفل یتیمی که خسته گشت پای برهنه از اثر خار و خارهاش داغی که کهنه شد به یقین بی اثر شود این داغ هر زمان اثرش بیشتر شود [صفحه ۳۰۸]

فؤاد کرمانی

میرزا فتح‌الله قدسی کرمانی متخلص به «فؤاد» از عارفان دلسوخته و دارای طبعی بسیار لطیف و شیواست. این گوینده‌ی توانا در حدود سال ۱۲۷۰ ه.ق. در کرمان متولد و پس از هفتاد سال زندگی زاهدانه به سال ۱۳۴۰ ه.ق. به رحمت حق پیوست. آرامگاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه‌ی کوه سید حسن قرار دارد. مجموعه‌ی دیوان فؤاد به نام «شمع جمع» تا کنون بارها به چاپ رسیده است. شعر فؤاد بسیار باحال و گیرا و دلنشین است و مراثی وی را باید در شمار بهترین مرثیه‌ها شمرد. [۲۸۲]. زنده در هر دو جهان نیست بجز کشته‌ی دوست کشته‌ام کشته‌ی او را که جهان زنده به اوست از در دوست درآ، جلوه‌گه دوست بین که رخ دوست نبینی مگر از دیده‌ی دوست خضر ما تشنه دریا شد و ما تشنه‌ی وی وین زلال از دل دریاست که مارا به سبوست چشمه‌ها چشم مرا هر سر مو از غم توست ای که در باغ تنت، چشمه‌ی خون هر سر موست پیش ما از همه سو قبله بجز روی تو نیست وجه الهی و روی تو عیان از همه سوست تیرباران چو تنت از همه سو گشت حسین سوی حق روی دلت از همه و از همه سوست گشت از خون تنت کرب و بلا دشت ختن اینک از تربت او صورت من غالیه بوست سجده بر خاک تو شایسته بود وقت نماز ای که از خون جینت به جبین آب وضوست هر کریمی نشود کشته بر آزادی

خلق جز تو ای زنده که جود و کرم عادت و خوست بر لب خشک تو جیحون رود از چشم ترم هر کجا رهگذرم بر لب بحر و لب جوست زخم شمشیر ندیدم که بدوزند به تیر جز جراحات عروق تو که این گونه رفوست تشنه اطفال تو در بادیه مردند و هنوز خضر بر چشمه‌ی خضرای لب بادیه پوست ناو کم بر دهن آید، که نگویم به کسی اصغرت را ز کمان، تیر سه پهلوی به گلوست [صفحه ۳۰۹] تیغ فولاد کجا، روی لطیف تو کجا؟ دل بر آن روی بگرید اگر از آهن و روست زنده‌ی جاوید کیست؟ کشته‌ی شمشیر دوست کآب حیات قلوب از دم شمشیر اوست گر بشکافی هنوز خاک شهیدان عشق آید از آن کشتگان زمزمه‌ی دوست دوست آن که هلاکش نمود ساعد سیمین یار باز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست بنده‌ی یزدان شناس موت و حیاتش یکی است زانکه به نور خداهش، پرورش طبع و خوست آن شجری را که حق بهر ثمر پرورید بانگ «أنا الحق» زند تا ابد از مغز و پوست عشاق وارسته را با سر و سامان چه کار؟ قصه‌ی ناموس و عشق، صحبت سنگ و سبوست عاشق دیدار دوست، اوست که همچون حسین زردی رخسار او، سرخ ز خون گلوست دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش منت شمشیر دوست بر بدنش مو به موست گر به اسیری برند عترت او دشمنان هر چه ز دشمن بر او، دوست پسندد نکوست تا بتوانی فؤاد در غم او گریه کن بر تو ازین آب رو، نزد خدا آبروست قامت را چو قضا بهر شهادت آراست با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست راستی شور قیامت، ز قیامت خبری است بنگرد زاهد کج بین، اگر از دیده‌ی راست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا ماسوا در چه مقیمند و مقام تو کجاست؟ زنده در قبر دل ما، بدن کشته‌ی توست جان مایی و تو را قبر حقیقت، دل ماست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان سلطنت، سلطنت توست که پاینده لواست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم ظالم از دست شد و پایه‌ی مظلوم به جاست زنده را زنده نخوانند که مگر از پی اوست بل که زنده‌ست شهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن

یافت که در پای تو سرداد ولی این قبا، راست نه بر قامت هر بی سر و پاست تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق تا بدانند خلاق که فنا شرط بقاست [صفحه ۳۱۰] تا ندا کرد ولای تو در اقلیم الست بهر لیک ندایت دو جهان پر ز صداست رفت بر عرشه ی نی تا سرت، ای عرش خدا کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو به پاست پایمالی ز عبودیت و من در عجبم که بدین حال، هنوزت سر تسلیم و رضاست بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است در تو بیند حقیقت، که حقیقت این است من اگر جاهل گمراهم، اگر شیخ طریق قبله ام روی حسین است و همینم دین است بوده پیش از گل من، سرخوش جامش دل من مستی ما به حقیقت ز می دیرین است نه همین روی تو در خواب چراغ دل ماست هر شب نور تو شمعی ست که بر بالین است ماسوا عشاق رنگند سوای تو حسین که جبین و گفت از خون سرت رنگین است پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است باغ عشق است مگر معرکه ی کرب و بلا که ز خونین کفنان، غرق گل و نسرین است بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت دهن باز ببوسم که لب شیرین است شیر، دل آب کند بیند اگر کودک شیر جای شیرش به گلو، آب دم زوبین است از قفا دشمن و اطفال تو هر سو به فرار چون کبوتر که به قهر از پی او شاهین است در خم طره ی اکبر، دل لیلای می گفت سفرم جانب شام و وطنم در چین است می کشد غیرت دینم که بگویم به امم این جفا بر نبی از امت بی تمکین است نور وجود از طلوع روی حسین است ظلمت امکان، سواد موی حسین است شاهد گیتی به خویش، جلوه ندارد جلوه ی عالم فروغ روی حسین است مشی قدم را وصول ذات قدم نیست جنبش سالک به جستجوی حسین است ذات خدا، لایری است روز قیامت ذکر لقا بر رخ نکوی حسین است جان ندهم جز به آرزوی جمالش جان مرا دل به آرزوی حسین است [صفحه ۳۱۱] عاشق او را چه اعتناست به جنت جنت عشاق، خاکی کوی حسین است عالم و آدم که مست جام وجودند مستی این هر دو از سبوی حسین است حضرت حق را به عشق خلق چه نسبت؟

مسأله‌ی عشق، گفتگوی حسین است عاشق او را چه غم ز مرگ طبیعت؟ زندگی عارفان به بوی حسین است ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند سوختگان غمت، با غم دل خرمندهر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت باخبران غمت، بی‌خبر از عالمنددر شکن طره‌ات بسته دل عالمی ست وان همه دلبستگان، عقده‌گشای همدتاج سر بوالبشر، خاک شهیدان توست کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمندعقد عزای تو بست سنت اسلام وبس سلسله‌ی کاینات، حلقه‌ی این ماتمندگشت چو در کربلا رایت عشقت بلند خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمندخاک سر کوی تو زنده کند مرده را زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمندهر دم ازین کشتگان گر طلبی بذل جان در قدمت جان فشان با قدمی محکمدمحرم سر حبیب، نیست به غیر از حبیب پیک و رسل در میان، محرم و نامحرمندای یوسف جان که مصر در مسکن توست آغشته به خون ز دست گرگان تن توست دنیا ز بدن پیرھنت کند و هنوز جان در بدنش زبوی پیراهن توست آنان که به گوش دل شنیدند تو را رفتند و به پای دل رسیدند تو راوان کوردلان که بر دلت تیر زدند دیدند تو را، ولی ندیدند تو را آن کشته به چشم دل عیان است هنوز جان داد و غمش آتش جان است هنوز گویی رود از حرم به میدان قتال خواهر ز قفایش نگران است هنوز [صفحه ۳۱۲] قومی که ندیده مهر، در محفلشان بر ناقه عیان گشت رخ از محملشان عالم چو نظیر گنجشکان دید به علم در کنج خرابه داد، سر منزلشان تا یاد شب وداعش اندر دل ماست در خواب شبم روز قیامت بر پاست چون صبح شود به دیده‌ام پنداری خورشید حسین است و زمین کرب و بلاست [صفحه ۳۱۳]

ایرج میرزا

جلال الممالک ایرج میرزا فرزند صدرالشعرا غلامحسین میرزا به سال ۱۲۹۱ ه.ق. متولد شد. او نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار بود. در زبان فارسی و عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می‌دانست. تحصیلاتش در مدرسه‌ی دارالفنون تبریز صورت گرفت.

مظفرالدین شاه قاجار به او لقب صدرالشعراء داد ولی به زودی از شاعری دربار کناره گرفت او به سال ۱۳۴۳ ه.ق. درگذشت. شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر تعبیرات عامیانه است. اطلاع او از ادبیات ملل مختلف و تأثیری که از محیط انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را رها کند و خود سبکی خاص پدید آورد. در این سبک مسایل مختلف اجتماع و هزلیات و شوخیهای نیشدار به زبانی ساده بیان شده است. [۲۸۳]. رسم است هر که در داغ جوان دید، دوستان رأفت برند حالت آن داغدیده را یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را آن دیگری برو بفشاند گلاب و شهد تا تقویت کند دل محنت رسیده را جمع دگر برای تسلی او دهند شرح سیاهکاری چرخ خمیده را القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر تسکین دهد مصیبت بر او رسیده را آیا که داد تسلیت خاطر حسین چون دید نعش اکبر در خون پییده را؟ آیا که غمگساری و انده بری نمود لیلای داغدیده ز حمت کشیده را؟ بعد از پسر، دل پدر آماج تیر شد آتش زدند لانه‌ی مرغ پریده را سرگشته بانوان وسط آتش خیام چون در میان آب، نقوش ستاره‌ها [صفحه ۳۱۴] اطفال خردسال، ز اطراف خیمه‌ها هر سو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها غیر از جگر که دسترس اشقیا نبود چیزی نماند در بر ایشان ز پاره‌ها انگشت رفت در سر انگشتی به باد شد گوشها دریده پی گوشواره‌ها سبسط شهی که نام همایون او برند هر صبح و ظهر و شام فراز مناره‌ها در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش با نعلها که ناله بر آمد ز خارها [صفحه ۳۱۵]

مدرس اصفهانی بیدآبادی

میرزا یحیی مدرس مشهور به بیدآبادی فرزند محمد اسماعیل به سال ۱۲۵۴ ه.ق. در کربلا متولد شد. علوم مقدماتی را در عراق آموخت. در شانزده سالگی به اتفاق پدر به اصفهان رفت و به تکمیل تحصیلات خود در علوم عقلی و نقلی و ادبی پرداخت، سپس به تدریس اشتغال یافت. مرگش به سال ۱۳۴۹ ه.ق. اتفاق افتاده است. دیوان اشعار او در حدود

بیست هزار بیت دارد. [۲۸۴]. در کربلا چو قافله‌ی غم گشود بار از غم هزار قافله آمد در آن دیار نیلی شد از عزا رخ گلگون اهل بیت رویش سپید باد سپهر سیاهکار لشکر همی رسید گروه از پی گروه دشمن همی ستاد، قطار از پی قطار استاده بهر خواری یک تن، هزار خیل آماده بهر کشتن یک تن دو صد هزار از مویه رفت از دل اهرم حرم شکیب از گریه رفت از تن آل نبی قرار لب تشنه اهل بیت نبی وز برایشان آبی نبود جز دم شمشیر آبدار چون بهر شاه تشنه لبان یاوری نماند عباس و قاسمی و علی اکبری نماند الا نشان ناوک اعداء، تنی نگشت الا برای زیب سنانها، سری نماند از بهر حفظ پیکر خود، کهنه جامه خواست و آخر ز سم اسب خسان پیکری نماند از جور چرخ و کینه‌ی اختر، جفای دهر بر اختران برج حیا زیوری نماند [صفحه ۳۱۶]

رفعت سمنانی

محمد صادق سمنانی متخلص به رفعت، از شاعران دور مشروطیت است که با عارف قزوینی ارتباط نزدیکی داشته. او به زبان عربی مسلط و در علوم هیأت و جفر و رمل و فلسفه و حکمت نیز وارد بوده است. جوانی خود را در سمنان گذرانده و سپس به سفر حج رفته و بقیه‌ی عمر خود را در سلک درویشان و بسیار بی تکلف زیسته است. او تا آخر عمر مجرد باقی ماند و سالهای آخر عمر را در تهران به سر برد. رفعت به سال ۱۳۵۰ ه.ق. (۱۳۱۰ ش.) وفات یافته است. [۲۸۵]. ای شاه شاهدان جهان، ماه مه رخان ای زینت جمال تو را زیور آفتاب‌نی مادر تو خاک نشین است از غمت اندر فلک نشسته به خاکستر آفتاب اذن جهان خواستی آن دم که از حسین مه تیره فام آمد و شد اصغر آفتاب از بحر غیب شاه شهیدان سوی شهود برگشت و دید آمدش اندر بر آفتاب در برگرفت و بوسه زدت بر رخ چو ماه گفتی چو ماه آمد دو پیکر آفتاب رخصت چو یافتی ز پدر تاختی برون شهوار ماه مات شد و مضطر آفتاب از حلقه‌های زلف، زره ساختی به بر شد آسمان فرق تو را مغفر آفتاب از سوز آه لایلا چون خواستی سنان بارید از آسمان به زمین اخگر

آفتاب ناوک ز مژه ساختی، از ابروان کمان از صولت گریخت سوی خاور آفتاب بستی
 چو ذوالفقار، علی وار بر کمر بهر عدویت آمد چون خنجر آفتاب بر پشت زین نشستی و
 آواز آفرین بشنید ز آسمان و زمین بی مر آفتاب مه «ان یکاد» [۲۸۶] خواند ز بهر گزند
 خصم زد آب در ره تو به چشم تر آفتاب [صفحه ۳۱۷] ای ماه برج احمد و مهر دل بتول
 ای روشنت ز نور رخ حیدر آفتاب گر از مصیبت تو زنم حلقه را به در ترسم زند ز چرخ
 و فلک بر در آفتاب آری غم تو آتشی افروخت بر فلک سوزد همیشه با دل غم پرور
 آفتاب شه ز بحر غیب آمد در شهود دید اکبر گشته لاهوتی وجود چهره از انوار عشق
 افروخته ماسوار را ز آتش دل سوخته شاه دین از عزم او بارید خون دامنش شد ز اشک
 خونین لاله گون گفت ای شمع شبستان حرم یک جهان جان را میفکن در الم [صفحه
 ۳۱۸]

اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری شاعر متفکر پاکستانی، آخرین شاعر بزرگ فارسی گوی شبه قاره
 هندوستان است و بر همه‌ی استادان مقدم بر خود در آن سامان سبقت گرفته. تحصیلات
 وی در انگلستان و آلمان انجام گرفت و بعد سرمایه‌ی اسلامی خود را نیز به میزان بسیار
 به آن افزود. او از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمان هند و از بنیان کشور پاکستان
 شمرده می‌شود. به سال ۱۳۵۷ ه.ق. در سیالکوت پاکستان غربی وفات یافت. آثار او در
 مجموعه‌هایی به نام «پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز»، «ارمغان حجاز»، «جاوید
 نامه» و غیره مکرر به طبع رسیده است. [۲۸۷]. ای امام عاشقان، پور بتول سرو آزادی ز
 بستان رسول الله بای بسم الله، پدر معنی «ذبح عظیم» [۲۸۸] آمد پسر سرخ رو عشق غیور
 از خون او سرخی این مصرع از مضمون او در میان امت کیوان جناب همچون حرف «قل
 هو الله» [۲۸۹] در کتاب زنده حق از قوت شبیری است باطل آخر داغ حسرت میری
 است چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندر کام ریخت خاست آن سر

جلوه‌ی خیره‌ی خیرالامم چون سحاب قبله، باران در قدم‌بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد بهر حق در خاک و خون غلتیده است پس بنای لا اله گردیده است راز ابراهیم و اسماعیل بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود [صفحه ۳۱۹] عزم او چون کوهساران استوار پایدار و تند سیر و کامکار خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد تیغ لا چون از میان بیرون کشید از رگ ارباب باطل خون کشیدن نقش الا الله بسر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت رمز قرآن از حسین آموختیم ز آتش او شعله‌ها افروختیم شوکت شام و فر بغداد رفت سطوت غرناطه هم از یاد رفت تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوز تازه از تکبیر او ایمان هنوز ای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان [۲۹۰] [صفحه ۳۲۰].

کمپانی

آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی معروف به علامه‌ی کمپانی از بزرگترین مجتهدین عصر خود و دارای تألیفات گرانبهای است. او مجتهد فیلسوف و شاعر و اهل تقوا و تهجد بود و به سال ۱۲۹۶ ه.ق. متولد شده و در سال ۱۳۶۱ ه.ق. در نجف اشرف درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. [۲۹۱]. نور حق در ظلمت شب رفت در خاک، ای دریغ با دلی از خون لبالب رفت در خاک، ای دریغ طلعت بیت الشرف را زهره‌ی تابنده بود آن کان تابنده کوکب، رفت در خاک، ای دریغ کعبه‌ی کربوبیان و قبله‌ی روحانیان مستجار دین و مذهب رفت در خاک، ای دریغ لیلی حسن قدم به عقل اقدم همقدم اولین محبوبه‌ی رب رفت در خاک، ای دریغ حامل انوار و اسرار ولایت آن که بود جبرئیلش طفل مکتب، رفت در خاک، ای دریغ آن که بودی از محیط فیض وجودش کامیاب هر بسیط و هر مرکب، رفت در خاک، ای دریغ مصباح نور، جلوه گر اندر تنور بود یا در تنور، آیت «الله نور» [۲۹۲] بود گاهی به اوج نیزه، گهی در حسیض خاک از

غایت خفا و کمال ظهور بود گاهی مدار دایره‌ی سوز و ساز شد گاهی چو نقطه، مرکز شور و نشور بود چشمه‌ی خور در فلک چارمین سوخت ز داغ دل ام‌البین آه دل پرده‌نشین حیا برده دل از عیسی گردون‌نشین دامنش از لخت جگر، لاله‌زار خون دل و دیده روان ز آستین زهره ز ساز غم او نوحه گر مویه‌کنان، موی‌کنان، حور عین‌ناله و فریاد جهانسوز او لرزه در افکند به عرش برین [صفحه ۳۲۱]

ملک الشعرای بهار

استاد محمد تقی بهار فرزند ملک‌الشعراء صبوری، به سال ۱۳۰۴ ه.ق. در مه‌شد متولد شد و در سال ۱۳۷۱ ه.ق. / (۱۳۳۰ ه.ش.) درگذشت. بهار بزرگترین شاعر در چند قرن اخیر است و قصاید وی با بهترین آثار اساتید گذشته ادب فارسی برابری می‌کند. وی سالها استاد دانشگاه تهران بود. دیوانش در دو جلد به طبع رسیده است. [۲۹۳]. آسمانا، جز به کین آل پیغمبر نگشتی تا نکشتی آل زهرا را، ازین ره برنگشتی چون فکندی آتش کین در حریم آل یاسین ز آه آتشبارشان چون شد که خاکستر نگشتی؟ چون بدیدی مسلم اندر کوفه بی‌یار است و یاور از چه رو او را در آن بی‌یاوری یاور نگشتی؟ چون دو طفل مسلم اندر کوفه گم کردند ره را از چه آن گم‌گشتگان را جانبی رهبر نگشتی؟ چون تن آن کودکان از تیغ حارث گشت بی‌سر از چه رو بی‌تن نگشتی؟ از چه رو بی‌سر نگشتی؟ چون شدند آن کودکان از فرقت مادر، گدازان از چه رو برگرد آن طفلان بی‌مادر نگشتی؟ چون حسین بن علی با لشکر کین شد مقابل از چه پشتیبان آن سلطان بی‌لشکر نگشتی؟ [صفحه ۳۲۲] چون دچار موج غم شد کشتی آل محمد از چه رو ای زورق بیداد، بی‌لنگر نگشتی؟ ای فلک، آل علی را از وطن آواره کردی زان سپس در کربلاشان بردی و بیچاره کردی تاختی از وادی ایمن، غزالان حرم را پس اسیر پنجه‌ی گرگان آدمخواره کردی گوشوار عرش رحمان را بریدی سر، پس آنکه دخترانش را ز کین بی‌گوشوار و یاره کردی کودک کی دیدی صغیر، اندر میان گاهواره چون نکردی شرم و از

کین، قصد آن گهواره کردی؟ سوختی از آتش کین خانه‌ی آل علی را ویستادی بر سر
آن آتش و نظاره کردی [صفحه ۳۲۳]

ادیب السلطنه

حسین سمیعی ملقب به ادیب السلطنه، متخلص به عطا به سال ۱۲۹۳ ه.ق. در رشت متولد شد. دوران طفولیت را در کرمانشاه و تهران بسر برد. او چند دوره به وزارت و نیز وکالت مجلس رسید و انجمن ادبی تهران را نیز اداره می کرد. سمیعی به سال ۱۳۷۳ ه.ق. (۱۳۳۲ ش.) وفات یافت. یک دیوان اشعار و چند رساله از او باقی مانده است. [۲۹۴]. اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش شمر آمد چون اجل با خنجر کین بر سرش من نگویم که چه کرد، آنقدر شد کز ظلم شمر در بهشت عدن گریان گشت چشم مادرش بالله آن افتادن و در خاک و خون غلتان شدن آنقدر دشوار نمودی که داغ اکبرش آن سر انور که در دامان احمد جاری داشت خولی بی دین چنان جا داد در خاکسترش آن که با داور چنین خصمی نمود و کینه توخت عذر خوهی چیست روز حشر پیش داورش؟ در مصاف جنگ چون از جور دشمن کشته شد اکبر و عباس و عبدالله و عون و جعفرش و اندر آن صحرای پر دشمن دگر باقی نماند بهر یاری یک نفر زان جمله یار و یاورش [صفحه ۳۲۴] ذوالجناح عشق را تا پهنه‌ی میدان براند وین چنین با دشمنان کینه‌ور ارجوزه خواند کای ضلالت پیشگان، فرزند پیغمبر منم قره العین بتول و زاده‌ی حیدر منم گوشوار عرش یزدان، قوت قلب علی آنکه دایم بود در آغوش پیغمبر منم دین منم، ایمان منم، دنیا منم، عقبا منم معنی قرآن منم، بگزیده‌ی داور منم معنی طه منم والتین و الزیتون منم سدره و طوبی منم، جنت منم، کوثر منم آن که پیش آستانش بهر تعظیم جلال روز تا شب گشته پشت آسمان چنبر منم روز محشر چون کنید آخر که خصمی می کنید با من مظلوم، چون خود شافع محشر منم خلق را چون آورند آن روز از بهر

حساب دوست را آنجا جزا و خصم را کیفر کنم بر رخ من می کشید از کینه تیغ کین
چرا؟ سعی دارید از برای کشتن چندین چرا؟ [صفحه ۳۲۵]

عبدالسلام تربتی خاموش

مرحوم عالم جلیل القدر، حاج شیخ عبدالسلام تربتی، ملقب به شهاب الدین متولد ۱۲۹۸ ه.ق. او در ابتدا «خاموش» و سپس «شهاب» تخلص داشت. پرداخت چرخ سفله چو از کار کربلا بر ناقه بست بار دگر، بر کربلا بر ناقه ی برهنه دگر باره بر نشانند دست فلک کواکب سیار کربلا خورشید با نجوم ثوابت به جای ماند در بحر خون به روی خس و خار کربلا شد کاروان روانه و خود خفته در عقب بر خاک تیره، قافله سالار کربلا بس گوهر یتیم مه در ریسمان کشید برد ارمغان به کوفه ز بازار کربلانی نی نخفته، بل همه جا بر سر سنان می رفت پا به پا، سر سردار کربلا [صفحه ۳۲۹]

نمونه ای از سروده های شاعران فارسی زبان معاصر

جواد غفورزاده شفق

مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم مدینه در به رویم وامکن چون یک جهان ماتم نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم مدینه یک گلستان گل، اگر در کربلا بردم ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم که پیروی به کف در رزم با اهریمن آوردم مدینه این اسارتها نشد سد رهم، بنگر چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم مدینه خواهی ار آثار زنجیر ستم بینی امام عاشقان را بسته غل بر گردن آوردم مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم مدینه از بنی هاشم نگردد باخبر یک تن

که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم مدینه گر به سویت زنده بر گشتم مکن عییم
که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم [صفحه ۳۳۰]

ذبیح الله خسروی

رخشنده گوهری که به شوق وصال یار تاب و قرار در دل تنگ صدف نداشت یعقوب
بانگ و اسفا بر فلک رساند او لیک در فراق پسر و اسف نداشت گرگان کوفه را همه
می دید رو به رو قاصد برای شیر خدا تا نجف نداشت می باخت نقد جان و ز سرمایه کم
نکرد سودی ذخیره کرد ولیکن به کف نداشت بار دگر به سوی حرم شهسوار دین آمد
پی تسلی اطفال نازنین سر زد چو مهر عارضش از مشرق حرم هر ماهرو ستاره فرو ریخت
بر جبین بر چهره ها ز دیدن او گرد غم نشست بر خاست زان شکسته دلان ضجه و این از
روی مرحمت ز سر و چشمشان سترد گرد ملال و اشک دمام به آستین پوشید کهنه
پیرهنی بر تن شریف شد عازم جهاد چو ضرغام خشمگین [صفحه ۳۳۱]

جلال الدین همایی

زان ماجرا که رفت به میدان کربلا عقل است مات و واله و حیران کربلادریای شق حق
به تلاطم چو افتاد جوشید موج خون ز بیابان کربلایارب چه شد که کشتی نوح نجی
فتاد در لجهی هلاک، به طوفان کربلاز بازی سپهر، سر سروران دین افتاد همچو گوی
به میدان کربلازان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین عقل است محو سر به گریبان
کربلادر منزلت فزونتر و در رتبه برتر است از بام عرش پایه ی ایوان کربلافخر حسین و
ننگ یزید است تا ابد سر لوحه ی جریده ی دیوان کربلادر کاروان آل نبی قحط آب شد
از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد در چشم تشنگان حرم، دشت ماریه اندر خیال آب
چو موج سراب شد میدان جنگ و سوز عطش، تاب آفتاب یارب که از شنیدن آن زهره
آب شد [صفحه ۳۳۲] در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت آن منع آب و تاب

عطش، فتح باب شدگر نیک بنگریم همان آب و تاب بود کز وی بنای دولت مروان
خراب شد از ملت نبی به نبی زادگان رسید جوری که روح کافر از آن در عذاب شد سر
پنجه‌ی عروس جفاکار روزگار از خون پاک آل پیمبر خضاب شد یک ذره گر ز شرم و
ادب داشت آفتاب می کرد تا به حشر نهان روی در حجاب [صفحه ۳۳۳]

ناظر زاده‌ی کرمانی

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جانها هر جا ز فراق تو چاک است گریبانهای گلشن
دین سیراب، با اشک محبانت از خون تو شد رنگین هر لاله به بستانها بسیار حکایت‌ها
گر دید کهن، اما جانسوز حدیث تو تازه‌ست به دورانها در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت
است شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوانها این سان که تو جان دادی در راه رضای حق
آدم به تو می نازد ای اشرف انسانها قربانی اسلامی با همت مردانه ای مخنفر از عزمت،
همواره مسلمانها [۲۹۵]. [صفحه ۳۳۴]

ابراهیم شریفی پور شیرازی

خورشید فروزنده‌ی جان است حسین گل غنچه‌ی زخم بی‌نشان است حسین آنجا که
شهید عشق، ثار الله است خون در رگ جاری زمان است حسین در کون و مکان نور
جمال است حسین فانوس چراغ بی‌زوال است حسین یک ذره‌ی نور اوست خورشید
جهان آینه‌ی حسن ذوالجلال است حسین [صفحه ۳۳۵]

زین العابدین کلپایگانی

وحیدالشعرا پیک خمیده قامتی آمد به دیده ماه چون قاصدی که باخبر بد رسد ز ماه چون
رایتی فتاده نگون در میان خون نه شاه در میان، نه علمدار و نه سپاه یا خنجری به کشتن
یوسف کشیده‌اند بر جای مانده از پس افکندش به چاه تیغی کنار طشت پر از خون

نهاده‌اند گویی بریده شد سر یحیای بی گناه دهقان چرخ ساخته داسی ز ماه نو تا بدرود ز گشتن ایمان، گل و گیاه ماه ستاره افسر گلگون قبا حسین شاه گلو بریده‌ی راه خدا حسین ای جد پاک، زیور دامن کیست این؟ پامال گشته دسته‌ی ریحان کیست این؟ ما را بین به حال پریشان و باز پرس تا اهل بیت بی سر و سامان کیست این؟ از صرصر ستیزه‌ی مروانیان به خاک افتاده سرو باغ و خیابان کیست این؟ آخر نه این فتاده به خون نور عین توست؟ گلگون سوار روز قیامت حسین توست؟ عجب گلی فلک از دست بوترا ب گرفت که تا به حشر ز چشم جهان گلاب گرفت فسرده باغ نبی باغبان دهر چرا؟ ز چشم ما نه مگر دجله دجله آب گرفت؟ از کربلا به شام چو پیمود مرحله آن کاروان بی کس و بی زاد و راحله [صفحه ۳۳۶] طفلان پابرنه، زنان گشاده مو از بخت در شکایت و با چرخ در گله‌نیلی رخی ز سیلی و گلگون رخی ز خون پای ز قید خسته و پای ز آبله‌زان ناکسان هر آنچه به آن بی کسان رسید با هیچ کافری نکنند این معامله [صفحه ۳۳۷]

یوسفعلی میرشکاک

خون خورشید چو هیهای سواران، دشت‌ها را به زیر بال گیرد، شاید این اوست من و آینه می‌گوییم و آنگاه فغان سر می‌دهم از ماتم دوست فغان سر می‌دهیم و یکدگر را ملامت می‌کنیم از زنده ماندن در آنجایی که خورشید آفرین خواند به مردان، شعر مردن را نخواندن نخواندیم ای برادر تا بمانیم سحرگاهان که چاووشان خورشید خروشیدند و رفتن ساز کردند خروس خستگی در ما خروشید بخوابید! آه! خوابیدیم و دیدیم هزاران کرکس برگشته منقار چو ابر واژگون پر می‌گشاید به بوی نعش خورشید نگونساروزان در دشت، اسبی سایه رفتار به رنگ گردباد آسیمه سر بودرها در باد، یال نقره فامش به خون تازه‌ی خورشید تر بود [صفحه ۳۳۸]

حسین اسرافیلی

اشتیاق خطربر در خیمه ایستاده سوار به اشارت که گاه پیکار است می نماید نگاه باز پسین که دگر نوبت علمدار است در نگاهش نشسته حرمت عشق تا چه فرمایدش دوباره امام شوق پیکار می زند فریاد مرد را تا حضور سرخ قیام کرد بی خوف عرصه ی پیکار زی خطر تا لگام باره گرفت کودکان مانع سوار شدند خیمه را شیونی دوباره گرفت دهنه ی اسب را گرفته به دست می فشارد دو مشت را از خشم کیست آیا علم به دوش کشد نه هراسد دگر، نه بندد چشم؟ دشت را جز سکوت مانع نیست باره می خواندش به سوی سفردشت استاده همچنان خاموش مرد اما در التهاب خطر ابروانی به هم گره خورده سایبان دو چشم همت او آفتاب ایستاده شاهد رزم حالیا گاه گاه غیرت اومشک از انتظار لبریز است دوخته دیده را به راه فرات [صفحه ۳۳۹] پشت سر چشم تشنگانی چند غرق در گریه، چون نگاه فرات کیست این کز غبار می آید؟ گرد میدان نشسته بر رویش تیغ با شیوه ی پدر بسته غیرت مرتضی به بازویش اشتیاقش کشیده سوی خطر سینه بر تیر و دشنه می ساید آفتابا تو نیز شاهد باش کز لب آب، تشنه می آید می خروشد چنان که رعد به شب دشت می لرزد از هیاهویش بانگ الله اکبرش جاری ست از لب تشنه ی «بلی» [۲۹۶] گویش آن که دیروز دعوتش می کرد اینک استاده تیغ کین در دست دستانهایی که قصد بیعت داشت حال با تیغ و دشنه پیوسته ست دیده ها دوخته به راه سوار تا که باز آید از دل پیکار تا نمازی دوباره بگزارند خیمه ها با حضور آن سردار دیده ی خیمه ها هراسان است تا چه بازی کند قضا این بار با سلامت سوار برگردد یا که اسبش رسد بدون سوار لا شخواران به کینه می نگرند گویا تکسوار افتاده ست [صفحه ۳۴۰] شیر این بیشه در میان انگار با تن زخم دار افتاده ست گویا تشنه کام عشق شده است از لب تیغ و دشنه ها سیراب بانگی از قتلگاه می آید «هان برادر، برادرت دریاب» [صفحه ۳۴۱]

بیا در کربلا محشر بین، کین گستری بنگر نظر کن در حریم کبریا، غارتگری
 بنگرفروشنده حسین و جنس هستی، مشتری یزدان بیا کالا بین، بایع نگه کن، مشتری
 بنگرزی آبی به وقت مرگ هم عباس نام آور خجل بود از سکینه، یادگار حیدری بنگر به
 جای آب خون پاشیده شد در راه از غیرت به دشت عشق فرمانده بین، فرمانبری بنگر به
 جای شاه دین فرمانده خیل اسیران شد مقام زینبی را بین، وفای خواهری بنگر برای گریه
 هم فرصت ندادند آل احمد را مسلمانی نگه کن، رسم مهمان پروری بنگر حسین را کشته
 بود و خونبها می داد مشتی زر بین کار یزید بی حیا، زشت اختری بنگر خدا محبوب خود
 را غرقه در خون دید «لا هوتی» نکرد این دهر را نابود، صبر داوری بنگر [صفحه ۳۴۲]

محمد رضا شفیعی کدکنی

باز در خاطره‌ها یاد تو ای رهرو عشق شعله‌ی سرکش آزادگی افروخته است یک جهان
 بر تو و بر همت و مردانگی‌ات از سر شوق و طلب، دیده‌ی جان دوخته است نقش پیکار
 تو در صفحه‌ی تاریخ جهان می‌درخشد چو فروغ سحر از ساحل شب پرتوش بر مه کس
 تابد و می‌آموزد پایداری و وفاداری، در راه طلب‌چهر رنگین شفق می‌دهد از خون تو
 یاد که ز جان بر سر پیمان ازل ریخته شد راست چون منظره‌ی تابلو آزادی که فروزنده به
 تالار شب آویخته شد رسم آزادی و پیکار حقیقت جویی همه جا صفحه‌ی تابنده‌ی آیین
 تو بود آنچه بر ملت اسلام حیاتی بخشید جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود تا ز خون
 تو جهانی شود از بند آزاد بر سر ایده‌ی انسانی خود جان دادی در ره کعبه‌ی حق جویی
 و مردی و شرف آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی [صفحه ۳۴۳] آن که از مکتب
 آزادگی‌ات درس آموخت پیش آمال ستمگر ز چه تسلیم شود زور و سرمایه‌ی دشمن
 نفرید او را که اسیر ستم مردم دژخیم شود رهرو کعبه‌ی عشقی و در آفاق وجود با پر
 شوق سوی دوست بر آری پروازیکه تاز ملکوتی که به صحرای ازل روی از خواسته‌ی
 عشق نتابیدی باز جان به قربان تو ای رهبر آزادی و عشق که روانت سر تسلیم نیاورد

فرودزان فداکاری مردانه و جانبازی پاک چاودان بر تو و بر عشق و وفای تو درود]
صفحه ۳۴۴]

حبیب چایچیان

حسانشکسته سرو و گل افتاده، باغبان خاموش چه شد مگر که شد این باغ و گلستان
خاموش؟ امیر و قافله سالار کاروان خفته سکوت مرگ و زمین مات و آسمان خاموش نه
بانگ گریه‌ی طفلی، نه ناله‌ی جرسی نه بانگ چاوش و افتاده رهروان خاموش چو گلشنی
که خزان گشته جمله گل‌هایش شکسته سرو و گل افسرده، بلبلان خاموش کنار آب فراتند
و من عجب دارم ز تشنگی شده مرغان نغمه خوان خاموش فتاده‌اند غریبانه هر یک از
طرفی هزار گفته به لب مانده و زبان خاموش [۲۹۷]. [صفحه ۳۴۵]

ابوالقاسم حالت

تا حشر، رادمردی و جانبازی حسین اندر خور ستایش و تحسین و مرحباست کز یمن
استقامت و ایمان و صدق او نیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست سلطان دین، سرآمد
مردان حق حسین کو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست بهر خدا ز هستی خود دست
شست و گفت در راه دوست می‌دهم آن را که دوست خواست فرمود هر کسی که دهد
تن به ناسزا هر لحظه گر رود به سرش ناسزا، سزاست فرمود بهر آن که به مردی علم بود
خواری مصیبت است و سرافکندگی بلاست همت رفیق ما و بزرگی ندیم ما مردن مرام
ما و شهادت شعار ماست مردی به نام، خوبتر از زندگی به ننگ کاین عزت و بقا بود، آن
ذلت و فناست [صفحه ۳۴۶]

قادر طهماسبی

فرید گواه سینه عشق است داغداری ما به باغبانی درد است لاله کاری ماتنور لاله درین فصل آنچنان داغ است که می چکد عرق از روی شرمساری مابه راه خیزش ما گر چه نیزه کاشته اند جوی نکاسته از شور تکسواری مابه رود بسته ی تاریخ داده درس شتاب در آبراه هدف، موج بیقراری ماصفی ز لشکر عشقند با و باران هم غریب نیست شتابند اگر به یاری مادهان به نغمه ی شادی دریده دشمن را بگو در آمد جنگ است سوگواری م شروع زندگی جاودانه با یار است درین غریب کشی، مرگ اختیاری مابه زیر سایه ی طوبی قدان عاشورا نرسته سرو بلندی به استواری ماصدا زدی که: کسی هست یاری ام بدهد؟ بلی حسین من، آنک خروش آری ما اگر چه دیر صدایت شنیده ایم، اما بگیر هر چه غرامت ز خون جاری ما [صفحه ۳۴۷] بگو به دشمن مغلوب ما که در راه است هنوز حادثه ی زخمهای کاری ما گره ز جعد خم سر به مهر بگشاید که سر نهاده به شوریدگی خماری ما امید منتظران با ظهور خود بزدا ی غبار اشک، ز چشم امیدواری ما «فرید» خط شهادت همیشه حایل باد میان خستگی و پای پایداری ما [صفحه ۳۴۸]

اکبر دخیلی

واحد آبی برای رفع عطش در گلو نریخت جان داد تشنه کام و به خاک آبرو نریخت دستش ز دست رفت و به دندان گرفت مشک کاخ بلند همت خود را فرو نریخت چون مهر خفت در دل خون شفق ولیک اشکی به پیش دشمن خفاش خو نریخت غیرت نگر که آب به کفر کرد و همتش اما به جام کام، می از این سبو نریخت چون رشته ی امید بریدش ز آب گفت خاکی چو من کسی به سر آرزو نریخت [۲۹۸]. [صفحه ۳۴۹]

عبدالعلی نگارنده

به خولی بگفت آن زن پارسا که را باز از پا در آورده‌ای؟ که در این دل شب چو غارتگران
 برایم زر و زیور آورده‌ای به همراهت امشب چه بوی خوشی است مگر بار مشک تر
 آورده‌ای؟ چنان کوفتی در که پنداشتم ز میدان جنگی سر آورده‌ای چو دانست آورده
 سر، گفت آه که مهمان بی پیکر آورده‌ای چو بشناخت سر را بگفت ای عجب سری
 باشکوه و فر آورده‌ای درین کلبه‌ی تنگ و بی‌نور من ز گردون مه انور آورده‌ای بمیرم،
 درین تیره شب از کجا سر سبط پیغمبر آورده‌ای؟ چه حقی شده در میان پایمال که تو
 رفته‌ای داور آورده‌ای؟ ولی زانچه من آرزو داشتم به یزدان قسم، بهتر آورده‌ای [صفحه
 ۳۵۰] به گلزار جانان زدی دستبرد به کوفه گلی نوبر آورده‌ای گل آتش است این که از
 کوه طور تو با خاک و خاکستر آورده‌ای [صفحه ۳۵۱]

حسینعلی رکن منظر

پیروپهر آنچه بیشتر خون ز تن به در می‌شد گل بهشت جمالش شکفته‌تر می‌شده پیش
 آن اثری کش به سینه بود ز عشق خدنگ و نیزه و شمشیر، بی اثر می‌شد سرم فدای قدوم
 شهید زنده دلی که از نگون شدن از زین، ز عرش بر می‌شدز کشته پشته همی ساخت بر
 فراز زمین ز هر طرف که هژبرانه حمله‌ور می‌شد چنان صلابت مردانه داشت در میدان که
 از مشاهده‌اش، شیر بر حذر می‌شده راه عشق و ارادت دمی درنگ نکرد گهی به پای
 همی رفت و گه به سر می‌شد قسم به دوست که جای کلیم خالی بود دمی که نور سرش
 جاری از شجر می‌شدنه این درخت که خود سدره آرزو می‌کرد که میوه‌ی دل صدیقه‌اش
 ثمر می‌شد [صفحه ۳۵۲]

احمد کمالپور

کمالاتی شمع فروزان به شبستان که بودی؟ دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟ از
 دوری روی تو من آرام ندارم ای جان من، آرام دل و جان که بودی؟ من دیده چو یعقوب

به در دوخته بودم ای یوسف گم گشته، به زندان که بودی؟ بردند به یغما سر و سامان تو را دوش خود زیور و زیب و سر و سامان که بودی؟ شب تا به سحر، ریخت مرا اشک به دامن ای گوهر یکدانه، به دامن که بودی [صفحه ۳۵۳]

حسین مسرور

نکو تر بتاب امشب ای روی ماه که روشن کنی روی این بزمگاه بسا شمع رخشنده‌ی تابناک زباد حوادث رو مرده پاک حریفان به یکدیگر آمیخته صراحی شکسته، قدح ریخته به یکسوی ساقی برفته ز دست ز سوی دگر مطرب افتاده ست بتاب امشب ای مه که افلاکیان ببینند جانبازی خاکیان مگر نوح بیند کزین موج خون جه سان کشتی آورد باید برون ببیند خلیل خداونگار ز قربانی خود شود شرمسار کند جامه موسی به تن چاک چاک عصا بکشند بر سر آب و خاک مسیحا ببیند گر این رستخیز صلیب و سلب را کند ریز ریز محمد سر از غرغه آرد برون ببیند جگر گوشه را غرق خون [صفحه ۳۵۴]

فجر فرهمند

متاب امشب ای مه که این رزمگاه ندارد دگر احتیاجی به ماه زهر سوی مه پاره‌ای تابناک درخشد چو خورشید بر روی خاک به هر گوشه شمعی برافروخته ز هر شعله پروانه‌ای سوخته همه جرعه نوشان بزم الست تهی کرده پیمانه، افتاده مست به پایان رسانیده پیمان خویش همه چشم پوشیده از جان خویش نه تنها ز جان بل مه از هر چه هست به جز دوست یکباره شستند دست دگر تا جهان است بزمی چنین نبیند به خود آسمان و زمین متاب امشب این گونه، ای نور ماه برین جسم مجروح عریان شاه فلک شمع خود را تو خاموش کن جهان را درین غم سیه پوش کن پیوشان تو امشب رخ ماه را مگر ساربان گم کند راه رامبادا که از بهر انگشتی به غمها فزاید غم دیگری [۲۹۹]. [صفحه ۳۵۵]

نعمت میرزا زاده

خورشید رفته است ولی ساحل افق می‌سوزد از شراره‌ی نارنجی‌اش هنوزوز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبرد تابیده روی آینه‌ی آسمان روزگرد غروب ریخته در پهن دشت رزم پایان گرفته جنبش خونین کارزار آنجا که برق نیزه و فریاد حمله بود پیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوارپایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار غلتید روی بستر خون پیکری شهیدخاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امیداین دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزم‌اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه دیدنی‌ست یک سو لهیب آتش و یک سو غریو بزم‌این دشت خون گرفته که آرام خفته است امروز بوده شاهد رزم دلاوران‌این دشت دیده است یکی صحنه‌ی شگفت این دشت دیده است یکی رزم بی‌امان [صفحه ۳۵۶] این دشت دیده است که مردان راه حق چون کوه در برابر دشمن ستاده‌انداین دشت دیده است که پروردگار دین جان بر سر شرافت و مردی نهاده‌انداین دشت دیده است که هفتاد تن غیور بگذشته از سر و سامان و زندگی بگذشته‌اند از سر و سامان که بگسلند از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگی امروز زیر شعله‌ی خورشید نیمروز بر پا شده ست رایت بشکوه انقلاب‌بالیده است قامت آزادگی و عشق تا برفراز معبد زرین آفتاب‌از پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز خورشیدها دمیده به هنگام کارزاربانگ حماسه‌های دلیران راه حق رفته ست تا کرانه‌ی آفاق روزگارخورشید رفته است و به پایان رسیده رزم اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام‌وین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان تا روز رستخیز صلا می‌دهد قیام [صفحه ۳۵۷] همت سیرابتا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوست آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت زانکه دریا به بر همت او کم ز سبوست غرق آتش که مگر آب رساند به حرم خون فشان از سر و از ساعد آویزه‌ی پوست‌به مثل دوست بود به ز برادر اما جان به قربان برادر که چنین باشد دوست‌ای صبا، هر سحر از جانب من بوسه بزن بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست [صفحه ۳۵۸]

علی موسوی گرمارودی

ساقی حقای تشنه‌ی عشق روی دل‌بند برخیز و به عاشقان پیوندد در جاری مهر، شستشو کن وانگاه ز خون خود وضو کن زان پا که درین سفر در آیی گر دست دهی، سبکتر آیی رو جانب قبله‌ی وفا کن با دل سفری به کربلا کن بنگر به نگاه دیده‌ی پاک خورشید به خون تپیده در خاک افتاده وفا به خاک گلگون قرآن به زمین فتاده در خون عباس علی، البوالفضایل در خانه‌ی عشق کرده منزلای سرو بلند باغ ایمان وی قمری شاخسار احسان‌دستی که ز خویش وانهاد جانی که به راه دوست دادی آن شاخ درخت باوفایی ست وین میوه‌ی باغ کبریای ستای خوبترین به گاه سختی ای شهره به شرم و شور بختی رفتی که به تشنگان دهی آب خود گشتی از آب عشق سیراب بر اسب نشست و بود بی تاب دل در گرو رساندن آب ناگاه یکی دو روبه خرد دیدند که شیر آب می‌برد آن آتش حق خمید بر آب وز دغدغه و تلاش بی تاب‌دستان خدا ز تن جدا شد وان قامت حیدری دو تا شد بگرفت به ناگزیر چون جان آن مشک، زدوش خود به دندان [صفحه ۳۵۹] وانگاه به روی مشک خم شد وز قامت او دو نیزه کم شد جان در بدنش نبود و می‌تاخت با زخم هزار نیزه می‌ساخت دلشاد که گر ز دست شد «دست» آیش برای کودکان هست چون عمر گل این نشاط کوتاه تیر آمد و مشک بردرید، آه این لحظه چه گویم او چها کرد تنها نگهی به خیمه‌ها کرد در حسرت آن کفی که برداشت از آب و فرو فکند و بگذاشت هر موج به یاد آن کف و چنگ کوبد سر خویش را به هر سنگ کف بر لب رود در تکاپوست هر آب رونده در پی اوست [صفحه ۳۶۰]

صابر همدانی

چون ز فرق اکبر اندر کارزار معنی شق القمر شد آشکارا رغوانی گشت مشکین سنبش ریخت روی نرگس و برگ گلش موی او تا شد ز خورش لاله فام طره‌اش را شد سینه

روزی تمام هر چه تیر آمد به جسمش در نبرد جای آن چشمی شد و خون گریه کرد بر جراحاتش که جای شرح نیست با هزاران دیده، جوشن می گریست هر چه او از تشنگی بی تاب بود تیغش از خون عدو سیراب بود آنچه دشمن کرد با وی در نبرد صدمه‌ی باد خزان با گل نکرد بس که خون از هر رگش جوشیده بود سرو، از گل پیرهن پوشیده بود چون شد از دستش عنان صبر و تاب ناگزیر افتاد بر یال عقاب گفت با آن توسن تازی نژاد کای به جولان برده گوی، از گردبادای براق تیز جولان را قرین وی عنان گیرت کف روح الامین ای همه اوصاف رفرف در خورت وی ملایک چاکر و میر آخورت ای مبارک توسن فرخ سرشت وی چراگاه تو بستان بهشت ای هلال ماه نو، نعل سمت وی خجل گیسوی خورا از دمت ای پی تعویض نعلت تا به حال آسمان آورده ماهی یک هلال کار میدان داری من شد تمام وقت جولان تو شد، ای خوش خرام سعی کن شاید رسد بار دگر دست امیدم به دامن پدران کی گر غفلت از رفتن کنی راکبت را طعمه‌ی دشمن کنی تا نبیند راکبش را پایمال وام کرد از تیر دشمن پر و بال گر جز این باشد سخن، ای نکته یاب بی مسما می شود اسم عقاب چون عقاب از صحن میدان پر گرفت ضعف کم کم دامن اکبر گرفت [صفحه ۳۶۱] از کفش تیغ و ز سر افتاده است دست و سر دیگر به فرمانش نبود شد رها از دست او یال عقاب گشت بیرون هر دو پایش از رکاب همچو برگی کاوفتند از باد سخت میل هر سو می کند جز بر درخت اکبر گلچهره نیز از پشت زین طاقتش شد طاق و آمد بر زمین بود گفتی خاک هم چشم انتظار تا که جسمش را بگیرد در کنار [صفحه ۳۶۲]

امیری فیروز کوهی

جانها فدای آنکه به جان شد فدای غیر بیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر از بذل جان خویش به رغبت برای حق بگذشت تا گذاشت جهان را برای غیر گوینده‌ی خلاف رضا در هوای نفس جوینده‌ی رضای خدا در رضای غیر در راه دین ز پیکر خود ساخت شمع

راه تا رهن دغل نشود رهنمای غیرافراشت بیرق از سر خود در طریق عدل تا کس طریق ظلم نپوید به پای غیربر خوان سرگشاده‌ی آزادی، از خدای داد از سر بریده به هر رگ صلا‌ی غیرمال و منال و اهل و عیال، از سرای خویش کرد آزمون اهل و عیال، از سرای غیراز جسم پاک خود، کف خاکی به جا گذاشت آن هم برای این که شود توتیای غیرهر گوشه از دهانه‌ی زخمش به خنده گفت کز خون پاک خویش دهم خونبهای غیرچندان به درد و داغ عزیزان گلداخت دل تا چون زر گداخته آمد دوی غیر [صفحه ۳۶۳] نفرین هر شیر به بانگ علن شنید تا با دعای خیر، دهد مدعای غیرنور هدا، فروغ خدا، شمس مشرقین برهان حق و حجت قول خدا، حسین‌ای دل به مهر داده به حق، دل سرای تو وی جان به عدل کرده فدا، جان فدای توای کشته‌ی فضیلت، جان کشته‌ی غمت وی مرده‌ی مروت، میرم به پای تو محبوب ما، گزیده‌ی حق، صفوه‌ی نبی‌ست مفتون تو، فدایی تو، مبتلای تواز بس که در غم دل مظلوم سوختی یک دل ندیده‌ام که نسوزد برای تو چرخ کهن که کهنه شود هر نوی از او هر سال نو کند ره و رسم عزای توهر بینوا نوای عدالت به جان شنید برخاست تا نوای تو از نینوای تو برهان هستی ابدی، شوق تو به مرگ میزان ادعای نبی، مدعای تورو تو از بشارت جنت به روشنی ست آینه‌ای تمام نمای از خدای تونگریختی ز مرگ چو بیگانه، تا گریخت مرگ از صلابت دل مرگ آشنای تو [صفحه ۳۶۴] آزاده را به مهر تو در گردش است خون زین خوبتر نداشت جهان، خونبهای تو ما را بیان حال تو بیرون ز طاقت است در حیرتم ز طاقت حیرت فزای توهر جا پر از وجود تو، در گفتگوی توست هر چند از وجود تو خالی ست جای تو آن کشته‌ی نمرده تویی، کز نبرد خویش مغلوب توست، دشمن غالب نمای توهر کس به خاک پای تو اشکی نثار کرد زین به چه گوهری ست که باشد سزای تو؟ پیدا ز آزمایش اصحاب پاک توست تعویذ حق به بازوی مرد آزمای توهرگز فنا نیافت بقای تو، زانکه یافت آزادگی بقای دگر از فنای توشایان اقتفای جهانی به همتند یاران پاکباز تو در اقتفای توغم نیست گر به چشم شقاوت نمای خصم کوتاه بود، عمر سعادت فزای

تو «چون صبح، زندگانی روشندان دمی ست اما دمی که باعث احیای عالمی ست» [۳۰۰]
 . [صفحه ۳۶۵] ای کفر و دین فریفته‌ی حق گزاری‌ات وی عقل و عشق، شیفته‌ی جان
 سپاری‌ات آموخت دستگیری افتادگان راه دست بریده از کرم دستیاری‌ات دشمن به
 خواری تو کمر بسته بود لیک با دست خود، به عزت حق کرد یاری‌ات خورشید خون
 گریست به دامن صبح و شام خون شد دل سپهر هم از داغداری‌ات چون قلب بیقرار که
 جان برقرار ازوست حق را قرار تازه شد از بیقراری‌ات نشنید گوش هیچ کس زاری تو را
 ما زان سبب به جای تو داریم زاری‌ات زان روز حد گذشت غم بی‌شمار تو تا هر دلی
 کند به غمی غمگساری‌ات غافل که ساخت این کار خود از زخم جان خویش آن سنگدل
 که زد به جگر زخم کاری‌ات هم پای مرگ رفت ز جای از صلابت هم چشم صبر، خیره
 شد از برد باری‌ات زان در کنار نعش جگرگوشه ماندنت وان از میان خون جگران
 برکناری‌ات زان در کمال حلم و سکون، کار سازی‌ات وان با لهیب سوز درون،
 سازگاری‌ات [صفحه ۳۶۶] هم اختیار زندگی‌ات دور از اضطراب هم اضطراب مرگ و
 حیات، اختیاری‌ات وجه امید ما به تو این بس که حق فزود با ناامیدی از همه،
 امیدواری‌ات ای دل فدای مهر تو از مهربانی‌ات وی جان نثار جان تو از جان نثاری‌ات پر
 کاری از کسالت ما، عیش و طیش تو غمخواری از مصیبت ما، نوش خواری‌ات مظلوم
 حق، شهید فتوت، قتل عدل میزان دین، صراط هدایت، دلیل حق کو غم رسیده‌ای که
 شریک غم تو نیست؟ یا داغیده‌ای که به دل محرم تو نیست الا تو خود که سوگ و
 سرورت برابر است یک اهل درد نیست که در ماتم تو نیست هر دردمند زخم درون را
 علاج درد با یاد محنت تو، به از مرهم تو نیست جان داروی تسلی از اندوه عالمی الا که
 در تصویری از عالم تو نیست با جان نثاری‌ات گل باغ بهشت نیز شایسته‌ی نثار تو و مقدم
 تو نیست ملک تو را به ملک سلیمان چه حاجت است؟ دیو جهان، حریف تو و خاتم تو
 نیست [صفحه ۳۶۷] هفت آسمان، مسخر هفتاد مرد توست خیل زیاد، مرد سپاه کم تو
 نیست از بس به روی باز، پذیرای غم شدی گفتی که غم حریف دل خرم تو نیست با

شادیی که از تو عیان دید وقت مرگ پنداشت پیر حادثه، کاین غم، غم تو نیست چون خون پاک، کآمد و رفت نفس ازوست ما را دمی که هست بجز از دم تو نیست عصیان نداشت جنت هفتاد آدمت در جنت خدا هم، چون آدم تو نیست آزاده را ز مؤمن و کافر، هوای توست یک سرفراز نیست که سر در خم تو نیست پرچم ز کاکل پسر افراستی به رزم یک مو به هیچ بیرقی از پرچم تو نیست در راه حق، چنین قدمی نیست غیر را و هیچ هست چون قدم محکم تو نیست حاجات ما رسیده‌ی اشک عزای توست برگی ز کشته‌ی دل ما بی نم تو نیست دایم نشسته بر گل داغ تو اشک ما از آفتاب حشر، غم شبم تو نیست رمزی ز پرده‌داری باطل به جا نماند کز نور حق عیان به دل ملهم تو نیست [صفحه ۳۶۸] ای دل به حق سپرده که محبوب هر دلی منظور حق همین نه، که محسود باطلی‌ای جسته نور پاک خدا از روان تو وی بسته جان عزت و همت به جان تودنیا به خصمی‌اش اثر از خان و مان نهشت آن را که بود، خصم تو و خان و مان تو چون باطل از مقابله‌ی حق به جای ماند نام و نشان خصم، ز نام و نشان تو گوش تو گر فغان جگر گوشگان شنید نشنید گوش پیر فلک هم فغان تو با خصم هم مقابله با مهر کرده‌ای ای جان فدای جان و دل مهربان تو سرمشق ما، مربی ما، رهنمای ماست احوال تو، حکایت تو، داستان تودرسی ز جلب عزت و سلب مذلت است هر نکته‌ای که می‌شنویم از زبان تو مظلوم هر زمان ز تو آموخت دفع ظلم آینه دار دور زمان شد، زمان توزان داغها که بر دل و جان تو نقش بست مهر قبول یافت ز حق، امتحان تو خوانها ز جود خویش فکندی به هر طرف کز هر کنار، بهره برد میهمان تو [صفحه ۳۶۹] وان «روضه‌ها» که آبش دادی ز خون خویش تا روضه‌ی بهشت شود طرف خوان توان تو می‌خورند جگر پارگان غیر از سوز دست پخت جگر پارگان تو کس را به جز تو، زین همه میرندگان نبود مرگی که بود زندگی جاودان تواز مهد خاک، جا به دل پاک کرده‌ای چون عرش حق، جهان دگر شد جهان تو مظلوم و تشنه کام گذشتی که حق گذاشت سر چشمه‌ی حیات ابد در دهان تودر سایه‌ی جهان تو بود این که در نبرد فرقی نبود پیر تو را با جوان تودر حیرتم که چون دل دشمن

چو سنگ ماند جایی که آب شد دل سنگ از بیان تو صد عن্দلیت در چمنت آشیان
گرفت هر چند سوخت خار و خس آشیان تو چون آستان قرب خدا آشیان توست ما
راست آستان دعا، آستان توهر چند خود امان ز بد ما نیافتی ما را بس است از بد عالم،
امان تورو دل «امیر» مگردان ز سوی خویش ای کعبه‌ی دل همه کس در ضمان تو [
صفحه ۳۷۰] شاید که سرکشد به فلک، همچو بیت من بیتی که یابم از تو به قرب جنان
تولا، بل که بس به هر دو جهانم از آنچه هست اشک روان به ماتم خون روان تواز تو
قبول از من و از اشک چشم من وز من سلام بر تو و بر دودمان تو [صفحه ۳۷۱]

پژمان بختیاری

این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است یا ماه سر بلندی فرزند حیدر است؟ شیر اوژنی که بر تن
و فرق مبارکش از زخم تیر جوشن و از تیغ، مغفر است در ظاهر ار شکسته شد آن شیر
دل، منال کز آن شکست، باده‌ی فتحش به ساغر است سر لوح فتح نامه‌ی او شد، شکست
او مرد حق ار شکسته شود هم، مظفر است امروز عید فتح حسین است و آل او زاری مکن
که خسته‌ی شمشیر و خنجر است او کشته گشت و ملت اسلام زنده شد این کشته از هزار
جهان زنده، برتر است او کشته نیست، زنده‌ی اعصار و قرن‌هاست کش نام نیک تا به ابد
زیب دفتر است مرگ از برای ماست نه در خورد او که ما ترسان ز محشریم و وی آن
سوی محشر است خواری و سرشکستگی آرد قبول ظلم او تا جهان به جاست عزیز است
و سرور است آن آهین جگر که ز تصویر تیغ او تب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است
[صفحه ۳۷۲] مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است لب تشنه نیست، ساقی تسنیم و کوثر
است مظلوم نی، که رایت پیروزمند او پیوسته بر بسیط زمین سایه گستر است آن کس که
بی سپاه زند بر سپاه خصم دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است دیندار باش و عدل
گزین باش و مرد باش کاین مکتب گزیده‌ی سبط پیمبر است در راه دوست تکیه به
شمشیر تیز کن کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن [صفحه ۳۷۳]

حسین حسینی

سکوت سنگین و پر هیاهو صف می آراست گلوی شورش تو در خط مقم فریاد بر یال
ذوالجناح باد دستی دوباره می کشید و زیر تابش خورشید آه از نهاد علقمه
برخاست سکوت سنگین و پر هیاهو درهم می شکست گلوی شروشی تو بر یال ذوالجناح
بادشتک می زد علقمه سرخ و سیراب در زیر زانوان تو می غلتید و خورشید بر کوهان
کوههای برهنه اسارت می رفت [صفحه ۳۷۴]

سعید بیابانکی

شن بود و باد، قافله بود و غبار بود آن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بود گویی به پیشباز
نزول فرشته ها صحرا پر از ستاره دنباله دار بود می سوخت در کویر عطشناک، روزه دار
نخلی که از رسول خدا یادگار بود نخلی که از میان هزاران هزار فصل شیواترین مقدمه ی
نوبهار بودنش بود و باد، نخل شقایق تبار عشق تندیس واژگون شده ای در غبار بود می آمد
از غبار، تب آلود و شرمسار آشفته یال و شیه زن و بی قرار بود بیرون دويد دختر زهرا ز
خیمه گاه برگشته بود اسب ولی بی سوار بود

پاورقی

[۱] لعبت هاشم بالملك و لا خبر جاء و لا وحى نزل (ادب الطف ۱/۲۴۷).
[۲] شمیسه کرم برجها قعر دنها فمشرقها الساقی و مغربها فمی و ان حرمت یوما علی دین
أحمد فخذها علی دین المسيح بن مریم (بررسی تاریخ عاشورا - مجموعه ی دکتر محمد
آیتی/۱۵).

[۳] الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین الثتین: السله و الذله و هیهات منا الذله. (خطبه ی
امام حسین علیه السلام).

[۴] اما والله ان لو قد قتلتمونی لقد القی الله بأسکم بینکم و سفک دمائکم. (از خطبه ی امام

عليه السلام) و ایم الله انی لارجو ان یکرمنی الله بهوانکم ثم ینتقم منکم من حیث لا تشعرون (از خطبه‌ی امام علیه السلام).

[۵] یا ایتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه و ادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی (فجر) (۲۸/).

[۶] لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لعبت هاشم بالمک فلا خبر جاء و لا وحی نزل بیت اول از ابن زبیری مشرک و بقیه ابیات سروده‌ی خود یزید است که از او استقبال کرده (منتهی الآمال (۱/۵۸۲).

[۷] لقد طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم (زیارت وارث).

[۸] معالی السبطين ۲/۱۴

[۹] ادب الطف. ۱/۲۳۶]

[۱۰] ادب الطف. ۱/۱۵۸

[۱۱] ادب الطف. ۱/۶۷

[۱۲] ادب الطف. ۱/۷۱

[۱۳] ادب الطف.

[۱۴] ادب الطف. ۶۱ - ۱/۶۲ و معالی السبطين ۱۷۸

[۱۵] گاه شاعر با یک بیت شعر، بر شأن و رتبه‌ی قبیله‌ای می‌افزوده و یا از آن می‌کاست و نیز هر قبیله‌ای می‌کوشید حتی پیش از داشتن پیشوا و خطیب، شاعری داشته باشد. زبان شعر بدوی، سلاحی بود که از شرف قبیله در مقابل هجو و بدگویی دشمنان دفاع می‌کرد. (تاریخ ادبیات عرب، حنا الفاخوری، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی).

[۱۶] در دوره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله گروهی چون عبدالله بن زبیری و عمرو بن عاص و ابوسفیان بن الحارث، پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می‌کردند و شاعرانی چون حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله رواحه با مخالفان پیامبر (ص) به مبارزه‌ی

شعری پرداخته و به آنان پاسخ می دادند. کعب بن زهیر، نخست پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می کرد و سپس ایمان آورد و به مدح پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. برای آشنایی با شاعرانی که از اسلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده اند، می توان به جلد اول الغدیر و شعراء الطف و ادب الطف و سایر کتب ادبی عرب رجوع کرد.

[۱۷] خانم منیژهی درتومیان، شاعرهی جوان بجنوردی.

[۱۸] حزب الشیعه. ۳۶۸-۳۶۹.

[۱۹] فی ظلال الشیعه، تألیف محمد علی حسینی، چاپ کویت، ۱۴۰۳ ه.ق. ص ۳۴۵،

[۲۰] شیخ احمد بلادی هزار قصیده و شیخ احمد شویکی از شاعران قرن دوازدهم ده

دیوان مرثیهی عاشورایی از خود بر جای نهاده است. (ادب الطف ۱/۱۸) و شیخ عبدالله

سماهیجی ۵ جلد کتاب مرثیه دارد. (الذریعه، ۹/۴۷۰).

[۲۱] مقدمهی ادب الطف.

[۲۲] اعیان الشیعه، ۱/۱۷۲

[۲۳] همان، ۱۷۵،

[۲۴] همان، ۱۶۹،

[۲۵] همان، ۱۶۹،

[۲۶] همان، ۱۶۷،

[۲۷] همان، ۱۶۸،

[۲۸] همان، ۱۶۸،

[۲۹] همان، ۱۶۸،

[۳۰] همان، ۱۶۸،

[۳۱] همان، ۱۷۲،

[۳۲] همان، ۱۷۴،

- [۳۳] همان، ۱۷۴،
- [۳۴] همان، ۱۷۵،
- [۳۵] همان، ۱۷۵،
- [۳۶] همان، ۱۷۵،
- [۳۷] همان، ۱۷۵،
- [۳۸] همان، ۱۷۵،
- [۳۹] همان، ۱۷۷،
- [۴۰] همان، ۱۷۷،
- [۴۱] اعیان الشیعه، ۱/۱۷۸ و الغدير ۶/۲۸
- [۴۲] الغدير، ۳/۲۶
- [۴۳] اعیان الشیعه، ۱/۱۷۰
- [۴۴] همان، ۱۷۱ و الذریعه جزء ۹، بخش ۳، ص ۷۴۶
- [۴۵] این بیت در نسخه‌ی خطی اشعار «ولی دشت بیاضی» به نام وی آمده است.
- [۴۶] نحل، ۹۰/
- [۴۷] ادب‌الطف ۱/۱۰۲
- [۴۸] ادب اللطف، ۱/۱۴۷
- [۴۹] ادب‌الطف. ۱/۵۲
- [۵۰] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۶۴
- [۵۱] ادب‌الطف. ج ۱، ص ۵۴
- [۵۲] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۱۸۴. این ابیات را خطاب به امام باقر علیه‌السلام سروده است.
- [۵۳] همان، ۱۸۶.
- [۵۴] همان، ۱۸۹.
- [۵۵] ادب‌الطف، ۱/۱۹۲ و الذریعه، ج ۹، جزء اول، ص ۱۹۶.

- [۵۶] ادب‌الطف، ۱/۱۹۸.
- [۵۷] همان، ۲۰۰.
- [۵۸] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۰.
- [۵۹] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۲۱۴.
- [۶۰] همان، ۲۱۷.
- [۶۱] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۵.
- [۶۲] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۳۰۷.
- [۶۳] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۲.
- [۶۴] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۳۲۷.
- [۶۵] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۹،
- [۶۶] همان، ص ۲۰-۲۱،
- [۶۷] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۵۲،
- [۶۸] همان، ص ۵۲،
- [۶۹] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۲۰،
- [۷۰] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۳۱،
- [۷۱] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۴۰،
- [۷۲] ادب‌الطف، ۲/۱۵۲.
- [۷۳] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۱.
- [۷۴] همان، ص ۱۸۲،
- [۷۵] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۱۹۷ - ۱۹۸.
- [۷۶] ادب‌الطف، ج ۲ ص ۲۳۳. این بیت مضمون سخن سالار شهیدان است که فرمود: «انی لم أر الموت الا السعاده و لا الحیات مع الظالمین الا برما».
- [۷۷] ادب‌الطف، ج ۲، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

۲۱۰-۲۰۹	ص	همان،	[۷۸]
۲۵۹-۲۵۷	ص	ج ۲،	[۷۹]
۲۶۱	-	ص ۲۶۰	[۸۰]
۲۹۸	ص	ج ۲،	[۸۱]
۲۹۹	ص	همان،	[۸۲]
۳۱۵	ص	ج ۲،	[۸۳]
۳۲۲	ص	ج ۲،	[۸۴]
۹۵	ص	ج ۳،	[۸۵]
۱۱۸	ص	همان،	[۸۶]
۱۳۵	ص	ج ۳،	[۸۷]

[۸۸] اگر این کمله را به صورت «ایمان» بخوانیم، معنی بیت چنین می شود: به خدا سوگند که با کشتن حسین (ع) نه تنها سوگندها و پیمانهای خود را شکستند که رشته های ایمان را نیز گسستند.

۷۳-۷۲	ص	ج ۳،	[۸۹]
۹۰	در این بیت شاعر به هجرت خود از وطن اشاره دارد.		
۱۷۶	ص	ج ۳،	[۹۱]
۱۶۹	ص	ج ۳،	[۹۲]
۱۹۰	ص	ج ۳،	[۹۳]
۲۰۸	ص	ج ۳	[۹۴]

[۹۵] درباره ی این اشعار، ابن خلکان گفته است: شیخ نصرالله بن مجلی که از ثقات اهل سنت است گفته: علی بن ابی طالب علیه السلام را به خواب دیدم. گفتم: ای امیر مؤمنان، شما به هنگام فتح مکه گفتید که هر کس به خانه ی ابوسفیان پناه برد در امان است اما آل ابوسفیان در کربلا آن گونه جبران کردند. آن حضرت فرمود: آیا اشعار ابن الصفی را

نشیده‌ای؟ گفتم نه ای امیرمؤمنان. سپس آن حضرت فرمود: پس بشنو (و اشعار را خواند). چون صبح از خواب برخاستم به نزد ابن‌الصفی رفتم و خواب خود را گفتم. او فریادی زد و سخت گریست و گفت: به خدا قسم من این شعر را همین دیشب سروده‌ام و هنوز نه برای کسی خوانده‌ام و نه نوشته‌ام.

[۹۶] ادب‌الطف، ج ۳ ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

[۹۷] ادب‌الطف، ج ۳ ص ۲۳، ۲۴۵.

[۹۸] ادب‌الطف، ج ۴ ص ۱۲.

[۹۹] ادب‌الطف، ج ۴ ص ۴۴.

[۱۰۰] الغدیر، ص ۱۴.

[۱۰۱] الغدیر، ج ۶ ص ۱۶.

[۱۰۲] اعیان الشیعه، ۵/۶۷.

[۱۰۳] اعیان الشیعه، ج ۴ ص ۱۵۷.

[۱۰۴] همان، ص ۱۶۲.

[۱۰۵] ادب‌الطف، ج ۵ ص ۹۴.

[۱۰۶] هست از ملال گر چه بری، ذات ذولا جلال او در دل دل است و هیچ دلی نیست بی ملال.

[۱۰۷] ادب‌الطف، ج ۵ ص ۱۲۶.

[۱۰۸] ادب‌الطف، ج ۵ ص ۱۷۸.

[۱۰۹] اعیان الشیعه، ج ۸ ص ۱۵۸،

[۱۱۰] ادب‌الطف، ج ۵ ص ۲۹۰،

[۱۱۱] اعیان الشیعه، ج ۲ ص ۱۱۶،

[۱۱۲] همان، ص ۱۲۱،

[۱۱۳] ادب‌الطف، ج ۶ ص ۲۷،

- [۱۱۴] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۵۸،
- [۱۱۵] ادب الطف، ج ۶، ص ۴۸،-۴۹
- [۱۱۶] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۶۰،-۱۶۱
- [۱۱۷] اعیان الشیعه، ۲،/۲۳۷
- [۱۱۸] ادب الطف، ۶،/۵۶
- [۱۱۹] ادب الطف، ج ۶، ص ۱۷۱،
- [۱۲۰] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۳،
- [۱۲۱] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۱۴،
- [۱۲۲] ادب الطف، ج ۶، ص ۱۸۷،
- [۱۲۳] ادب الطف، ج ۶، ص ۲۱۵،-۲۱۶
- [۱۲۴] ادب الطف ج ۶، ص ۲۲۲ و ۱۱۱،
- [۱۲۵] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۸،
- [۱۲۶] همان، ص ۲۳۹،
- [۱۲۷] زلزله/۱،
- [۱۲۸] ادب الطف، ج ۶، ص ۱۹۴-۱۹۵ و اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۴۲.
- [۱۲۹] اشاره به آیهای ۵۵ سوره مائده.
- [۱۳۰] ادب الطف، ج ۶، ص ۱۱۷.
- [۱۳۱] ادب الطف، ج ۶، ص ۲۹۲.
- [۱۳۲] ادب الطف، ج ۶، ص ۲۹۸.
- [۱۳۳] ادب الطف، ج ۶، ص ۳۰۵ و اعیان الشیعه ج ۷، ص ۳۵۷.
- [۱۳۴] اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۸.
- [۱۳۵] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۱.
- [۱۳۶] همان ص ۳۷۱-۳۷۲.

[۱۳۷]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۱۲۹.
[۱۳۸]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۱۰۵-۱۰۳.
[۱۳۹]	اعیان الشیعه،	ج	۵	ص	۲۰۱.
[۱۴۰]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۱۵۲.
[۱۴۱]	اعیان الشیعه،	ج،		ص	۱۴۴.
[۱۴۲]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۲۱۷.
[۱۴۳]	همان، ص ۲۲۴. این ابیات تلمیحی است به داستان یوسف علیه السلام در قرآن.				
[۱۴۴]	همان،			ص	۲۲۵-۲۲۴.
[۱۴۵]	ادب الطف	ج	۷،	ص	۲۲۸-۲۲۷.
[۱۴۶]	صدای پای اسبها را در جنگ، به صدای نواختن سیلی بر روی گونه در هنگام عزا تشبیه کرده است.				
[۱۴۷]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۲۳۹.
[۱۴۸]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۲۵۵.
[۱۴۹]	ادب الطف،	ج	۷،	ص	۲۹۷.
[۱۵۰]	اعیان الشیعه،	ج	۲،	ص	۱۲۵.
[۱۵۱]	اعیان الشیعه،	ج	۶،	ص	۳۶۸.
[۱۵۲]	ادب الطف،	ج	۸،	ص ۸	
[۱۵۳]	همان،			ص	۲۶-۲۵.
[۱۵۴]	همان،			ص	۲۹-۲۸.
[۱۵۵]	اعیان الشیعه،	ج،		ص	۲۶۶.
[۱۵۶]	اعیان الشیعه،	ج	۶،	ص	۲۶۶.
[۱۵۷]	اعیان الشیعه،	ج	۷،	ص	۴۲۵،
[۱۵۸]	همان،			ص	۴۲۷،

[۱۵۹]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۴۴،
[۱۶۰]	همان،		ص		۵۱،-۵۰
[۱۶۱]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۵۴،
[۱۶۲]	اعیان الشیعه،	ج	۹،	ص	۵۶،
[۱۶۳]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۶۵،-۶۴
[۱۶۴]	همان،		ص		۱۱۱،-۱۱۰
[۱۶۵]	همان،	ص		۱۱۰	۱۱۱،-
[۱۶۶]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۱۱۷،
[۱۶۷]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۲۰۳.
[۱۶۸]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۲۰۳.
[۱۶۹]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۲۹۷.
[۱۷۰]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۳۲۰.
[۱۷۱]	همان،		ص		۲۹۶.
[۱۷۲]	اعیان الشیعه،	ج	۷،	ص	۲۳.
[۱۷۳]	همان،		ص		۲۵.
[۱۷۴]	حسد نسبت به کارهای پسندیده «غبطه» نام دارد و مستحسن است.				
[۱۷۵]	از این بیت تا آخر، خطاب به امام زمان (عج) است.				
[۱۷۶]	یعنی فرزندان دعوت پدرانشان را برای شرکت در جنگ نمی‌پذیرند. چون موقعیت سختی است و نتیجه‌اش مرگ است. بنابراین همه‌ی آن فرزندان از طرف پدر عاق می‌شوند.				
[۱۷۷]	اعیان الشیعه،	ج	۵،	ص	۲۸۴،
[۱۷۸]	ادب‌الطف،	ج	۱۰،	ص	۷۹،-۷۸
[۱۷۹]	ادب‌الطف،	ج	۸	ص	۱۱۲.

- [۱۸۰] اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۴۹
- [۱۸۱] همان، ص ۳۵۱
- [۱۸۲] ادب‌الطف، ج ۱۰، ص ۱۵۳
- [۱۸۳] ادب‌الطف، ج ۱۰، ص ۲۰۳
- [۱۸۴] ادب‌الطف، ج ۱۰، ص ۲۹۸
- [۱۸۵] اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۵
- [۱۸۶] اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۸
- [۱۸۷] الغدير، ج ۳، ص ۳
- [۱۸۸] ادب‌الطف، ج ۱، ص ۳۳ و ج ۵، ص ۱۷۶
- [۱۸۹] خلاصه از فرهنگ معین و کتاب «کسایى مروزى، زندگى و اندیشه و شعر او»،
- تألیف دکتر محمد امین ریاحی.
- [۱۹۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۱] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۲] انتخاب از حدیقه الحقیقه.
- [۱۹۳] ریحانه الادب، ج ۷، ص ۳۶۶
- [۱۹۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۵] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۶] انسان / ۱
- [۱۹۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۱۹۸] فرهنگ مصاحب.
- [۱۹۹] منتخب از مصیبت‌نامه.
- [۲۰۰] منتخب از خسرونامه.
- [۲۰۱] خلاصه از فرهنگ معین.

- [۲۰۲] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۳] انتخاب از دیوان کبیر.
- [۲۰۴] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۰۵] دو مصراع در دیوان به همین صورت تکراری آمده است.
- [۲۰۶] دو مصراع در دیوان به همین صورت تکراری آمده است.
- [۲۰۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۸] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۰۹] مضمون این بیت است: ویل لمن شفعاؤه خصمائہ والصور فی یوم القیامۃ ینفخ.
- [۲۱۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۱] منتخب از قطعات. این قطعه در اصل دارای ۳۴ بیت است.
- [۲۱۲] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا.
- [۲۱۳] اشک خون - احمدی بیرجندی، احمد - ص ۴۳.
- [۲۱۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۵] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۱۶] خلاصه از فرهنگ معین و مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۱۷] متن:الم. اصلاح قیاسی.
- [۲۱۸] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۱۹] یک بند بعد از این انتخاب نشده است.
- [۲۲۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۲۱] صفات ۱۰۷/.
- [۲۲۲] فجر/۲۷
- [۲۲۳] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۲۴] خلاصه از فرهنگ معین و مقدمه‌ی دیوان.

- [۲۲۵] یک بند از این به انتخاب نیامده است.
- [۲۲۶] سه بند بعد از این انتخاب نشده است.
- [۲۲۷] خلاصه از تذکری نصرآبادی ص ۶۵-۶۶
- [۲۲۸] تذکری روز روشن، ص ۲۱۱-۲۱۲
- [۲۲۹] تذکری روز روشن، ص ۳۳،
- [۲۳۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۱] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا، مقدمه‌ی دیوان و الذریعه، جزء ۹، بخش ۴، ص ۱۱۶۳
- [۲۳۲] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا و مقدمه‌ی دیوان به تصحیح امین پاشا جلالی.
- [۲۳۳] خلاصه از فرهنگ معین و دیوان به تصحیح صاحبکار.
- [۲۳۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۵] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۶] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۳۸] اشاره است به فرمایش حضرت علی علیه السلام: فزت و رب الکعبه.
- [۲۳۹] حدیث: من طلبنی و جدنی و من وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و قتلته من قتلته فانا دیته.
- [۲۴۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۴۱] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۴۲] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۴۳] خلاصه از تذکری مرآت الفصاحه، تألیف داور شیرازی - تصحیح دکتر طاووس و دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تألیف رکن‌زاده‌ی آدمیت.
- [۲۴۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۴۵] خلاصه از فرهنگ معین.

- [۲۴۶] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۴۷] تذکره مرآت الفصاحه.
- [۲۴۸] خلاصه از لغتنامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین.
- [۲۴۹] فرهنگ شاعران زبان پارسی.
- [۲۵۰] فرهنگ شاعران زبان پارسی.
- [۲۵۱] انتخاب از کتاب: شورش عالم - حسین درگاهی، محمد جواد انوری، عبدالحسین طالعی - انتشارت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - ۱۳۷۳ - ص ۸۶.
- [۲۵۲] فرهنگ شاعران زبان پارسی.
- [۲۵۳] فرهنگ شاعران زبان فارسی.
- [۲۵۴] شورش در خلق عالم - ص ۱۲۹.
- [۲۵۵] خلاصه از لغتنامه دهخدا.
- [۲۵۶] طه / ۱۴.
- [۲۵۷] مریم ۳۰/
- [۲۵۸] حدیث: کنت کنزاً مخفياً فأحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف.
- [۲۵۹] یس ۸۲/
- [۲۶۰] دیوان صفایی جندقی، چاپ سنگی تهران، سال ۱۳۱۵.
- [۲۶۱] دیوان خیمه گاست. تصحیح قیاسی.
- [۲۶۲] متن: روی مقتل، اصلاح قیاسی.
- [۲۶۳] برگرفته از مجموعه مرثیاتی صفایی جندقی که به سال ۱۳۱۵ ش. به وسیله‌ی اسدالله محبون جندقی چاپ شده است.
- [۲۶۴] خلاصه از فرهنگ معین. اشعار از مثنوی زبده الاسرار انتخاب شده است.
- [۲۶۵] طه/۱۴.
- [۲۶۶] اعراف ۱۴۳/

- [۲۶۷] نجم/ ۹
- [۲۶۸] حدیث: لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا.
- [۲۶۹] اعراف/ ۱۴۳
- [۲۷۰] خلاصه از فرهنگ شاعران زبان پارسی.
- [۲۷۱] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۷۲] لغت‌نامه‌ی دهخدا و کتاب «اشک و خون» ص ۱۴۳،
- [۲۷۳] اشعار از مثنوی گنجینه‌الاسرار انتخاب شده است.
- [۲۷۴] اعراف / ۱۴۳،
- [۲۷۵] النازعات، ۲۴،
- [۲۷۶] در متن: «کس را راه نیست» آمده که تصحیح شد.
- [۲۷۷] آل‌عمران ۹۲،/
- [۲۷۸] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان طرب نگارش استاد جلال الدین همایی.
- [۲۷۹] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۸۰] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۸۱] قصص ۳۰،/
- [۲۸۲] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۸۳] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۸۴] خلاصه از فرهنگ شاعران زبان پارسی.
- [۲۸۵] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان محمد صادق رفعت سمنانی با مقدمه‌ی استاد ذبیح الله صفا، به کوشش نصرت الله نوحیان، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۹ ش.
- [۲۸۶] قلم ۵۱/
- [۲۸۷] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۸۸] الصافات/ ۱۰۷.

- [۲۸۹] اخلاص/۱.
- [۲۹۰] کتاب گلوژاه ۲، گردآوری محمد مطهر، ص ۱۲۵.
- [۲۹۱] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۹۲] نور/۳۵.
- [۲۹۳] خلاصه از مقدمه‌ی دیوان.
- [۲۹۴] خلاصه از فرهنگ معین.
- [۲۹۵] اشک شفق، گردآوری: رضا معصومی.
- [۲۹۶] اعراف/۱۷۲.
- [۲۹۷] منتخب از کتاب گل‌های پرپر، تهران، ۱۳۶۴.
- [۲۹۸] منتخب از کتاب چراغ صاعقه، علی انسانی، ۱۳۶۷.
- [۲۹۹] اشک شفق.

[۳۰۰] این بیت از صائب تبریزی است.